



مرکز تحقیقات دارالحدیث

# میراث حدیث شریف

دستبریت و علم

به کوشش

امدی مهریزی      علی صدرایی خویی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



## پژوهشکده علوم و معارف حدیث: ۶

---

مهریزی، مهدی، ۱۳۴۱ - ، گردآورنده.

میراث حدیث شیعه: دفتر بیست و یکم / به کوشش مهدی مهریزی و علی صدراپی خویی. - قم: دار الحدیث، ۱۳۸۸.  
۶۹۰ ص. (پژوهشکده علوم و معارف حدیث: ۶)

ISBN : 978 - 964 - 493 - 489 - 6

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. حدیث شیعه - مجموعه‌ها. ۲. احادیث شیعه - مجموعه‌ها. الف. صدراپی خویی، علی، ۱۳۴۲ - ، گردآورنده

همکار. ب. عنوان.

۹م ۹/۴/۱۰۶ BP

---

## میراث حدیث شیعه / ۲۱

به کوشش: مهدی مهریزی و علی صدراپی خویی

تحقیق: مرکز تحقیقات دارالحدیث  
امور اجرایی: مهدی سلیمانی آشتیانی  
ویراستار: قاسم شیرجعفری  
صفحه‌آرایی: سید علی موسوی‌کیا



ناشر: سازمان چاپ و نشر دارالحدیث

چاپ: اول / ۱۳۸۹

چاپخانه: دارالحدیث

شمارگان: ۱۰۰۰

قیمت: ۸۰۰۰ تومان

دفتر مرکزی: قم، میدان شهدا، خیابان معلم، نبش کوی ۱۲ پلاک ۱۲۵ تلفن: ۰۲۵۱ ۷۷۴۰۵۲۳ / فاکس: ۰۲۵۱ ۷۷۴۰۵۷۱ / ص.ب.

۳۷۱۸۵ / ۴۴۶۸

نمایشگاه و فروشگاه دائمی علوم حدیث (قم، خیابان معلم): ۰۲۵۱ ۷۷۴۰۵۴۵ - فروشگاه شماره «۲» (شهر ری، حرم حضرت

عبدالعظیم حسنی علیه السلام صحن کاشانی) تلفن: ۵۵۹۵۲۸۶۲

فروشگاه شماره «۳» (مشهد مقدس، چهارراه شهدا، ضلع شمالی باغ نادری، مجتمع فرهنگی گنجینه کتاب، طبقه هم‌کف)

تلفن: ۰۵۱۱ ۲۲۴۰۰۶۲-۳

فروشگاه شماره «۴» (مشهد مقدس، میدان تختی، خیابان شهید اسدالله زاده، نرسیده به چهارراه پل خاکی، سمت چپ، ساختمان

کوثر) تلفن: ۸۴۴۶۳۳۲

<http://www.hadith.net>

ISBN : 978 - 964 - 493 - 489 - 6

[hadith@hadith.net](mailto:hadith@hadith.net)

\* کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است \*

## رجبیه (شرح زیارت رجبیه)

ملا محمد مهدی بن علی اصغر قزوینی (م ۱۱۲۹ ق)

تحقیق: مهدی سلیمانی آشتیانی

### زیست‌نامه مؤلف

محمد مهدی بن علی اصغر قزوینی از دانشمندان صاحب نام خطّه قزوین و از شاگردان ملا خلیل و آقا رضی قزوینی است. شیخ حرّ عاملی او را این گونه ستوده است:

فاضل عالم محقق ماهر صالح ثقة معاصر، له کتب....<sup>۱</sup>

پدر او، علی اصغر بن محمد بن یوسف قزوینی از فضلاء شاگردان ملا خلیل قزوینی و دارای آثار زیادی است. صاحب ریاض ذیل نام «مولی علی اصغر قزوینی» نوشته است:

دانشمند عالم و متکلم معاصر و عابد صالح از شاگردان ملا خلیل قزوینی و برادرش محمد باقر قزوینی و آقا رضی الدین قزوینی است و دارای تألیفاتی است؛ از جمله سفینه النجاة به فارسی در ادعیه، رموز التفسیر الواقعة فی الکتب الأربعة و غیرها، حواشی بر حاشیه عدّه از مولی خلیل و فهرس اشعار مغنی اللیب....<sup>۲</sup>

ملا محمد مهدی قزوینی علاوه بر استفاده از محضر شارح کافی ملا خلیل قزوینی (م ۱۰۸۹ ق) و آقا رضی الدین محمد قزوینی

۱. أمل الآمل فی تراجم علماء جبل عامل، ج ۲، ص ۳۰۸.

۲. ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۳، ص ۳۷۶، همچنین ر.ک: طبقات اعلام الشيعة، قرن ۱۱ ق، ص ۳۷۴.

(م ۱۰۹۶ ق) از پدر دانشمندش نیز بهره برده است.<sup>۱</sup>  
 او در فهرستی که برای روضه کافی به امر ملا محمد باقر بن غازی قزوینی - برادر ملا خلیل و مدرّس مدرسه التفاتیة قزوین<sup>۲</sup> - تدوین کرده است از وی نیز با عبارت «الأستاذ الأعظم والاستناد الأفخم» یاد کرده است.<sup>۳</sup> شاید بتوان از این مطلب شاگردی او را نسبت به مولی محمد باقر قزوینی استفاده کرد. آقا بزرگ تهرانی درگذشت ملا محمد مهدی قزوینی را، بدون ذکر مأخذ سال ۱۱۲۹ ق نوشته است.<sup>۴</sup>

### آثار و تألیفات

قزوینی دارای تألیفات زیادی است که برخی از آنها را بر می شماریم:

۱. جنّاح النجّاح فی شرح دعاء الصّباح.<sup>۵</sup>
۲. دلیل الدّعاة فی شرح عین الحیة.<sup>۶</sup>
۳. ذخر العالمین فی شرح دعاء الصّنین.<sup>۷</sup>
۴. فهرست احادیث روضه کافی.<sup>۸</sup>

- 
۱. ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۳، ص ۳۷۶.
  ۲. طبقات أعلام الشيعة، قرن ۱۲ ق، ص ۹۲.
  ۳. فهرست احادیث روضه کافی، مخطوط، کتابخانه ملی ملک، ش ۱۹۴۶. ذکر این کتاب در آثار قزوینی خواهد آمد.
  ۴. طبقات أعلام الشيعة، قرن ۱۲ ق، ص ۷۶۲؛ الذریعة، ج ۴، ص ۴۶۴.
  ۵. الذریعة إلى تصانیف الشيعة، ج ۴، ص ۴۶۴ و ج ۲۶، ص ۲۵۶؛ فهرست نسخه های خطی آستان قدس رضوی، ج ۱۵، ص ۱۵. این کتاب نسخه های دیگری هم دارد.
  ۶. الذریعة، ج ۸، ص ۲۵۷؛ فهرست نسخه های خطی آستان قدس رضوی، ج ۶، ص ۲۳۶؛ فهرست نسخه های خطی کتابخانه جامع گوهرشاد مشهد، ج ۳، ص ۱۲۴۲. این کتاب نسخه های دیگری هم دارد.
  ۷. الذریعة، ج ۱۰، ص ۹ و ج ۱۴، ص ۲۵۶؛ فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ج ۱، ص ۱۱۲؛ فهرست آستان قدس رضوی، ج ۶، ص ۲۳۷. این کتاب چهارده نسخه دیگر هم دارد.
  ۸. ر.ک: فهرست نسخه های خطی کتابخانه ملی ملک، ج ۳، ص ۵۱۵، البته در فهرست به عنوان شرح روضه کافی معرفی شده است که با روایت نسخه معلوم شد، همان شرح فارسی روضه کافی از ملا خلیل قزوینی مشهور به الصّافی فی شرح الکافی است، که در شش برگ اول آن، ملا مهدی قزوینی، احادیث روضه کافی را فهرست کرده است. سوگمندانه این گونه اغلاط از فهرست نامه ها به دیگر کتاب ها سرایت می کند. این اشتباه از فهرست ملک به

۵. عین الحیة در ادعیه.<sup>۱</sup>
۶. الماء المعین فی شرح الأربعین.<sup>۲</sup>
۷. شرح لغز الکاشف از شیخ بهایی.<sup>۳</sup>
۸. کتاب الانتقاد فی النحو.<sup>۴</sup>
۹. شرح الجمل للمولی الخلیل.<sup>۵</sup>
۱۰. شرح شواهد الانتقاد.<sup>۶</sup>
۱۱. رسالة فی لفظ الجلالة.<sup>۷</sup>
۱۲. غنیة الطالب فی الإباحة والتخیر المستفاد من الصیغة والعاطف.<sup>۸</sup>
۱۳. فهرس الکافیة البیدیة للصفی الدین الحلی.<sup>۹</sup>
۱۴. رسالة فی المؤنثات السماعیة وأحكامها.<sup>۱۰</sup>
۱۵. حواش علی الشرح العربی کتاب التوحید [من الکافی] لمولانا الخلیل.<sup>۱۱</sup>
۱۶. حواش علی مفتی اللیب.<sup>۱۲</sup>

- 
- « تراجم الرجال، اشکوری، ج ۳، ص ۲۷۹؛ فهرستگان نسخه‌های خطی حدیث و علوم حدیث شیعه، ج ۴، ص ۴۳۴ و مجله علوم حدیث، ش ۳۲، ص ۱۹۶ سربایت کرده است.
۱. الذریعة، ج ۱۵، ص ۳۷۰؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۳۸، ص ۵۱۴؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی، ج ۱۰، ص ۳۵۹. این کتاب نسخه‌های دیگری هم دارد.
  ۲. الذریعة، ج ۱۹، ص ۱۳؛ التراث العربی، ج ۴، ص ۴۱۷.
  ۳. الذریعة، ج ۱۸، ص ۳۳۶.
  ۴. الذریعة، ج ۲، ص ۳۶۲؛ فهرست الفبایی کتب خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، ص ۶۸.
  ۵. الذریعة، ج ۵، ص ۱۴۲.
  ۶. الذریعة، ج ۱۳، ص ۳۳۸. در نسخه‌های خطی مجلس تبیین المراد من شوارد الانتقاد از قزوینی معرفی شده که ظاهراً همان شرح شواهد الانتقاد باشد. ر.ک: فهرست مجلس، ج ۲۶، ص ۴۷۸.
  ۷. الذریعة، ج ۱۸، ص ۳۳۷. مؤلف در رجبیه، ابن رساله را نصرة الفراء فی تحقیق «اللهم» من الأسماء الحسنی معرفی کرده است.
  ۸. الذریعة، ج ۱۶، ص ۶۷. «غنیة الطالب» نوشته است، ولی در أمل الآمل که منبع الذریعة در نقل این مطلب است، غنیة الطالب ذکر شده است.
  ۹. الذریعة، ج ۱۶، ص ۳۸۶.
  ۱۰. الذریعة، ج ۲۳، ص ۲۸۰.
  ۱۱. الذریعة، ج ۶، ص ۱۰۵.
  ۱۲. الذریعة، ج ۶، ص ۲۱۲؛ فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ج ۲، ص ۳۷۳.

۱۷. جملة من فضلاء قزوین المعاصرین [رجال قزوین].<sup>۱</sup>
۱۸. فرح الحزین<sup>۲</sup>
۱۹. مقابله و تصحیح نسخه‌ای از الأربعون حدیثاً علامه مجلسی در شعبان ۱۱۱۳ ق.<sup>۳</sup>
۲۰. مقابله و تصحیح نسخه‌ای از الاستبصار شیخ طوسی در شعبان ۱۱۰۷ ق.<sup>۴</sup>
۲۱. رجبیه (رساله حاضر).<sup>۵</sup>

### رجبیه

زیارت رجبیه را شیخ طوسی در مصباح المتجهذ از ابن عیّاش<sup>۶</sup> و او از خیر بن عبد الله از جناب ابو القاسم حسین بن روح نوبختی سومین نایب خاص حضرت ولی عصر<sup>علیه السلام</sup> نقل کرده و سید بن طاووس و ابن مشهدی نیز از شیخ نقل می‌کنند.<sup>۷</sup>

صرف نظر از بحث سندی این روایت<sup>۸</sup>، برخی از دانشمندان شروحنی را بر فقرات آن نوشته‌اند که عبارت‌اند از:

۱. قاضی بن کاشف الدین محمد اردکانی یزدی (زنده در ۱۰۵۷ ق).<sup>۹</sup>
۲. محمد بن محمدرضا سنابادی مشهدی قمی (قرن ۱۲ ق).<sup>۱۰</sup>
۳. محمد بن مقیم اشرفی درزی بارفروشی مازندرانی معروف به ملا حمزه شریعتمدار (م ۱۲۸۱ ق).<sup>۱۱</sup>

۱. الذریعة، ج ۱۰، ص ۱۵۳.
۲. مؤلف در رساله حاضر به آن اشاره کرده است.
۳. فهرست نسخه‌های خطی مدرسه امام صادق<sup>علیه السلام</sup> قزوین، ج ۱، ص ۲۷.
۴. همان، ص ۳۰.
۵. الذریعة، ج ۱۳، ص ۳۰۷؛ فهرست آستان قدس، ج ۶، ص ۲۳۹.
۶. أحمد بن محمد بن عبید الله بن الحسن بن عیّاش الجوهري، ر.ک: الفهرست، شیخ طوسی، رقم ۹۹.
۷. مصباح المتجهذ، ص ۸۲۱؛ إقبال الأعمال، ص ۶۳۱؛ المزار الکبیر، ص ۲۰۳.
۸. ر.ک: معجم رجال الحديث، رقم ۴۳۵۹.
۹. ر.ک: فهرست کتابهای خطی کتابخانه ملی ملک، ج ۵، ص ۳۹۸ نسخه شماره ۱۹۲۰.
۱۰. الذریعة، ج ۱۳، ص ۳۰۶؛ فهرست مجلس سنا، ج ۱، ص ۶۶؛ فهرست سیه سالار، ج ۲، ص ۳۷۴؛ ۳۲۳۱.
۱۱. فهرست صدر بابل، ص ۱۱۰، ش ۱۶۲؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مسجد اعظم قم، ص ۴۳۹، ۴۴۰.

۴. احمد بن حسن یزدی مشهدی (م حدود ۱۳۱۰ ق).<sup>۱</sup>  
 ۵. درویش علی بن حسین بن علی بغدادی حائری (م ۱۲۷۷ ق).<sup>۲</sup>  
 ملا محمد مهدی قزوینی نیز در اثری که در پیش رو داریم، زیارت رجیہ را بسط و شرح داده است. ایشان ابتدا مختصری از ترجمه و احوال جناب حسین بن روح نوبختی را ذکر می‌کند و سپس متن زیارت و بعد از آن ترجمه تحت اللفظی آن را می‌آورد و آن گاه وارد شرح هر یک از جملات زیارت می‌شود.

قزوینی در فهرستی که از تألیفات خود برای شیخ حرّ عاملی، جهت درج در أمل الآمل فرستاده، نامی از این کتاب نیاورده است، به همین سبب در أمل الآمل و به تبع آن در روضات الجنّات و ریاض العلماء هم نامی از این کتاب نیست. او در ۱۱۲۳ ق موفق به تألیف این اثر شده است.

از رجیة قزوینی تنها نسخه‌ای که می‌شناسیم، دست نوشته موجود در کتاب‌خانه آستان قدس رضوی علیه السلام به شماره ۳۳۸۱ است<sup>۳</sup> که براساس همان نسخه متن این رساله تقدیم می‌گردد.

دانشمند فقید محمد مهدی بن یحیی قزوینی معروف به عماد الواعظین و حاج عماد فهرسی و یا عماد المحققین (م ۱۳۵۵ ق) صاحب أمان الحیث فی لہو الحدیث<sup>۴</sup>، در حاشیة نسخه شرح زیارت رجیة قزوینی، در چندین مورد مطالبی را آورده و گاهی نقد کرده و یا توضیحی داده است. یکی از این حواشی دارای تاریخ چهارم شوال ۱۳۴۹ ق است. همه این حواشی را در پاورقی ذکر کرده‌ایم.

۱. ش ۲۸۴؛ فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانه عمومی حضرت آية الله مرعشی نجفی، ج ۳، ص ۳۳۱، ش ۱۱۵۹.

۲. الذریعة، ج ۲۴، ص ۳۵۰؛ مشار فارسی، ج ۵، ص ۵۳۲۴.

۳. الذریعة، ج ۱۳، ص ۳۰۶.

۴. این نسخه به خط نستعلیق محمد ابراهیم بن محمد اسماعیل اصفهانی در سال ۱۱۲۷ ق تحریر شده و دارای ۶۴ برگ است. ر. ک: فهرست نسخه‌های خطی آستان قدس رضوی، ج ۶، ص ۳۲۹.

۵. الذریعة، ج ۱۱، ص ۱۱۲؛ فهرست کتاب‌های چاپی عربی مشار، ص ۹۰.

[illegible][illegible]

[illegible]

۱. در بیان کلیات کلی از انواع سیاه و سفید و نور و تاریکی  
 ۲. در بیان کلیات کلی از انواع سیاه و سفید و نور و تاریکی  
 ۳. در بیان کلیات کلی از انواع سیاه و سفید و نور و تاریکی  
 ۴. در بیان کلیات کلی از انواع سیاه و سفید و نور و تاریکی  
 ۵. در بیان کلیات کلی از انواع سیاه و سفید و نور و تاریکی  
 ۶. در بیان کلیات کلی از انواع سیاه و سفید و نور و تاریکی  
 ۷. در بیان کلیات کلی از انواع سیاه و سفید و نور و تاریکی  
 ۸. در بیان کلیات کلی از انواع سیاه و سفید و نور و تاریکی  
 ۹. در بیان کلیات کلی از انواع سیاه و سفید و نور و تاریکی  
 ۱۰. در بیان کلیات کلی از انواع سیاه و سفید و نور و تاریکی

## بسم الله الرحمن الرحيم

بعد الحمد والصلوة، معروض می‌دارد: داعی برادران دینی ابن علی اصغر محمد المدعو بمهدي القزويني - غفر الله له ولوالديه بالنبي وثقلیه صلوات الله علیهما وعلیه - که بعد از آن که به توفیق حق تعالی تشرف به شرف زیارت مشهد مقدس حضرت امام رضا - علیه وعلی آبائه و أبنائه تحية والثناء - در ماه رجب المرجب میسر گردید بعضی از اخوان صفا و خلّان وفا مذکور ساخت که چون زیارت جامعه مخصوصه به این ماه با این که کلمات مشکله دارد، در هر یک از مشاهد ملائک موارد ائمه معصومین - صلی الله علیهم أجمعین - خوانده می‌شود و شک نیست در این که اگر معانی مبانی ادعیه و زیارات، مفهوم قاری باشد، به مقام ادب انساب و به اجابت اقرب می‌نماید. لهذا باید شرحی مبسوط بدان نوشت و مرموزات آن را به عبارتی عیان در آن سرشت که کافه زوّار اخلاص شعار از آن بهره یابند و بدان وسیله این کمینه را در امکانه و از منته متبرکه به دعای خیر رهین منت فرمایند. بنابراین قلم اخلاص قرین، با قلت استطاعت، اطاعت این فرمان را لازم شمرد و طریق توضیح آن را حسبما تیسّر شمرد و این رساله را رجیئه نامید و مرتّب بر «مقدمه» و دو «مقصد» گردانید، و التوکل فی الكلّ علی هادی السبیل.

در سند این زیارت‌نامه والد ماجد فقیر<sup>۱</sup> در کتاب سفینه النجاة از مصباح الزائر ابن طاووس نقل نموده و بعض فضلای گفته که شیخ طوسی در مصباح المتعجد نقل فرموده از ابو القاسم حسین بن روح<sup>۲</sup> که یکی از سفرای حضرت صاحب الامر<sup>۳</sup> است و

۱. کتابی است در ادعیه از ملا علی اصغر قزوینی که در یک مقدمه و پنج مقاله تدوین شده و از منابع و کتب دعایی شیعه نقل می‌کند. این اثر در ۱۰۸۹ق به اتمام رسیده است. ر.ک: الذریعة، ج ۱۲، ص ۲۰۰، رقم ۱۳۳۶؛ فهرست مرعشی، ج ۱۴، ص ۵۶.

۲. مصباح المتعجد، ص ۸۲۱.

فقیر گوید که علی بن طاووس العلوی رحمه الله در کتاب إقبال الأعمال گفته که :

فصل في ما نذكره من زيارة مختصة بشهر رجب [...] ورويناها بإسنادنا إلى جدّي أبي جعفر الطوسي رحمه الله في ما ذكره عن ابن عتّاش قال : حدّثني خير بن عبد الله عن مولانا يعني أبي القاسم بن روح رحمه الله ، قال : زُرْ أَيْ المشاهد كنت بحضرتها في رجب تقول : الحمد لله الذي أشهدنا... الخ.

و بالجمله از این کلمات ظاهر شد که سند این زیارت نامه به ابی القاسم حسین بن روح رحمه الله می رسد و چون او سفیر سیّم است که در زمان غیبت صغریٰ واسطه بوده میان شیعه و حضرت صاحب الزمان - علیه و علی آبائه صلوات الله المنان - ظاهر این است که این کلمات را آن حضرت رحمه الله به او تعلیم و امر کرده باشد که به شیعه برساند . و نیز فرضی که خود ، این عبارات را انشاء کرده باشد معقول نمی نماید که مردی با این جلالت شأن و تمکن ادراک خدمت حضرت صاحب الزمان رحمه الله ، عبارتی چند در زیارت ائمه معصومین رحمهم الله انشاء نماید و بدون این که از جانب آن حضرت مرخص باشد ، شیعه را امر به آن فرماید . و برای اطمینان خاطر مؤمنان ، احوال حسین بن روح مذکور می شود در این مکان :

صاحب خلاصة الرجال در آخر کتاب خود کلماتی چند گفته که حاصل ترجمه آن این است که :

حضرت صاحب الزمان - علیه و علی آبائه صلوات الرحمن - متولد شد در جمعه هشتم شعبان در سال دویست و پنجاه و شش هجری و مادرش مسماء بود به ریحانه و صیقل و سوسن .

وکیلش عثمان بن سعید عمری ابو عمرو بود و اوست اوّل کسی که حضرت امام حسن عسکری رحمه الله او را به وکالت نصب فرمود و او بعد از آن پسر خود را تعیین نمود [که] ۲ / مستأ بود به ابی جعفر محمّد بن عثمان و حضرت امام حسن عسکری رحمه الله نیز بر او تنصیب کرده بود . و چون ابو جعفر محمّد بن عثمان را وقت وفات رسید و حالتش سخت شد ، جمعی از وجوه شیعه به عیادت او آمدند و از

جمله ایشان بود ابو علی بن همام و ابو عبد الله [بن] محمد کاتب و ابو عبد الله ناقدانی و ابو سهل بن اسماعیل بن علی نوبختی و ابو عبد الله بن ابو جناء و غیر ایشان از وجوه اکابر شیعه. و پرسیدند از او که اگر حادثه فوت تو واقع شود کدام شخص در مقام تو خواهد بود؟ او گفت که: «هذا أبو القاسم الحسين بن روح بن أبي بحر النوبختي القائم مقامي والسفير بيني<sup>۱</sup> و بین صاحب الأمر علیه السلام والوكيل والثقة الأمين، فارجعوا في أموركم إليه، وعولوا عليه<sup>۲</sup> في مهماتكم؛ فبذلك أمرت فقد<sup>۳</sup> بلغت<sup>۴</sup>؛ یعنی قائم مقام من ابی القاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی است که پیغام آور است میان من و میان حضرت صاحب الزمان علیه السلام و صاحب اختیار و محل اعتماد و راست گفتار و درست کردار است. پس رجوع کنید در امور خود به او و اعتماد کنید در کارهای بزرگ خود بر او؛ چه من مأمورم به این و رسانیدم آنچه بر من بود به مؤمنین.

بعد از آن وصیت کرد ابو القاسم [حسین] بن روح به ابی الحسن علی بن محمد سمری. پس چون وقت وفات ابی الحسن مذکور رسید، سؤال شد که وصیت به دیگری کند، گفت: «بعد أمرٍ هو بالغه» یعنی خدای تعالی فرمانی دارد و به کار خود می‌رسد. و مُرد ابو الحسن مذکور در سال سیصد و نوزده هجری. انتهى.

فقیر گوید که اشهر این است که تولد حضرت صاحب الزمان - علیه و علی آبائه صلوات الرحمن - در شب پانزدهم شعبان بوده در سال دویست و پنجاه و پنج هجری. و صاحب روضة الواعظین بعد از نقل این دو قول و ترجیح اشهرهما تفصیل سفرای آن حضرت علیه السلام را موافق آنچه مذکور شد نقل نموده [است]<sup>۵</sup>.

۱. خلاصة الاقوال: بینکم.

۲. همام: - علیه.

۳. همام: وقد.

۴. خلاصة الاقوال، ص ۲۷۳، الفائدة الخامسة.

۵. روضة الواعظین، ج ۲، ص ۲۶۶.

### مقصد اول در ذکر اصل زیارت نامه و ترجمه تحت اللفظ آن

بعد از غسل زیارت و جامه پاکیزه پوشیدن و بوی خوش به کار بردن و طلب اذن در درب روضه مقدسه و امثال آنها از آداب مستحبه که در کتب مزار مزبور و از آن جمله در سفینه النجاة والد ماجد فقیر مفصلاً مسطور است پشت به قبله روی به ضریح مبارک مزور بایست و بگو:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَشْهَدُنَا مَشْهَدَ أَوْلِيَائِهِ فِي رَجَبٍ، وَأَوْجَبَ عَلَيْنَا مِنْ حَقِّهِمْ مَا قَدْ وَجَبَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ الْمُتَنَجِّبِ، وَعَلَى أَوصِيائِهِ الْحُجُبِ. اللَّهُمَّ فَكَمَا أَشْهَدُنَا مَشْهَدَهُمْ<sup>۱</sup> فَأَنْجِزْ لَنَا مَوْعِدَهُمْ، وَأَوْرِدْنَا مَوْرِدَهُمْ، غَيْرَ مُحْلَتَيْنِ عَنْ وَرْدِ فِي دَارِ الْمُقَامَةِ / ۳/ والخلد، وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ، إِنِّي قَدْ<sup>۲</sup> قَصَدْتُكُمْ وَاعْتَمَدْتُكُمْ بِمَسْأَلَتِي وَحَاجَّتِي، وَهِيَ فَكَأَنَّ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ، وَالْمَقَرُّ مَعَكُمْ فِي دَارِ الْقَرَارِ، مَعَ شَيْعَتِكُمُ الْأَبْرَارِ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنَعَمَ عَقِبِي الدَّارِ. أَنَا سَائِلُكُمْ وَأَمْلِكُكُمْ فِيمَا إِلَيْكُمْ<sup>۳</sup> التَّفْوِيضُ، وَعَلَيْكُمْ التَّعْوِيضُ، فَبِكُمْ يُجَبَّرُ الْمَهِيضُ، وَيُسْفَى<sup>۴</sup> الْمَرِيضُ، وَمَا تَزْدَادُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَغِيضُ، إِنِّي بِسِرِّكُمْ مُؤْمِنٌ<sup>۵</sup>، وَبِقَوْلِكُمْ<sup>۶</sup> مُسَلِّمٌ، وَعَلَى اللَّهِ بِكُمْ مُقْسِمٌ، فِي رَجْعَتِي<sup>۷</sup> بِخَوَائِجِي وَقَضَائِيهَا وَإِمْضَائِيهَا وَإِنْجَاحِيهَا وَإِبْرَاجِيهَا، وَبِشُؤْنِي لَدَيْكُمْ وَصَلَاحِيهَا، وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ سَلَامٌ مُودِعٍ، وَلَكُمْ خَوَائِجُهُ مُودِعٍ، يَسْأَلُ اللَّهُ إِلَيْكُمْ الْمَرْجِعَ، وَسَعْيُهُ إِلَيْكُمْ غَيْرُ مُنْقَطِعٍ، وَأَنْ يَرْجِعَنِي مَنْ خَصَرْتِكُمْ خَيْرَ مَرْجِعٍ إِلَى جَنَابِ مُنْزَعٍ، وَخَفِضَ عَيْشٍ<sup>۸</sup> مُوَسَّعٍ، وَدَعَا وَمَهَلٍ إِلَى حِينِ الْأَجَلِ، وَخَيْرِ مَصِيرٍ وَمَحَلٍّ فِي النَّعِيمِ الْأَزَلِ وَالْعَيْشِ الْمُقْتَبَلِ،

۱. الإقبال: مشاهدكم.

۲. مصباح المتجهّد: - قد.

۳. الإقبال: «أنبيكم» بدل «إليكم». والبحار: + فيه.

۴. بحار الأنوار: + عندكم.

۵. الإقبال: لسزكم موقن.

۶. در همه مصادر مذکور: لقولكم.

۷. مصباح المتجهّد و الإقبال: رجعي.

۸. مصباح المتجهّد و بحار الأنوار: - عيش.

وَدَوَامِ الْأَكْلِ وَشَرْبِ الرِّحِيقِ وَالسُّلْسَلِ وَعَلٍ وَنَهْلٍ، لَا سَأَمَ مِنْهُ وَلَا مَلَلٌ، وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ وَتَجِيبَاتُهُ<sup>۱</sup> حَتَّى الْعَوْدِ إِلَى حَضَرَتِكُمْ، وَالْفَوْزِ فِي كَرَّتِكُمْ، وَالْخَشْرِ فِي زُمَرَتِكُمْ، [وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ<sup>۲</sup> وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ وَصَلَوَاتُهُ وَتَجِيبَاتُهُ، وَهُوَ حَسْبُنَا وَنِعَمَ الْوَكِيلُ<sup>۳</sup>].

[ترجمه]

جنس ستایش و سپاس مخصوص خدای آن چنانی است که حاضر کرد ما را در جای حضور اولیای خودش در ماه مبارک رجب و واجب کرد بر ما از جمله حق آن اولیا، آنچه را که به تحقیق واجب بود در نفس الامر، و رحمت کند خدا بر محمد که برگزیده اوست و بر جانشینان بر حق او میان خالق و خلاق که واسطه ها و خبر رسانندگان اند. خدایا! پس چنانچه حاضر کردی ما را در جای حضور آن اولیا، پس وفا کن برای ما وعده ای را که در شأن ایشان کرده ای و وارد کن ما را در جای ورود ایشان که حوض کوثر است، در حالی که نباشیم منع کرده شده از هیچ ورودی در سرای اقامت و بودن همیشگی که بهشت است و جنس تحیت و سلام بر شما باد. به درستی که این حضور شما را قصد کردم و اعتماد کردم بر شما به مسئله خودم و حاجت خودم و آن حاجت، رها شدنِ گردنِ من است از آتش جهنم و قرار یافتن با شماست در سرای قرار و آرام ابدی (که عبارت است از بهشت عنبر سرشت) با پیروان شما که نیکوکاران اند. و تحیت خدا بر شما باد در عوض صبری که کردید (بر جفاهای امت جدُّ شما بر شما) پس خوب سرائی است برای شما. من طلب کننده ام از شما و آرزو مندم از شما در چیزی که سوی شماست و گذاشتن آن و بر شماست عوض دادن، پس به برکت شما اصلاح می شود حال هر شکسته شده و شفای می یابد هر بیماری و آنچه زیاد می شود بچه دانها و آنچه ناقص [می شود از] آنها، به درستی که من به امور پنهان شما اعتقاد خالص دارم و به قول شما گرویده ام و

۱. الإقبال: + علیکم.

۲. الإقبال: - والسلام علیکم.

۳. مصباح المتعجد، ص ۸۲۱؛ الإقبال، ص ۶۳۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۱۹۵.

بَرِ الله تعالی به حرمت شما قسم دهنده‌ام در هر گرداندن من از این مقام بر حالی که [رسیده باشم] به حاجت‌های خودم و روا شدن آنها و گذرا کردن آنها و مقرون به فیروزی بودن آنها و بزرگ گردانیدن آنها و باکارهای من نزد شما و استوار کردن آنها. و تحیت بر شما باد مثل تحیت وداع گوینده و نزد شما حاجت‌های خود را سپرنده در حالی که می‌طلبید از خدا سوی شما بازگشت را و شتابش سوی شما هرگز بریده نمی‌شود، و این را که برگرداند مرا از خدمت شما بهترین گردانیدنی سوی جانبی و گوشه‌ای که آباد و پر نعمت است و رفاهیت زندگی که مقرون باشد به وسعت اموال و مهلت دادن تا زمان آمدن آخرِ مدّت زندگی و بهتر مکان بازگشتنی و جایی در وسعتگاه نعمت و راحت همیشگی و زندگی که روی آورنده و بدون عروض پیری است و همیشگی خوردن نعمت‌ها و آشامیدن شراب آنچنانی که خوش‌بو تر شراب‌ها است و بسیار صافی و گوارا است و آب خوردن دوم است بعد از آب خوردن اوّل، نیست دلگیری از آن و نه ملامتی به سبب آن. و رحمت و فایده‌های او و تعظیم‌های او بر شما اهل بیت پیغمبر باد تا زمان برگشتن من سوی مکان حضور شما و فیروزی در زمان برگشتن شما به دنیا و زمان بر آمدن من از قبر در سلک گروه تابعان شما. و تحیت بر شما باد و رحمت خدا و فایده‌های او و رحمت‌های او و تعظیم‌های او و او تعالی بس است برای ما و خوب است کسی که کار به او گذاشته شود. پس نماز زیارت بگذار و از ادعیه بالای سر، آنچه میسر باشد بخوان.

### مقصد دوم: در توضیح عبارات بلاغت آیات این زیارت نامه

#### قوله: الحمد لله الذي

«حمد» در لغت ستایشی است به زبان، به ازای فعل خوب اختیاری؛ خواه آن فعل نعمت باشد و خواه غیر آن. و در عرف، مساوی شکر لغوی و عبارت است از فعلی که مشعر باشد به تعظیم منعم من حیث هو منعم اعم از این که نعمت او به این شکر کننده رسیده باشد یا نه. و بعضی گویند که شکر لغوی عبارت است از تعظیمی که به ازای نعمت واصله باشد. و بعضی دیگر شکر لغوی را عبارت می‌دانند از اعتراف بنده

به نعمت خدا؛ خواه به دل باشد و خواه به زبان و خواه به سایر جوارح و ارکان. صاحب مجمع البحرین گفته که:

شكرت الله: اعترفت بنعمته، وفعلت ما يجب من فعل الطاعة و ترك المعصية، ويتعدى في الأكثر باللام، فيقال: شكرت له شكراً، وربما تعدى بنفسه، فيقال شكرته، وأنكره الأصمعي في السعة<sup>۱</sup>.

و شکر عرفی عبارت است از این که بنده صرف کند هر یک از نعمت‌های خدا را در چیزهایی که خلق کرده او تعالی برای آنها. و صاحب مجمع البحرین گفته که:

الحمد هو الثناء بالجميل على قصد التعظيم والتبجيل للممدوح سواء النعمة وغيرها، والشكر فعل ينبي عن تعظيم المنعم لكونه منعماً سواء كان باللسان أو بالجنان أو بالأركان، وعليه قول القائل (شعر):

أفادتكم النعماء مني ثلاثة يدي ولساني والضمير المحجبا

فالحمد أعم من جهة المتعلق، وأخص من جهة المورد؛ والشكر بالعكس، وفي الحديث: الحمد رأس الشكر، وإثما جعله رأس الشكر؛ لأن ذكر النعمة باللسان والثناء على مولئها أشيع لها وأدل على مكانها من الاعتقاد؛ لخباء عمل القلب وما في عمل الجوارح من الاحتمال، بخلاف عمل اللسان الذي هو النطق المفصح عن كل خفي - كذا في الكشف. انتهى. ۲/ ۵ /

و در این مقام می‌گوییم که الف [و] لام «الحمد» یا برای جنس است و یا برای استغراق و یا برای عهد خارجی و بنابر آخر مراد اکمل افراد خواهد بود.

اگر گویی که میر سید شریف در حاشیه مطوی تصریح کرده به این که اعتبار جنسیت در الف [و] لام و اراده اختصاص به دخول آن به امری لازم دارد اختصاص کل افراد آن جنس را به آن امر پس اعتبار استغراق بدون نکته در کار نیست، گوییم: نکته در اعتبار استغراق این است که اختصاص کل افراد در این وقت، منطوق کلام و در وقت اعتبار جنسیت، مفهوم آن است و با این که فضل اول بر ثانی در مقام تحمید عیان

۱. مجمع البحرین، ج ۳، ص ۳۵۴ (شکر).

۲. مجمع البحرین، ج ۳، ص ۲۸ (حمد).

است، اعتبار این احتمال که عهد خارجی باشد، از اقسام افتتان (؟) و مستحسن ارباب بیان است.

و علی التقادیر مراد به حمد در این مقام یا معنی لغوی او است و یا معنی عرفی و بنا بر اوّل یا مصدر معلوم است به معنی ستودن و یا مصدر مجهول است به معنی ستوده شدن و یا حاصل به مصدر معلوم است به معنی ستودگی و یا حاصل به مصدر مجهول است به معنی ستوده شدگی و بر تقدیر مصدر بودن، مسند الیه آن یا خالق است و یا خلاق و یا مجموع؛ کما یظهر من الرجوع إلى الوجدان حق الرجوع. پس لفظ حمد محتمل هشت معنی است و فرق میان مصدر و حاصل به مصدر بنا بر آنچه مولانا محمد بن حسن هروی در حاشیه فوائد ضایحه گفته این است که:

معتبر در مصدر حدث است یا نسبت به مرفوع ما و در حاصل به مصدر محض حدث است و برای اشعار به این اعتبار ترجمه اوّل در فارسی مختوم می شود به دال و نون چون ستودن و ستوده شدن، یا تاء و نون چنانچه در معنی قتل می گویند «کشتن»، بخلاف حاصل به مصدر؛ چه معتبر از آن به ستودگی و ستوده شدگی و کشتندگی و کشته شدگی و بنا بر ثانی نیز احتمالات ثمانیه جاری است. پس حمد به معنی بزرگ شمردن احدی منعم را و بزرگ شمرده شدن و منعم و بزرگ شمرندگی منعم را و بزرگ شمرده شدگی او می تواند بود.

و لام در «لله» یا برای اختصاص است نظیر «لِمَنْ أَلْمَلُكُ أَلْيَوْمُ لِلَّهِ أَلْوَجِدِ أَلْفَقَّاهُ»<sup>۱</sup> و یا برای ملکیت است مثل «المال لزيد» و علی التقدیرین جار و مجرور به حسب عامل مقدر خبر مبتدا است و آن عامل مقدر یا فعل است مثل «حصل» و یا شبه فعل است مثل «حاصل». و بالجمله مالکیت جناب خدا نسبت به کل اقسام حمد و ثنا و اختصاص او تعالی به آنها مبنی است بر این که حمدی که لایق جناب الهی است از غیر او تعالی متمشی نیست و محمودیت غیر خدا به ازای خصال حسنی نیز عبارت آخرای محمودیت او تعالی است؛ چه اتّصاف به این اوصاف از جمله الطاف حق تعالی است بلا اعتساف.

و در لفظ جلاله اقوال بسیار است؛ صاحب قاموس گفته:

اختلف فيه على عشرين قولاً ذكرتها على المبسوط أصحها [أنه] علم غير مشتق.<sup>۱</sup>  
و فقیر گوید که حق، بطلان عِلْمِيَّت و صَحَّت اشتقاق است.<sup>۲</sup> و الف [و] لام الله برای عهد علمی و إله مشتق است از «اللهم» به معنی «استحق عبادتهم». پس مراد به الله آن کسی است که هر عاقل متحلی به عقل تصدیق استحقاق او برای عبادت کل من سواه می‌کند و تجویز استحقاق غیر برای عبادت او نمی‌کند و به سبب عهدیت الف [و] لام، کلمه «لا إله / ۶ / إلا الله» مفید توحید می‌شود و تفصیل اقوال در این لفظ متین مبین شده در [دو] کتاب ماء معین و دلیل الدعاة کمترین.

و «الذي» اسم موصول و محلاً یا مجرور است تا نعت لفظ جلاله باشد و یا منصوب است به تقدیر «أعني» یا «أخص» و یا مرفوع است به تقدیر [الله یا هو و مانند آن]. و در دو وجه آخر قطع صفت به نصب یا رفع شده برای زیادتى مدح. و این سه وجه تجویز شده در کریمه «هُدًى لِلْمُتَّقِينَ \* الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»<sup>۳</sup> کما لا يخفى على البصير بما في كتب التفسير.

### فذلکة

از این تقریر ظاهر شد بر ارباب افهام که پانصد و هفتاد و شش وجه محتمل است این کلام و حاصل است از ضرب سه وجه الف [و] لام در شانزده وجه حمد و از ضرب حاصل آن در دو وجه لام و از ضرب این حاصل در دو وجه عامل مقدر و از ضرب این حاصل در سه وجه «الذي».

بدان که در قراءت «الحمد لله» سه وجه جایز است: ضم دال و کسر لام على الاصل

۱. القاموس المحيط، ج ۴، ص ۲۸۰ (آله)؛ و رک: العین، ج ۴، ص ۹۰؛ مجمع البحرين، ج ۶، ص ۳۴۰ (آله).

۲. در حاشیه آمده است: ذوق سلیم حاکم است که چنان که ذات مقدس الهی - عز اسمہ - به خودی خود قائم و موجود از چیزی نیست، اسم مبارک او نیز باید مشتق و مأخوذ از لفظی نباشد، پس سخن شارح را بطوله محلی از قبول نیست. عماد فهرسی. مطلب دیگر اساسی از برای کلیه مشتقات آن که على التحقيق الحقیق کلیه اسماء اعلام و افعال و حروف، منوط و منسوب به وضع واضع است و آنچه در مشتقات گفته‌اند، بعد الوقوع است و فقط علم اشتقاق و نحو و صرف برای تشخیص زواید و اعراب و بنای کلمات است و حکومت با واضع است لا غیر، فافهم.

۳. سورة بقره، آیات ۲ و ۳.

و ضم هر دو اتباعاً للاول و کسر هر دو اتباعاً للثانی<sup>۱</sup> و هر سه وجه قرائت شده [در] فاتحه فاتحه.

### قوله: أشهدنا مشهد أولیائه

أشهد در این جا مشتق است از شهود مثل حضور وزناً و معنی و از این قبیل است: «الشاهد یری ما لا یری الغائب» یعنی: حاضر چیزی را می بیند که نمی بیند آن را غایب. پس «أشهدنا» در اصل به معنی «أحضرنا»<sup>۲</sup> و در این مقام عبارت است از این که به توفیق حضرت کریم میسر شده برای ما حضور این مقام واجب التعظیم.

و مشهد در این جا اسم مکان [است] و در مشتق منه آن چند چیز محتمل است: اول: شهود به معنی حضور چنانچه صاحب مجمع البحرین گفته که: «المشهد محضر الناس، ومنه المشهدان»<sup>۳</sup> و همانا مرادش این است که در عرف عام تخصیص یافته مشهد مطلق به دو روضه بیضا ضیای: مشهد علی مرتضی و دیگری امام رضا - علیهما التحية والثناء - نظیر اختصاص النجم به ثریا پس منافات ندارد با این که سایر روضات مقدّسات را به حسب لغت مشهد توان گفت و بنابر این، اطلاق مشهد اولیاء در این زیارت جامعه بر هر یک از روضات ائمه هدی علیهم السلام منافات با معروف ندارد؛ چه مراد به آن در این مکان محض معنی لغوی است، یا این که چون در این جا اضافه شده به «اولیاء» مطلق نیست.

دویم: شهادت به معنی «علم»<sup>۴</sup>.

سیم: شهادت به معنی معاینه و دیدن به چشم<sup>۵</sup> و هر دو معنی در بعض ادعیه بالای سر مروی است که: «أشهد یا مولای أنک تشهد مقامی و تسمع کلامی»<sup>۶</sup> چه معنی این است که: می دانم ای آقای من این را که تو می بینی مقام و ایستادن مرا در خدمت تو و

۱. ر.ک: لسان العرب، ج ۳، ص ۱۵۵ (حمد).

۲. ر.ک: لسان العرب، ج ۳، ص ۲۳۹ - ۲۴۰؛ مجمع البحرین، ج ۳، ص ۷۷ - ۷۸ (شهد).

۳. مجمع البحرین، ج ۳، ص ۸۲ (شهد).

۴. ر.ک: لسان العرب، ج ۳، ص ۲۳۹؛ مجمع البحرین، ج ۳، ص ۸۰ (شهد).

۵. ر.ک: مجمع البحرین، ج ۳، ص ۸۱ (شهد).

۶. ر.ک: الإقبال، ص ۶۱۰؛ عذّة الداعی، ص ۶۴.

می شنوی کلام و عرض حاجت مرا در حضرت تو.

چهارم: شهادت به معنی گواه شدن، كما في قوله تعالى: ﴿لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً﴾<sup>۱</sup> - ترجمه: برای این که باشید شما امت محمد ﷺ گواهان بر سایر مردمان و باشد رسول الله بر شما گواه - بنا بر آنچه در مجمع البحرین مروی است که: اِنَّ الْأُمَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَجْعَلُونَ بَلِغَ الْأَنْبِيَاءِ، فَيَطْلُبُ اللَّهُ الْأَنْبِيَاءَ بِالْبَيِّنَةِ عَلَى أَنَّهُمْ قَدْ بَلَّغُوا، فَيُؤْتِي بِأَمَّةٍ مُحَمَّدٌ ﷺ فَيَشْهَدُونَ لَهُمْ وَهُوَ ﷺ يَرْكَبُهُمْ.<sup>۲</sup> حاصل معنی این که در روز قیامت اسم سابقه منکر تبلیغ رسالت انبیا خواهند گردید و حضرت حکیم حمید از آن پیغمبران شاهد خواهد طلبید و ایشان امت پیغمبر آخر الزمان ﷺ را به شهادت خواهند آورد و بعد از شهادت اینها بر صدق انبیا، حضرت پیغمبر ﷺ تزکیه و تعدیل امت خود خواهد کرد. و در تفسیر ﴿فَاكْتُتِبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ﴾<sup>۳</sup> نیز بعضی گفته اند که مراد به شاهدین، امت محمد ﷺ [است] که شهادت / ۷ / می دهند بر مردمان.<sup>۴</sup>

پنجم: شهادت به معنی حجت بودن؛ چنانچه در مجمع البحرین روایتی دیگر در تفسیر کریمه ﴿لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ﴾ الخ به این عبارت مروی است که: «روي عن علي عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّا نَا عُنَى، فَرَسُولُ اللَّهِ شَاهِدٌ عَلَيْنَا، وَنَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، وَحُجَّتُهُ فِي أَرْضِهِ»<sup>۵</sup>، حاصل معنی این که: مخاطب در ﴿لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ﴾ ائمه هدی اند که رسول خدا شاهد و حجت است بر ایشان و ایشان حجت خداوند بر مردمان. و ایضاً در مجمع البحرین مذکور است که:

وقيل: ﴿لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ في الدنيا؛ أي حجة عليهم، فتبينوا لهم الحق والدين، ويكون الرسول مؤدياً للشرع وأحكام الدين إليكم.<sup>۶</sup>

بنا بر این، حاصل مقصود از کریمه ﴿لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ﴾ الخ این خواهد بود که شما

۱. سورة بقره، آیه ۱۴۳.

۲. مجمع البحرین، ج ۲، ص ۵۵۰ (شاهد).

۳. سورة آل عمران، آیه ۵۳؛ سورة مائده، آیه ۸۳.

۴. ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۰۴؛ جامع البیان، ج ۷، ص ۹؛ تفسیر القرطبي، ج ۴، ص ۹۸.

۵. مجمع البحرین، ج ۲، ص ۵۵۰ (شاهد).

۶. همان.

ائمه هدی، حجت باشید بر مردمان در دنیا و بیان کنید برای ایشان حق و دین را و باشد رسول، رساننده شرع و احکام دین سوی شما ائمه معصومان - صلی الله علیهم اجمعین -.

و «اولیاء» جمع ولی است که به چند معنی مستعمل شده:

اول: «اولی به تصرف و صاحب فرمان نسبت به کل مردمان»، كما قال تعالی: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ زَكَاةُونَ»<sup>۱</sup> والله يعلم [معنای آیه چنین است که]: «جز این نیست که صاحب کل اختیار شما خداست و رسول او تعالی و آن جمعی که ایمان به خدا و رسول او آوردند و اقامه نماز و عطای زکات در حال رکوع کردند.

بدان که اجماع سنی و شیعه بر این معنی منعقد گشته که نزول این آیه مبارکه در شأن حضرت علی است<sup>۲</sup> و مراد «وَالَّذِينَ ءَامَنُوا» الخ غیر آن جناب کسی نیست و نزد شیعه این آیه مبارکه بر امامت آن جناب دلیلی قوی است و تفصیل طریق استدلال به این آیت بر امامت حضرت امیر و اجوبه تشکیکات مخالفین نفاق تخمیر، مذکور است در کتاب ذخرا للعالمین فقیر فلیرجع إلیه الناقد البصیر.

پس مراد به «اولیاء» در این مقام خصوص آن امام و مجموع ائمه کرام علیهم السلام می تواند بود؛ بنا بر این که هر یک از ایشان در هر یک از مشاهد مقدسه به اعتبار اطلاع بر حال زوار، حاضر و بر جزئیات اقوال و افعال ایشان ناظرند<sup>۳</sup> پس اضافه «اولیاء» به ضمیر راجع به خدا به این مناسبت است که ولایت به این معنی موقوف است بر تعیین الهی و تبیین نبوی کما لا یخفی علی المنصف الذکی.

دویم: «یاری کننده» چنانچه صاحب مجمع البحرین در تفسیر «إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ

۱. سوره مائده، آیه ۵۵.

۲. ر.ک: تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۷۰؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۱۲۴؛ مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۶۳؛ زاد المسیر، ج ۲، ص ۲۹۲؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۷۴.

۳. در حاشیه آمده است: چون همه آن بزرگواران یک نور هستند، در حضور و مشهد هر یک به صیغه جمع آوردن اشکالی نیست کما لا یخفی. مهدی.

الْكِتَابُ<sup>۱</sup> گفته که: «آی ناصری وحافظی و رافع شَرِّ کم غنی»<sup>۲</sup> و در این وقت مراد به اولیاء یا خصوص آن مزور است و یا مجموع ائمه‌اند به اعتباری که در احتمال سابق گذشت. و علی‌التقدیرین اضافه آن به ضمیر راجع به خدا، بنا بر این است که هر یک از ایشان مبین طریق بندگی حق تعالی و مقنن قوانین ملت بیضاوند و شاید که اولیاء به معنی انصار و عبارت باشند از مؤمنان زوار که به اعتبار امتثال اوامر و نواهی ممکن است تعداد ایشان در عداد انصار الهی. پس اضافه ایشان به ضمیر راجع به خدا نظیر آن است که حکایت شده بقوله تعالی: «إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالُوا نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ»<sup>۳</sup> و احباًوه و شاید که مراد به اولیاء به معنی انصار ملائکه باشند که می‌باشند در آن مزار کثیر الانوار و مشغول‌اند به استغفار برای آن زوار و به این جهت مناسب است اضافه ایشان به ضمیر راجع به خداوند عالمیان.

سیم: «دوست» چنانچه صاحب مجمع البحرین در تفسیر «إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَيَّ أُولِيَاكُمْ مَغْزُوفًا»<sup>۴</sup> گفته که: «آی [إِلَى] أصدقاؤکم من المؤمنین»<sup>۵</sup> و در این وقت نیز مراد از اولیاء، خصوص مزور و مجموع ائمه هدی و زوار مؤمنان و ملائکه حافین به آن آستان ملائک آشیان می‌تواند بود.

چهارم: «قائم مقام کسی در امور مختصه به آن کس» چنانچه می‌گویند: فلان ولی طفل یا ولی / ۸ / مجنون است. و صاحب مجمع البحرین گفته که:

قوله تعالی: «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِيلِ»<sup>۶</sup> الولي ما يقوم مقامه في أمور تختص به لعجزه كولي الطفل و المجنون، فيلزم أن يكون محتاجاً إلى الولي، وهو محال لكونه غنياً مطلقاً.<sup>۷</sup>

۱. سورة اعراف، آیه ۱۹۶.

۲. مجمع البحرین، ج ۴، ص ۵۵۷ (ولی).

۳. سورة آل عمران، آیه ۵۲.

۴. سورة احزاب، آیه ۶.

۵. مجمع البحرین، ج ۴، ص ۵۵۶ (ولی).

۶. سورة اسراء، آیه ۱۱۱.

۷. مجمع البحرین، ج ۴، ص ۵۵۶ (ولی).

و در این وقت مراد به اولیاء یا خصوص مزور است و یا همه ائمه هدی - علیهم التحية والثناء - به اعتبار این که ایشان نسبت به هر یک از رعیت خود قائم مقام او بلکه از قبیل آباء کرام اند و لهذا تعبیر از ایشان به «الذین» شده در قرآن؛ چنانچه مروی است در تفسیر کریمه «وَبِالْأُولَیِّینِ إِحْسَانًا»<sup>۱</sup>. و مناسبت اضافه اولیاء به این معنی به خداوند خبیر ظاهر شد از این تقریر. و محکی است که مراد به «مشهد» مکان شهادت به معنی کشته شدن در راه خدا و مراد به «اولیاء» خصوص آن مزور باشد یا مجموع ائمه هدی علیهم السلام و تعبیر از ایشان به اولیاء یا به اعتبار اولی به تصرف بودن و یا به اعتبار نصرت و یا به اعتبار محبت و یا به اعتبار قیمومت باشد.

و بالجمله اگر متذکر احتمالات معروضه در این عبارات شوی و آنها را در یکدیگر ضرب و مجموع را در احتمالات عبارت سابقه نیز ضرب کنی، وجوه محتمله در این کلام بلاغت آثار افزون خواهد بود از ده هزار؛ ترکنا التفصیل کراهه التطویل.

اگر گویی که: اراده خصوص آن [یک] مزور از لفظ اولیاء - چنانچه لازم می آید در بعضی صورت ها - بر جواز تعبیر از مفرد به لفظ جمع مبتنی است و این بدون نکته صحیح نیست؛ گوئیم که شاید نکته در این مقام تعظیم آن مزور علیه السلام باشد، چنانچه شیخ طبرسی رحمته الله در ذیل کریمه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» الخ التزام کرده<sup>۲</sup>؛ چه اولاً نقل کرده که صاحب کشاف بعد از اعتراف به این که مراد به «وَالَّذِينَ ءَامَنُوا» الخ در این آیت غیر علی علیه السلام نیست، گفته که نکته جمعیت در آن این است که مردم رغبت در چنین فعلی کنند و بدانند که سجت مؤمن می باید بر این وجه باشد که در اثنای نماز نیز رغبت در بر و احسان نماید. و ثانیاً گفته [است] که: «قد اشتهر في اللغة العبارة عن الواحد بلفظ الجمع للتعظيم، فلا يحتاج إلى الاستدلال عليه»<sup>۳</sup>.

و فقیر گوید که بیاید آنچه در باب «ما نص الله تعالى ورسوله صلى الله عليه وآله وسلم على الأئمة عليهم السلام... الخ» از

۱. سورة بقره، آیه ۸۳؛ سورة نساء، آیه ۳۶؛ سورة انعام، آیه ۱۵۱؛ سورة اسراء، آیه ۲۳.

۲. رک: تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۶۴.

۳. الکشاف، ج ۱، ص ۶۴۹؛ رک: شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۶۱ - ۱۸۴؛ تفسیر الطبري، ج ۶، ص ۲۸۸.

کتاب الحجّه کافی مروی است و رایت ولایت [را] احتیاج به نکته برای جمعیت اصلاً نیست؛ چه حدیث سیم آن صریح است در این که این آیت اگر چه اولاً در شأن حضرت علی علیه السلام نازل شده، اما شامل او و همگی ائمه معصومین - صلی الله علیهم أجمعین - است به اعتبار این که هر یک از ایشان که به مرتبه امامت رسید، مباشر تصدّق در حال رکوع گردید و سائلی که از ایشان سؤال نمود، از جمله ملائکه بود.<sup>۱</sup>

### قوله: فی رجب

متعلق به «أشهدنا» و مفید این است که توفیق حضور روضات مقدسات در این ماه از جمله نعمت‌های عظمی و موجب شکر حق تعالی [است]. و رجب به فتحین، در اصل، مصدر باب علم است به معنی تعظیم، و باب تفعیل آن نیز به همین معنی است علی ما فی مجمع البحرین<sup>۲</sup> و در این جا مصدر میمی از برای مفعول [است]. و اطلاق آن بر این ماه مبنی است یا بر مبالغه نظیر «زید عدل» و یا بر تأویل آن به اسم مفعول نظیر «صبّاً» - بفتح صاد سَعَفَص و شدّ بَاء ابجد - که به معنی مصبوباً است در آنچه در وصف حضرت علی علیه السلام مروی است که گفت: علی الکافرین عذاباً صَبّاً<sup>۳</sup> یعنی بودی تو - ای علی علیه السلام - بر کافران عذابی ریخته شده.

و صاحب مجمع البحرین گفته که:

از جمله اسماء مشهور این اسم منصرف [است] و هفت جمع برای آن منقول است:  
 «أرجابُ وأرجبة وأَرْجَبُ ورجابُ ورجوبُ وارجبُ / ۹ / و أراجیب مثل:  
 «أسباب و أرغة وأقلس و جبال ونلوس و أساور و أناییب».<sup>۴</sup>

و در تسمیه این ماه به این لفظ که مشعر است به تعظیم، اشارت است به عظمت قدر آن نزد خداوند عظیم؛ چنانچه از احادیث آینده ظاهر می شود بر فهمیم.

و در زاد المعاد فاضل مجلسی و کتاب اقبال علی بن طاووس - رحمهما الله تعالی - و

۱. ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۲۸۶.

۲. مجمع البحرین، ج ۲، ص ۶۷ (رجب)؛ و ر.ک: العین، ج ۶، ص ۱۱۳؛ لسان العرب، ج ۱، ص ۴۱۱ (رجب).

۳. الکافی، ج ۱، ص ۴۵۴، ج ۴؛ الفقیه، ج ۲، ص ۵۹۲، ح ۳۱۹۹؛ الأملی، صدوق، ص ۲۴۱، المجلس ۴۲، ح ۱۱.

۴. ر.ک: مجمع البحرین، ج ۲، ص ۶۸ (رجب).

مجمع البحرين مروی است که: رجب نهري است در بهشت که شیرین تر است از عسل و سفیدتر است از شیر. هر که یک روز از رجب را روزه دارد البته از آن نهر بیاشامد<sup>۱</sup> انتهی.

و فاضل لاهیجی در تفسیر خود گفته که:

چون قبیله مضر این ماه را معظّم می داشتند، به خلاف غیر ایشان از قبایل عرب، لهذا آن را به مضر نسبت داده می گفتند: رجب مضر.<sup>۲</sup> انتهی.

و در زاد المعاد به سند معتبر مروی است از حضرت پیغمبر ﷺ که: رجب را أصبّ می گویند - به صاد سعفص و شدّ باء ابجد - زیرا که رحمت خدا در این ماه بر امت من بسیار ریخته می شود، پس بسیار بگویند: أستغفر الله وأسأله التوبة.<sup>۳</sup>

و ابن طاووس<sup>۴</sup> در کتاب اقبال گفته: [و] باسناده از حضرت پیغمبر ﷺ نقل کرده که: این ماه را أصمّ - به صاد سعفص و شدّ میم - می گویند؛ به اعتبار این که هیچ ماهی به حسب و فضیلت نزد جناب الهی نزدیک به این [ماه] نیست...<sup>۵</sup> الحدیث.

نکته تخصیص این ماه به شکر بر توفیق حضور مشهد مزور در آن، با این که توفیق ادراک این نعمت در هر ماه که باشد<sup>۶</sup> موجب شکر است بر آن، شاید اضافه بر تعبّد که در هر عبادتی لابدّ است، این باشد که در این ماه فضایل چند مطوی است که در ماه های دیگر نیست که بر فرضی که هر یک علی حده سبب این تخصیص نباشد مجموع البته سبب می شود:

اول: این که بهتر ماههای سال است؛ چه در زاد المعاد از حضرت پیغمبر ﷺ مروی است که: ماه رجب ماه بزرگ خدا است و ماهی در حرمت و فضیلت به آن نمی رسد و قتال با

۱. الفقیه، ج ۲، ص ۹۲، ح ۱۸۲۱؛ تهذیب، ج ۴، ص ۳۰۶، ح ۲؛ ثواب الأعمال، ص ۵۳؛ الإقبال، ص ۶۳۵؛ مجمع البحرين، ج ۲، ص ۶۷ (رجب).

۲. کلام فاضل لاهیجی را نیافتیم، لکن رجوع شود به: الصحاح، ج ۱، ص ۱۳۳؛ النهاية فی غریب الحدیث، ج ۲، ص ۱۹۷؛ تاج العروس، ج ۲، ص ۶۷ (رجب).

۳. رک: مصباح المتهجد، ص ۷۹۷؛ النوادر، اشعری، ص ۱۸؛ وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۵۱۲، ح ۱۰.

۴. الإقبال، ص ۶۴۳؛ الأمالی، صدوق، ص ۵۳۴؛ ثواب الأعمال، ص ۵۴.

۵. نسخه: + «بلکه در آن».

کافران در این ماه حرام است و رجب ماه خدا است و شعبان ماه من است و ماه رمضان ماه امت من است. کسی که یک روز از ماه رجب روزه دارد، مستوجب خوشنودی بزرگ خدا گردد و غضب الهی از او دور شود و دری از درهای جهنم بر روی او بسته گردد.<sup>۱</sup>

و ابن بابویه علیه السلام به سند معتبر از سالم روایت کرده که گفت: در اواخر ماه رجب به خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم. آن حضرت چون مرا دید پرسید که: آیا روزه گرفته [ای] در این ماه؟ گفتم: نه والله ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! فرمود که: آن قدر ثواب از تو فوت شده که قدر آن را کسی نمی داند غیر از خدا؛ به درستی که این، ماهی است که خدای تعالی آن را بر ماه‌های دیگر فضیلت داده و حرمت آن را عظیم شمرده و برای روزه آن، گرمی داشتن را بر خود واجب گردانیده [است]. پس عرض کردم که: اگر در باقی این ماه روزه بدارم آیا به بعضی ثواب روزه‌داران آن فایز می‌گردم؟ آن حضرت فرمود که: ای سالم! هر که یک روز از آخر این ماه را روزه بدارد، خدا ایمن کند او را از سكرات مرگ و از هول بعد از مرگ و از عذاب قبر، و هر که دو روز آخر این ماه را روزه بدارد بر صراط به آسانی گذرد و هر که سه روز آخر این ماه را روزه بدارد، ایمن گردد از ترس بزرگ روز قیامت و از شدت‌ها و هول‌های آن روز و برات بیزاری از آتش جهنم به او عطا شود.<sup>۲</sup>

دوم: این که اوّل ماه مبارک است؛ چنانچه در زاد المعاد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: هر که حرمت ماه رجب و شعبان را بداند و وصل کند روزه آنها را بر روزه ماه مبارک رمضان، این ماه‌های مبارک، در روز قیامت گواهان او باشند نزد حق تعالی و در آن / ۱۰ / روز منادی ندا کند از افق اعلی که: ای رجب و شعبان و ماه رمضان! چگونه بوده است عمل این بنده در شماها و طاعت او از برای خدا؟ همه آن ماه‌ها گویند که: این بنده توشه گرفت در ماه‌ها یاری بر طاعت تو را و استمداد فضل و رحمت از تو نمود و سعی بسیار در طلب خشنودی تو کرد و تا توانست اهتمام در تحصیل محبت تو نمود. پس گواهی دهند ملائکه‌ای که موکل اند بر این ماه‌ها که: ما نیافتیم این بنده را مگر طلب کننده طاعت و خشنودی تو و امیدوار رحمت و آمرزش تو و آنچه راکه نهی کرده بودی ترک کرد و آنچه راکه از او طلبیده بودی به جای آورد و روزه کامل برای تو داشت و

۱. ر.ک: نواب الأعمال، ص ۵۴؛ فضائل الأشهر الثلاثة، ص ۲۴؛ الإقبال، ص ۶۲.

۲. الأمالی، صدوق، ص ۱۵، ح ۷؛ بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۳۲، ح ۶.

و گوش و چشم و سایر جوارح اواز آنچه حرام کرده بودی اجتناب کردند و روزها را با تشنگی به شب رسانید و شب‌های خود را به تعب عبادت گذرانید و به فقرا و مساکین تصدق بسیار نمود و احسان بسیار نسبت به بندگان تو فرمود و با این ماه‌ها مصاحبت نیکو کرد و چون از این‌ها جدا شد طریق وداع نیکو سپرد و بعد از رفتن آنها پیرامون محرمات تو نگردید و نیکو بنده‌ای بود این بنده. پس حق تعالی فرماید که: بپیرید این بنده را سوی بهشت. و استقبال کنند او را ملائکه خدا به تحفه‌ها و کرامت‌ها و او را بر شتران و اسبان نور سوار کنند و ببرند سوی نعمتی که هرگز زوال ندارد و خانه‌ای که فانی نمی‌شود و سرایی که جوانانش پیر نمی‌شوند و شادی و خوشحالی آن زوال ندارد و هرگز ایشان را تعب نمی‌باشد و از عذاب ایمن می‌گردند و مشقت حساب از برای ایشان نیست.<sup>۱</sup>

سیم: این که چهار ماه حرام است به اعتبار این که مبدأ سال عربی ماه مبارک رمضان است و ماه‌های حرام مذکورند در کریمه: ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ﴾<sup>۲</sup> حاصل معنی والله يعلم: «به درستی که شما را ماه‌های سال نزد حکم و تقدیر حکیم متعال دوازده ماه است در کتاب خدا که لوح محفوظ است و این حکم و تقدیر در روزی بود که خلق آسمان‌ها و زمین فرمود؛ از جمله این دوازده ماه، چهار ماه صاحب حرمت است» که در آنها محاربه با اعدا نباید کرد، مگر این که ایشان خود حرمت آنها را نگاه ندارند و اراده محاربه نمایند.

و در مجمع البیان از حضرت رسالت پناه ﷺ در بیان اشهر حرم مروی است که: ثلاثة متواليات: ذوالقعدة وذوالحجة والمحرم ورجب مضر [الذي] این جمادی و شعبان<sup>۳</sup> یعنی: «سه تایی آن چهار ماه متصل به یکدیگرند و آنها ذی قعدة و ذی حجه و محرم‌اند و یکی یک‌گانه و تنها است و آن ماه رجب است».

و به همین معنی اشارت کرده اعرابی که در میان آنها گفته: «ثلاثة سرِّد، وواحد فرد»<sup>۴</sup> و وجه اضافه رجب به مضر قبل از این گذشت.

۱. التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام، ص ۶۵۳؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۳۱۵، ح ۱۱.

۲. سورة توبه، آیه ۳۶.

۳. مجمع البیان، ج ۵، ص ۵۴.

۴. ر.ک: العین، ج ۳، ص ۲۲۲ (حرم)؛ الصحاح، ج ۲، ص ۴۸۷؛ مجمع البحرين، ج ۲، ص ۳۶۰ (سرد).

و بعضی ابتدای سه ماه حرام را دهم ذی حجه و انتهای آنها را دهم ربیع الاول می دانند؛ به اعتبار این که قرائت سوره براءت بر مشرکین در روز عرفه شده، و الأوّل أشهر.

و صاحب زاد المعاد در آداب شهر ذی قعدة گفته که شیخ مفید رحمته الله و غیر او از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که: هر که در یکی از ماه های حرام پنجشنبه و جمعه را متوالی روزه بدارد، ثواب نهصد سال عبادت برای او نوشته شود.<sup>۱</sup>

### تبدیل

چون استحباب روزه ماه رجب در احادیث معتبره به حدّ تواتر رسیده - چنانچه شمه ای از آن قبل از این و بعد از این سمت تحریر یافته - انسب آن است که اعمالی که حسب الشرع الانور بدل آن روزه تواند بود نیز مذکور گردد.

صاحب زاد المعاد گفته که در بعض روایات معتبره وارد شده که: [بدل] روزه مستحب یک درهم تصدّق / ۱۱ / کند که موافق زرهای این زمان تقریباً هفتاد دینار است.<sup>۲</sup>

و به روایت دیگر یک مد گندم یا جو آرد شده.<sup>۳</sup> و احوط در مد صد درم شاه است و ظاهراً صد درهم کهنه کافی باشد و در روایتی در خصوص روزه ماه رجب یک گرده نان نیز وارد شده<sup>۴</sup> اگر قادر بر روزه نباشد و حمل کرده اند بر کسی که پریشان باشد و قادر بر درهم و مد نباشد.

و ایضاً در خصوص روزه ماه رجب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وارد شده که: به عوض روزه - اگر قادر بر آن نباشد - هر روز صد مرتبه این تسبیحات را بخواند تا ثواب روزه را بیابد: «سبحان الإله الجلیل، سبحان من لا ینفیک التسیبیح إلا له، سبحان الأعز الأکرم، سبحان

۱. زاد المعاد، ص ۵؛ المقنعة، ص ۳۷۵؛ فضائل شهر رجب، ص ۴۹۹؛ الإقبال، ص ۳۰۸.

۲. زاد المعاد، ص ۶؛ ثواب الأعمال، ص ۵۸؛ فضائل الأشهر الثلاثة، ص ۲۹؛ روضة الواعظین، ص ۴۰۰؛ بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۱۰۶، ح ۴۲.

۳. المحاسن، ج ۲، ص ۴۱۵؛ قرب الإسناد، ص ۱۰۳؛ وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۷۵، ح ۴۵۵۳؛ ج ۱۰، ص ۴۸۳، ح ۱۳۹۰۵.

۴. الکافی، ج ۴، ص ۶۱۴؛ ثواب الأعمال، ص ۵۸؛ الإقبال، ص ۶۸۱؛ بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۳۱.

من لَيْسَ الْوِزُّ وَهُوَ لَهُ أَهْلٌ<sup>۱</sup>، انتهى.

و فقیر گوید که اقوال فقها در وزن درهم مختلف است و آنچه فاضل مشار الیه فرموده، اکثر اوزان و احوط است و موافق است با وزن درهمی که در سال نود و پنج هجری در نهر تیری - بکسر تاء قرشت و یاء حطی و راء قرشت و قصر - که از بلاد اهواز است<sup>۲</sup>، به خط کوفی سکه شده و نیز با نصف درهمی [که] به همین خط سکه شده در تبریز و تاریخش محو شده و هر دو الحال که اواخر ربیع الثانی سال هزار و یکصد و بیست و سه هجری است نزد فقیر موجود است؛ چه وزن درهم موصوف موافق چهارده نخود متوسط و وزن نصف درهم مطابق هفت نخود است و چهارده نخود مساوی است با سه دانگ و نیم مثقال صیرفی؛ بنابراین که مثقال صیرفی عبارت است از هم وزن بیست و چهار نخود متوسط چنانچه در این عصر میان صرافان متداول و متفق علیه است. و چون عیار نقره درهم و نصف درهم فقیر با عیار نقره زرهای صاحبقرانی موافق و آن زرهای از قرار مثقالی یکصد و بیست و پنج دینار فارسی خرج می شود، چنانچه پنجشاهی مسکوک زر صاحبقرانی که متقلبه چیزی از آن کم نکرده باشند دو مثقال صیرفی است، پس اگر یک مثقال نقره مسکوک صاحبقرانی از قرار یکصد و بیست دینار فارسی خرج می شد، درهم مزبور مطابق هفتاد دینار فارسی می بود بلا زیاده و لا نقصان؛ اما چون پنج دینار فارسی اضافه تر خرج می شود، این است که فاضل مشار الیه قید تقریب در هفتاد دینار کرده. و ایضاً چون درم شاهی عبارت است از سه مثقال صیرفی که الحال بیان شد، ظاهر می شود که صد درم موصوف، هم وزن سیصد مثقال صیرفی است، و چون مُد، چهار یک صاع است و صاع بنا بر مشهور سیصد و چهارده مثقال و ربع صیرفی است که عبارت است از یک من تبریز و چهارده مثقال و ربع؛ چنانچه فاضل در مبحث فطره همین کتاب

۱. الأملی، صدوق، ص ۵۴۸، مجلس ۸۰؛ ثواب الأعمال، ص ۵۸؛ روضة الواعظین، ج ۲، ص ۴۰۰؛ الإقبال، ص ۶۸۱.

۲. رک: معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۸۵؛ منوچهری می گوید:

بزن ای ترک آهر چشم اهوازی نهر تیری که باغ و راغ و کوه و دشت پر ماه است و پر شمری.

نقل کرده، اما چون احوط در زکات فطر، یک من و نیم تبریز و نهایت احتیاط یک من شاه را دانسته<sup>۱</sup>، ظاهراً در این مقام نیز در تحدید صاع نهایت احتیاط را مرعی داشته، والله اعلم.

چهارم: این که مشتمل است این ماه بر لیالی متبرکه، مثل شب رغائب به - راء قرشت و غین ضطف - که جمع رغیبه و به معنی مرغوبه و عبارت است از مغفرت های خدا که در این شب به عمل می آید و مؤمنان راغب به آنها و شوقمند آنهاند.

سید ابن باقی<sup>۲</sup> در کتاب اختیار نقل کرده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: غافل مشوید از اول جمعه ماه رجب؛ چه به درستی که ملائکه، آن راليلة الرغائب نامند، به سبب این که چون ثلث آن شب گذرد، ملائکه آسمان ها و زمین در خانه کعبه معظمه و حوالی آن جمع شوند، پس گوید به ایشان خداوند رحیم که: ای ملائکه! چه می خواهید؟ گویند: بار خدایا! حاجت ما این است که بیخشی روزه داران ماه رجب را.

بعد از آن حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: هیچ کس نیست که روزه دارد پنجشنبه اول ماه رجب را و در شب جمعه میان نماز شام و خفتن دوازده رکعت نماز کند و در هر رکعت یک الحمد و سه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» / ۱۲ / و دوازده «قُلْ هُوَ اللَّهُ» بخواند و چون از دوازده رکعت فارغ شود، بعد از سلام، هفتاد مرتبه صلوات بر محمد و آل او فرستد، پس سجده کند و در آن هفتاد مرتبه «سُبُّوح، قَدُّوس، رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ» بگوید بعد از آن سر برداشته هفتاد مرتبه بگوید: «رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَتَجَاوِزْ عَمَّا تَعْلَم، إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيُّ الْأَعْظَمُ»، باز به سجده رفته هفتاد مرتبه «سُبُّوح قَدُّوس» را تا آخر بگوید، پس حاجت خود را در سجده بطلبد، مگر این که روا خواهد شد حاجت های او ان شاء الله تعالی. و آن حضرت ﷺ فرمود که: هیچ غلامی و کنیزی نیست هر چند که گناه های او مثل کف دریا و ریگ صحرا و هم وزن کوه ها و به عدد برگ درخت ها باشد و این نماز را به جا آرد، مگر این که حضرت کریم از گناه های او درگذرد و شفیع کند او را در روز قیامت درباره هفتصد کس از اهل بیت خودش از آن جمعی که سزاوار باشند برای دخول آتش... الحدیث<sup>۳</sup>.

۱. زاد المعاد، ص ۲۱۳.

۲. الإقبال، ص ۶۳۲؛ البلد الأمين، ص ۱۶۹؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۹۸، ح ۱۰۱۷۲.

## تنبیه

ابن طاووس رحمته الله در کتاب اقبال گفته که :

فصل فی ما نذکره من عمل أول جمعة [من] شهر رجب ؛ اعلم أنَّ مقتضى الاحتياط للعبادة و طلب الظفر بالسعادة اقتضى أن نذكر عمل هذه الليلة الجمعة من أول ليلة من هذا الشهر الشريف ؛ لجواز أن يكون أول ليلة منه الجمعة ، فيكون قد احتطنا للتكليف وإن لم يكن أوله الجمعة ، فيكون قد أذكرناك في أول الشهر بها إلى حين حضور أول ليلة جمعة منه لتعمل بها.<sup>۱</sup>

و ظاهر این کلام این است که اگر اتفاق افتد که اول ماه مبارک رجب روز جمعه باشد ، ابن طاووس شب همین جمعه را شب رغائب [می] داند و مؤید این قول است ظاهر حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که در این مقام نقل کرده ؛ چه لفظ این حدیث این است که : ولكن لا تغفلوا عن أول ليلة جمعة فيه ؛ فإنها ليلة تسميها الملائكة ليلة الرغائب.<sup>۲</sup> اما چون تتمه حدیث مشتمل است بر آداب نماز شب رغائب به دستوری که مسطور شد و از جمله آن آداب است این که پنجشنبه اول رجب را باید روزه داشت و در صورت مفروضه پنجشنبه سابق بدین شب ، روز آخر ماه جمادی الثانیه خواهد بود ، بنابراین اتیان به این نماز باروزه آخر جمادی الثانیه از اشکالی خالی نیست ، والله يعلم .

و مثل شب پانزدهم ؛ چه در زاد المعاد مذکور است که غسل در آن ، سنت [است] و احیای آن به عبادت فضیلت بسیار دارد<sup>۳</sup> و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که : در شب نیمه رجب حق تعالی امر می کند ملائکه را که هر گناهی که در دیوان اعمال مؤمنان باشد محو کنند.<sup>۴</sup> و زیارت حضرت امام حسین علیه السلام در این شب سنت مؤکد است.<sup>۵</sup>

و مثل شب بیست و هفتم که صبح آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به رسالت مبعوث شد ؛ چه در حواشی مصباح کفعمی و زاد المعاد مروی است از حضرت جواد علیه السلام که : در ماه رجب

۱. الإقبال، ص ۶۳۲.

۲. الإقبال، ص ۶۲۳؛ البلد الأمين، ص ۱۶۹؛ وسائل الشيعة، ج ۸، ص ۹۸، ح ۱۰۱۷۲.

۳. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۳۴۵، باب ۲۷.

۴. الإقبال، ص ۶۵۵.

۵. ر.ک: الإقبال، ص ۴۲۱.

شبی است که بهتر است از آنچه آفتاب بر آن تابد و آن، شب یست و هفتم رجب است و به درستی که کسی که در آن شب عمل خیری کند از جمله شیعه ما، مزد عبادت شصت ساله به او عطا شود.<sup>۱</sup>

پنجم: این که مشتمل است بر ایام متبرکه؛ چه روز اول این ماه مولد امام محمد باقر علیه السلام [است] بنا بر روایتی از کفعمی<sup>۲</sup> و در روایت دیگرش و روایت روضة الواعظین مولد آن حضرت سیم ماه صفر بوده<sup>۳</sup> و در زاد المعاد چنین است که در حدیث معتبر وارد شده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام در روز جمعه اول ماه رجب متولد شده و موجب زیادتى شرف آن گردیده [است].

و در این روز نوح به کشتی نشست<sup>۴</sup> و در کتاب اقبال از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که: در روز اول ماه رجب حضرت نوح علیه السلام به کشتی سوار شد و امر کرد جمیع جن و انس / ۱۳ / را که با او در کشتی بودند به این که روزه بدارند و هر که آن را روزه بدارد، جهنم، یک ساله راه از او دور شود...<sup>۵</sup> الحدیث.

و روز دوم این ماه مولد حضرت امام علی نقی علیه السلام است؛ بنا بر روایتی از [مصباح] کفعمی و زاد المعاد و بحار الأنوار<sup>۶</sup> و روایت دیگر در زاد المعاد و بحار الأنوار سیوم این ماه<sup>۷</sup> و روایت ابن عیاش در آنها پنجم<sup>۸</sup> این ماه و روایت علی بن ابراهیم در آنها سیزدهم این ماه است در سال دویست و چهارده هجری<sup>۹</sup> و در ارشاد مفید و روضة الواعظین و تهذیب شیخ طوسی و روایتی از کافی مولد آن حضرت پانزدهم ذی حجه<sup>۱۰</sup> بوده و در روایت دیگر کافی مولد آن حضرت در ماه رجب بوده<sup>۱۱</sup>.

۱. مصباح المتعبد، ص ۸۱۳؛ الإقبال، ص ۶۷۰؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۱۱۱، ح ۱۰۱۹۵.

۲. المصباح، کفعمی، ص ۵۰۹.

۳. المصباح، کفعمی، ص ۵۱۰؛ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۲۰۷.

۴. ر.ک: مصباح المتعبد، ص ۸۰۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۲۱۳، ح ۲.

۵. الإقبال، ص ۶۳۵.

۶. المصباح، کفعمی، ص ۵۳۰؛ بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۱۴، ح ۱۴.

۷. ر.ک: مصادر پیشین.

۸. بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۱۱۴ و ۱۹۲.

۹. بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۶، ح ۷ و ص ۲۳، ح ۱۶.

۱۰. الکافی، ج ۱، ص ۴۹۷؛ التهذیب، ج ۶، ص ۹۲؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۲۹۷؛ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۲۴۴.

۱۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۹۷.

و روز دهم این ماه مولد حضرت امام محمد تقی علیه السلام است بنا بر نقل کفعمی<sup>۱</sup> و موافق این است نقل صاحب بحار از کتاب مناقب و بعضی کتب<sup>۲</sup> و بنا بر [نقل] روضة الواعظین و اکثر نقل های صاحب بحار از کتب معتبره مشهوره مولدش نوزدهم ماه رمضان است<sup>۳</sup> و در زاد المعاد چنین است که بعضی روایات در فضیلت خصوص دهم وارد شده و کفعمی در مصباح از جمله ادعیه هر روز ماه رجب نقل کرده و به روایت ابن عیاش - به عین سعفص و یاء حطی و شین قرشت - که دعای «اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِالْمَوْلُودِينَ فِي رَجَبٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الثَّانِي وَابْنَهُ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ الْمُتَنَجِّبِ» الخ که در کتب ادعیه مذکور است، از خدمت حضرت صاحب الامر علیه السلام برآمده بر دست ابو القاسم حسین بن روح که از جمله سفراء بوده<sup>۴</sup> و احوال او در مقدمه این رساله گذشت.

و ایضاً کفعمی در هامش همین دعا گفته که شیخ طوسی رحمه الله در مصباح المتعبد از ابن عیاش روایت کرده که:

روز دهم ماه رجب مولد حضرت امام علی نقی است که ملقب است به هادی علیه السلام و روایت دیگر این است که مولد آن حضرت پنجم این ماه بوده، و در روز دهم متولد شد حضرت جواد که امام محمد تقی است - و بعد از این گفته که: - گویا بعضی اصحاب، مطلع بر این روایت نشده و در این مقام سؤال و جوابی انشأ کرده و حاصل سؤال این است که [اگر] تولّد این دو امام، در این ماه صاحب احترام نشده، پس چگونه حضرت صاحب الامر علیه السلام فرموده باشد که: «أَسْأَلُكَ بِالْمَوْلُودِينَ فِي رَجَبٍ؟» و حاصل جواب این است که مقصود حضرت صاحب الامر علیه السلام این است که توسّل شده به آن دو امام در این ماه نه این که ایشان متولد شده اند در آن.<sup>۵</sup>

فقیر گوید که خیال آن شخص این است که لفظ «فی رجب» متعلق است به

۱. المصباح، کفعمی، ص ۵۱۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۷، ح ۸.

۳. روضة الواعظین، ج ۱، ص ۲۴۳؛ بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۷ - ۱۰.

۴. مصباح المتعبد، ص ۸۰۴؛ المصباح، کفعمی، ص ۵۳۰؛ الإقبال، ص ۶۴۷؛ بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۳۹۳.

۵. ر.ک: مصباح المتعبد، ص ۸۰۵.

«أَسْأَلُكَ» نه به «المولودین» و کفعمی گفته که این تأویل، عللیل است؛ به چند وجه:

یکی این که لازم دارد که روایت ابن عیاش باطل باشد و حال آن که شیخ طوسی و غیر او از امامیه - رضوان الله علیهم - آن را در مصابیح خود مذکور کرده‌اند و ابن طاووس در کتاب فتح الأبواب گفته که: «متجدد جدّ من که شیخ طوسی است، کتاب عمل است که بر طبق درایت و علم نوشته گشته و محض روایت نیست؛ برای این که کسی که کتابی برای عمل تصنیف کند، پس به تحقیق که صحت سند او را متقلّد شده و اگر اعتقاد به صحت آن نداشته، عملی را نقل کند، بدعتی در اسلام کرده و حاشا که شیخ طوسی رحمه الله تصنیف بدعت کند»<sup>۱</sup>.

دویم: این که از ابطال روایت ابن عیاش لازم می‌آید تخصیص توسل به این دو امام در ماه رجب، نه غیر آن از ماه‌ها مثل شعبان و ماه رمضان و اگر مخصوص این توسل تولد ایشان در این ماه نباشد، تخصیص بلا مخصّص لازم آید.

سیوم: این که اگر تولد این دو امام در این ماه صاحب احترام نمی‌بود، مناسب این بود که حضرت صاحب رحمه الله بفرماید که: «اللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِالْإِمَامَيْنِ» و چون تولد در این ماه سبب این توسل شده، به لفظ «مولودین» مذکور گشته؛ چنانچه در دعای روز سیم شعبان که مولد حضرت امام حسین رحمه الله است / ۱۴ / مذکور است که: «أَسْأَلُكَ بِالْمَوْلُودِ فِي هَذَا الْيَوْمِ»<sup>۲</sup> انتهى.

و فقیر گوید که نظیر دعای سیوم شعبان است دعایی که منقول است که در شب پانزدهم آن که مولد حضرت صاحب الزمان است - علیه و علی آبائه صلوات الرحمن - که: «اللّهُمَّ بِحَقِّ لَيْلَتِنَا وَمَوْلُودِهَا»<sup>۳</sup> الخ ....

نکته تخصیص مولودین مذکورین در این دعا به توسل به ایشان با این که ولادت حضرت امیر المؤمنین رحمه الله نیز علی الاشهر واقع شده در آن، بر فرض قطع نظر از تعبد که در هر عبادتی لابد است، ممکن است که مبنی بر یکی از چند نکته باشد:

اول: این که چون این دعا از ناحیه مقدّسه بر آمده، شاید منظور حضرت

۱. ر.ک: فتح الأبواب، ص ۱۸۶.

۲. ر.ک: مصباح المتجهّد، ص ۸۲۵؛ البلد الأمين، ص ۲۴۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۸، ص ۱۰۱.

۳. مصباح المتجهّد، ص ۸۴۲؛ المصباح، کفعمی، ص ۵۴۵؛ البلد الأمين، ص ۱۸۷.

صاحب علیه السلام از توسل به این دو امام در این ماه تنصیص بدین باشد که ولادت ایشان در این ماه بوده و بر فضایل آن افزوده؛ برای رد بر جمعی که توهم خلاف این کرده‌اند. اما ولادت حضرت علی علیه السلام در این ماه چون اتفاقی اکثر است، لهذا تعریض به رفع خلاف آن ضرور نیست.

دویم: این که شاید منظور آن حضرت، توسل به دو جدّ امجد بی واسطه خودش باشد.

سیوم: این که چون اتفاق نیفتاده که مولد دو امام، متوالی و بر عشر اوّل یک ماه باشد غیر این دو امام علیهما السلام در این ماه تمام احترام اشارت به غرابت آن نکته می‌تواند بود در این مقام، والله یعلم.

روز سیزدهم این ماه: مولد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به نقل شیخ مفید<sup>۱</sup> و شیخ طوسی<sup>۲</sup> و صاحب روضة الواعظین<sup>۳</sup> [است] و این مشایخ علیهم السلام هر چند در این مقام حدیثی معنعن ذکر نکرده‌اند، اما چون متعرض نقل اختلافی یا معارضی نیز نگشته‌اند اظهر این است که کمال وثوق بر روایاتی که به نظر ایشان رسیده بوده داشته و معارض آن را کأن لم یکن انگاشته‌اند.

و صاحب زاد المعاد در باب متعلق به آداب رجب نقل کرده که مشهور این است که ولادت با سعادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در میان کعبه در روز سیزدهم ماه رجب بوده.<sup>۴</sup>

و در باب متعلق به شعبان گفته که:

شیخ به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین در روز فتم شعبان متولد شده<sup>۵</sup> اگر چه خلاف مشهور است چنانچه در ماه رجب مذکور شد، اما بر وفق این روایت اگر روزه و زیارت آن حضرت و سایر اعمال

۱. المقنعة، ص ۴۶۱.

۲. مصباح المتهجد، ص ۸۲۰.

۳. روضة الواعظین، ج ۱، ص ۷۶.

۴. زاد المعاد، ص ۱۷.

۵. رک: مصباح المتهجد، ص ۸۵۲.

خیر را در این روز به عمل آورند مناسب است. انتهى.

و فقیر گوید که بعضی ثقات نقل کردند که در سال هزار و یکصد و بیست و دو هجری بعضی فضلاء اصفهان مدعی گشت که مولد مبارک آن حضرت هفتم ماه شعبان است؛ بنا بر روایتی که الحال گذشت و چون خاطر خطیر نواب عالمیان شاه سلطان حسین الحسینی الموسوی الصفوی به تحقیق مولد واقعی جد امجد خود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام متعلق بوده، حسب الحکم مقرر فرموده که قریب به صد نفر از فضایی که در پایتخت آن فیروزبخت در صفاهان حاضر بوده‌اند، به جهت رفع التباس در مکانی اجلاس نمایند. آخر الامر رای اکثر آن فضلا بر این قرار گرفته که چون عمل اصحاب بر سیزدهم ماه رجب [است]، مادام که آن معارضی قوی نداشته باشد، حجت است. لهذا اظهار این است که ولادت تمام سعادت در سیزدهم این ماه شده باشد.<sup>۱</sup>

و ایام البیض این ماه که روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم باشد، افضل است از ایام البیض ماه‌های دیگر؛ چه در زاد المعاد از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که ایام البیض ماه رجب را روزه دارد، حق تعالی به ازاء هر روز، عبادت یک ساله برای او نویسد و در قیامت او را در محل ایمان باز دارد که هیچ خوفی نداشته باشد.<sup>۲</sup>

و ایضاً از آن حضرت منقول است که: هر که این سه روز را روزه دارد و در شب‌های آن مشغول عبادت باشد از دنیا نرود مگر با توبه نصح و به هر روز که روزه داشته باشد / ۱۵ / هفتاد

۱. در حاشیه آمده است: نظر به این که شهرت بین الاصحاح - رضوان الله علیهم - و عمل ایشان به آن، گاهی به واسطه تسامح است در مدرک و در حقیقت آن و اغماض از معارض و یا قوی ندانستن معارض، مثل این مورد که شهرت آن از این طریق مذکور است؛ زیرا با ارسال خبر سیزدهم رجب و نحوست سیزدهم ماه و ایضاً با ورود دعای راجع به ولادت با شرافت حضرت امام محمد تقی و امام علی نقی - سلام الله علیهما - که: اللهم انی أسألك بالمولودین فی رجب الخ و ذکر نکردن از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و عدم تصور تقیه با اذعان عامه به ولادت آن حضرت علیه السلام در کعبه چگونه اکثر فضلا در آن زمان رای بر سیزدهم داده‌اند؟! و فقیر در ۲۷ سال قبل از مرحوم آقا میرزا جهان‌بخش منجم‌باشی - طاب ثراه - که یگانه در نجوم بود شنیدم که: «به عقیده ما به حساب فقه‌رایی معلوم شد که ولادت مولی علیه السلام در ماه شعبان است نه سیزده رجب»، فتأمل. حررها العبد عماد فهرسی فی لیلة ۲۲ رجب ۱۳۴۹ من الهجرة.

۲. رک: زاد المعاد، ص ۱۷؛ مصباح المتعجد، ص ۸۱۹؛ الإقبال، ص ۶۵۶.

گناه کبیره او آمرزیده و هفتاد حاجت او روا شود در وقتی که از قبر بر آید و نزد میزان و نزد صراط و چنان باشد که هفتاد بنده از اولاد اسماعیل آزاد کرده باشد و شفاعت او را قبول کنند در حق هفتاد نفر از اهل بیت و خویشان او که مستحق جهنم باشند و حق تعالی بنا کند برای [او] در جنات فردوس، هفتاد هزار شهر که در هر شهری هفتاد هزار قصر و در هر قصری هفتاد هزار حوریه [باشد] و هر حوریه هفتاد هزار خادم داشته باشد،<sup>۱</sup> انتهی.

و آداب استفتاح اولاً در آنها تعلیم شده، به دستوری که در سفینه النجاة والد ماجد فقیر<sup>علیه السلام</sup> و سایر کتب اعمال سنه مسطور است.

روز پانزدهم این ماه روز عقد نکاح حضرت امیر المؤمنین و فاطمه زهرا - علیهما التحية والثناء - است و در این روز قبله اهل اسلام از بیت المقدس که قبله یهود بود انحراف پذیرفت و به سمت خانه کعبه - زادهای الله شرفاً و تعظیماً - قرار گرفت.

روز بیست و دوم این ماه روزی است که معاویه مستحق هاویه مُرد و طریق جهنم و بش المصیر را سپرد.

و زاد المعاد بعد از نقل این مضمون از شیخ مفید<sup>رحمته الله</sup> گفته که مستحب است روزه این روز به شکرانه این نعمت.<sup>۲</sup>

و روز بیست و پنجم این ماه فتح قلعه خیبر بر دست معجز نمای حضرت حیدر<sup>علیه السلام</sup> جاری گشت و حارث و مرحب را که از ابطال عرب بودند به ضرب ذو الفقار صاعقه بار گشت و تفصیل این حکایت را فقیر در منقبت چهل و پنجم کتاب ذخیر العالمین [فی شرح دعاء الصنین] روایت کرده ام و در زاد المعاد روزه این روز را به شکرانه این نعمت و زیارت آن حضرت<sup>علیه السلام</sup> [را] از مستحبات شمرده<sup>۳</sup> و در کتاب اقبال باسناده از حضرت امام رضا<sup>علیه السلام</sup> منقول است که: هر که این روز را روزه بدارد حق تعالی روزه او را کفاره هفتاد سال گناه او کند.<sup>۴</sup> انتهی.

و فقیر گوید که چون استعمال هفتاد نزد عرب در عدد کثیر شایع است کقوله

۱. ر. ک: الإقبال، ص ۶۵۶.

۲. زاد المعاد، ص ۳۱.

۳. زاد المعاد، ص ۳۱.

۴. الإقبال، ص ۶۶۹.

تعالی: «إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ»<sup>۱</sup> مضمون این حدیث و آنچه بعد از این می آید که این روزه کفاره دویست ساله است، بالمآل یکی می تواند بود، والله یعلم.

و در زاد المعاد مذکور است که روایتی از ابن بابویه و غیر او نقل کرده اند که حضرت رسول ﷺ در روز بیست و پنجم رجب مبعوث به رسالت شد<sup>۲</sup> و این خلاف مشهور و احادیث بسیار است،<sup>۳</sup> انتهی.

و فقیر گوید که ابن طاووس در کتاب اقبال<sup>۴</sup> اولاً گفته که ابن بابویه در کتاب مقنع گفته که روز بیست و پنجم، مبعث است و ایضاً گفته که صاحب کتاب دستور المذکرین<sup>۵</sup> از حضرت علی علیه السلام روایت کرده که: کسی که در این روز روزه بگیرد کفاره دویست ساله او می شود. و در این روز مبعوث شد حضرت محمد ﷺ. و ثانیاً گفته که: جمعی از علما که من ایشان را ادراک کردم، یافتم که متفق بودند بر این که روز مبعث، بیست و هفتم رجب است و مناط عمل ایشان آن است. و چون قول ابن بابویه -رحمة الله علیه- معتمد است، شاید وجه جمع این باشد که در روز بیست و پنجم به حضرت پیغمبر ﷺ بشارت و مژده رسیده به این که در روز بیست و هفتم به رسالت مبعوث می شود. و از جمله منبّهات بر این، این است که ثواب روزه بیست و پنجم زیاده بر ثواب روزه بیست و هفتم است، چنان که هر یک در مقام خود مذکور است،<sup>۵</sup> انتهی مضموناً.

و فقیر گوید که بعضی به این اعتبار این روز را «یوم البشارة» گویند. و در روز بیست و ششم در زاد المعاد مذکور است که روزه اش کفاره هشتاد ساله گناه است.<sup>۶</sup>

۱. سورة التوبة، آیه ۸۰.

۲. زاد المعاد، ص ۲۹؛ ثواب الأعمال، ص ۵۸.

۳. زاد المعاد، ص ۳۱.

۴. دستور المذکرین و منشور المتعبدین، از ابو موسی محمد بن ابی بکر مدنی (م ۵۸۱ق). در مورد این کتاب که از مصادر ابن طاووس در اقبال است ر. ک: کتابخانه ابن طاووس، ص ۲۴۷.

۵. الإقبال، ص ۶۶۸.

۶. زاد المعاد، ص ۳۱؛ الإقبال، ص ۶۷۰؛ وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۴۸۲، ح ۱۳۹۰۲.

و روز بیست و هفتم مبعث است که حضرت پیغمبر ﷺ لوای والای نبوت خود را برافراخت و به اظهار رسالت خود عموم رعایا و برایا را سرافراز ساخت و نزد فرقه محقه، این روز از اعیاد عظیمه است.

و در زاد المعاد منقول است که روزه این روز حساب می شود به روزه یک سال.<sup>۱</sup> و ایضاً منقول است که حسن بن راشد / ۱۶ / از حضرت صادق ﷺ سؤال کرد که: آیا غیر عیدهای مشهور عیدی هست؟ حضرت فرمود: بلی شریف تر و فاضل تر [از همه، روزی است که حضرت پیغمبر ﷺ به رسالت مبعوث گردید و آن بیست و هفتم ماه رجب است. باید که روزه بداری و صلوات بر محمد و آل او بسیار بفرستی،<sup>۲</sup> و زیارت حضرت رسول ﷺ و حضرت علی ﷺ در این روز منقول است، انتهى.

و در کتاب اقبال دو حدیث از حضرت صادق ﷺ مروی است که روزه این روز برابر است با روزه هفتاد سال. و حدیثی دیگر مروی است از حضرت پیغمبر ﷺ که: کسی که این روز را روزه بدارد، وسیع کند الله تعالی قبر او را به قدر چهارصد ساله راه و بر کند جمیع آن را از مشک و عنبر. و در حدیث دیگر از حضرت صادق ﷺ مروی است که: و امگذار روزه روز بیست و هفتم رجب را؛ چه به درستی که آن است روزی که فرستاده شد نبوت سوی حضرت محمد ﷺ و ثواب آن مثل شصت ماه است برای شما.<sup>۳</sup> و چون لفظ حدیث چنین است که: «ثوابه مثل ستین شهرأ»، ابن طاووس ﷺ این قدر ثواب را نسبت به عظمت این روز به ظاهر کم دانسته و تأویل کرده: یکی این که مراد این است که ثواب روزه این روز برابر است با ثواب کل اعمالی که در عرض شصت ماه از این صائم به عمل آید، دوم این که مراد این است که ثواب این روز برابر است با ثواب روزه های کل روزه داران در عرض شصت ماه.

و در زاد المعاد به سند معتبر از حضرت امام رضا ﷺ منقول است که: روزه روز بیست و هشتم این ماه کفاره گناه نود ساله است و روزه روز سی ام آن باعث این است که حق تعالی گناهان

۱. رک: الکافی، ج ۴، ص ۱۴۹، ۲؛ التهذیب، ج ۴، ص ۳۰۴، ح ۱؛ الإقبال، ص ۶۷۳.

۲. مصباح المنهجد، ص ۸۲۰، الإقبال، ص ۶۷۳.

۳. الإقبال، ص ۶۷۳ و ۶۷۴. رک: الکافی، ج ۱، ص ۱۴۸، الفقیه، ج ۲، ص ۹۰؛ التهذیب، ج ۴، ص ۳۰۵.

گذشته و آینده او را بیامرزد.<sup>۱</sup> و چون اعمال لایالی و ایام آن ماه تمام احترام مفصلاً در کتاب سفینه النجاة والد ماجد فقیر<sup>۲</sup> به تفصیل سمت تحریر یافته، و الحمد لله که آن کتاب بین المؤمنین متداول و مناط عمل گشته، لهذا تحرراً عن الإطناب خوض نشد در آن باب.

### قوله: و أوجب علينا من حقهم ما قد وجب

ایجاب مأخوذ است از وجوب به معنی لزوم؛ چنانچه مروی است که: إذا افترق البيعان وجب البيع<sup>۲</sup> یعنی «هرگاه میان فروشنده و خریدار مفارقت به هم رسید، بیع ایشان لازم گردید». پس ایجاب در لغت به معنی الزام و در این جا اشارت است به این که مطیع ایشان مستحق ثواب و عاصی ایشان مستحق عقاب است و لفظ «قد وجب» به «قد» تحقیقی اشارت است به این که آنچه حضرت حق تعالی آن را واجب شرعی ساخته، در نفس الامر وجوب عقلی داشته؛ بنا بر این که ادله عقلیه تمام است بر این که حسن و قبح اشیاء ذاتی است؛ به این معنی که عقل مخلی از تشکیکات موسوسه جزم می کند به این که بعضی افعال مثلاً در نفس الامر خوب است؛ یعنی به حیثیتی است که اگر مصالح و مفسدات تابعه و اغراض مطلقاً در فعل و ترک آن مساوی باشد جمهور عقلا فاعل آن را مدح می کنند و می گویند که «خوب کردی» و تارک آن را مذمت می کنند و می گویند که «بد کردی و چرا کردی؟» مثل صدق و راستی، و عکس این است قبیح ذاتی مثل کذب. و تفصیل این اجمال ظاهر می شود از حواشی استاد<sup>۳</sup> بر عدة الأصول؛ من أراد التحقيق فليرجع إليه كما يليق.

پس در این مقام می گوئیم که چون تعیین حجج معصومین<sup>۴</sup> از جمله الطاف مزیده علت و به این سبب واجب است عقلاً بر جناب الهی و ترک آن از آن جناب قبیح ذاتی است و معلوم است که اگر در نفس الامر احدی می بود که از احاطه علت مکلفین به او بهتر از ائمه معصومین<sup>۵</sup> در عصر ایشان می توانست نمود، البته خداوند عالمیان او را حجت می ساخت در آن زمان؛ تا تفضیل مفضول که قبیح ذاتی

۱. زاد المعاد، ص ۳۹-۴۰؛ الإقبال، ص ۶۸۱.

۲. ر.ک: مجمع البحرين، ج ۴، ص ۴۶۷ (وجوب).

است لازم نیاید، پس الزام خداوند عالمیان حجّت ایشان را بر مردمان ۱۷ / کاشف است از این که در نفس الامر حجیت ایشان اصلح بوده و لهذا حق تعالی ایشان را مفترض الطاعة فرموده. و «لطف مزیح علّت» عبارت است از مهربانی که اگر از جناب خالق نسبت به خلائق صادر نشود در دنیا و مع ذلک ایشان را عقاب کند در عقبا حجّت ایشان تمام باشد بر او تعالی. مثلاً در ما نحن فیه می‌گوییم که چون فعل عبث، قبیح ذاتی است نسبت به جناب الهی، لهذا خلائق را تکلیف کرده به اوامر و نواهی و با وجود تکلیف اگر رسولی با وصی منصوب نمی‌بود، میان آن جناب و زمره ارباب الباب هر آینه تمام می‌بود حجّت بندگان بر خداوند عالمیان به این نحو که: «عبادتی چند از ما طلب نمودی و کسی که مبین احکام تو باشد برای ما معین نفرومودی و عقول ما را در ادراک احکام شرعیّه فرعیّه مستقل نداشتی و ما را چون بهائم مهمل گذاشتی و مع هذا آراء و اهواء مختلفه به ما بخشیدی و بعضی را قوی و برخی را ضعیف گردانیدی و شیطان از جانب جناب تو مهلت یافت و در ردای خدعه و مکر با ما شتافت؛ ما نیز چون از دستور بندگی تو خبر نداشتیم، همت بر تحصیل مقتضای نفس خود گماشتیم، پس اکنون اگر ما را عقاب کنی مرتکب قبیح عقلی شوی!» و به همین مضمون اشارت شده در کریمه «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ»<sup>۱</sup> ترجمه - علی ما أفاده الأستاذ رحمه الله: «فرو فرستاد حق تعالی رسولانی را که مژده دهنده‌اند به خصوص اوصیاء خود را طاعت ایشان و ترساننده‌اند رعیت خود را از مخالفت آن اوصیاء؛ تا آن که نباشد مردمان را بر خدای تعالی حجتی بعد از مردن آن رسل»؛ چه اگر پیغمبری از دنیا رود و وصی بعد از خود تعیین نکند، مردم اختلافات در احکام خواهند نمود و حجّت ایشان در روز قیامت بر خدا تمام خواهد بود.

### قوله: وصلی الله

صلات اگر اسناد [داده] شود به خدای تعالی - کما فی ما نحن فیه - به معنی رحمت و

۱. سورة نساء، آیه ۱۶۵.

ستایش است و اگر اسناد به ملائکه شود، به معنی ستایش و طلب رحمت است و اگر اسناد به بندگان شود، به معنی طلب رحمت و تصدیق به رسالت است؛ چنانچه ظاهر می‌شود از آنچه فاضل لاهیجی در ذیل کریمه «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ»<sup>۱</sup> الخ از کتاب ثواب الأعمال نقل کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود که: صلاة الله رحمة من الله له<sup>۲</sup>، وصلاة الملائكة تزكية منهم له، وصلاة المؤمنين دعاء منهم له<sup>۳</sup>. و از تفسیر علی بن ابراهیم نقل کرده که: صلاة الله عليه تزكية له وثناء عليه، وصلاة الملائكة مدحهم له، وصلاة الناس دعاؤهم [له] والتصدق والإقرار بفضلہ<sup>۴</sup> انتهى.

و در کتاب معانی الأخبار از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: من صلی علی النبی صلی الله علیه و آله فمعناه: إني [أنا] على الميثاق والوفاء الذي قبلت حين قوله: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ»<sup>۵</sup>،<sup>۶</sup> حاصل معنی این که «غرض اصلی از صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله اظهار این است که آن پیمان [و] عهدی که در عالم دَرّ کردم، الحال نیز اقرار به آن دارم» شاید مراد این باشد که چون صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله مستتبع صلوات بر آل اوست و صلوات بر او و ایشان مستلزم اقرار به حجّیت ایشان است و اقرار به حجّیت ایشان از فروغ اقرار به ربوبیت خداوند عالمیان است، پس صلوات بر ایشان از قبیل تجدید اقرار و ایمان است.

و در اربعین فاضل مجلسی - طالب ثراه - مذکور است که:

بعضی صلوات خدا را به معنی مغفرت، و صلوات ملائکه را به معنی استغفار گرفته‌اند و این سخن بنا بر اصول امامیه که پیغمبر صلی الله علیه و آله را [معصوم] می‌دانند صورتی ندارد، مگر به تأویلی؛ کما لا یخفی<sup>۷</sup> - انتهى ملخصاً ..

۱. سورة احزاب، آیه ۵۶.

۲. در ثواب الأعمال و بحار الأنوار: - له.

۳. ثواب الأعمال، ص ۱۵۶؛ بحار الأنوار، ج ۸۳، ص ۸۶، ج ۳ و ج ۹۴، ص ۵۸، ج ۳۴.

۴. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۹۶.

۵. سورة اعراف، آیه ۱۷۲.

۶. معانی الأخبار، ص ۱۱۶، ج ۱.

۷. کتاب الاربعین، ص ۵۸۸.

### قوله: علی محمد

لفظ محمد در لغت به معنی ۱۸ / کسی است که خصال ستوده بسیار دارد .  
و صاحب مجمع البحرين نقل کرده که قبل از آن جناب ﷺ کسی مسمی به این اسم سامی نشده بود و خداوند و دود ، اهل آن حضرت را به آن الهام نمود ؛ برای اشعار به این که خدا و ملائکه و رسولان و انبیا و امم ایشان ثنا گویند بر آن عین اعیان .  
و ابن اعرابی گفته که الله تعالی را هزار نام و آن رسالت مآب را نیز هزار نام است و بهتر آنها محمد و محمود و احمد است ،<sup>۱</sup> انتهى .

و فاضل لاهجی در تفسیر سورة صف نقل کرده که یکی از دانشمندان یهود از آن حضرت سؤال نمود که وجه تسمیه تو به محمد و احمد چه بود ؟ آن حضرت ﷺ فرمود که : **أَنَا مُحَمَّدُ فَإِنِّي مَحْمُودٌ فِي الْأَرْضِ ، وَأَنَا أَحْمَدُ فَإِنِّي مَحْمُودٌ فِي السَّمَاءِ** ،<sup>۲</sup> یعنی اسم اول به اعتبار ستایش اهل زمین و اسم ثانی به اعتبار ستودن اهل آسمان است .  
و از مفسر علی بن ابراهیم نقل کرده که : **وَأَنَا أَحْمَدُ فَإِنِّي فِي السَّمَاءِ أَحْمَدُ مِنِّي فِي الْأَرْضِ** ،<sup>۳</sup> حاصل معنی این که احمدیت جناب سید المرسلین به اعتبار این است که ستایش او ﷺ در آسمان بیشتر است از ستایش اهل زمین ، انتهى .

و در امالی ابن بابویه و کتاب خصال و معانی الأخبار مروی است که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که : اسم من در تورات و انجیل احمد و در قرآن محمد و در زبور ماحی است .  
و در وجه اسم آخر فرمود که : **مَحَا اللَّهُ عَنِّي مِنَ الْأَرْضِ عِبَادَةُ الْأَوْثَانِ** ، یعنی برطرف کرد حضرت رب العالمین به یمن بعثت خاتم النبیین عبادت بت ها را از زمین .  
بدان که لفظ ماحی در امالی ابن بابویه ﷺ با یاء حطی و در معانی الأخبار و خصال به اسقاط آن است .<sup>۴</sup>

۱. مجمع البحرين ج ۳ ، ص ۴۰ (حمد).

۲. الأمالی ، صدوق ، ص ۱۸۶ ، مجلس ۳۵ ؛ الاختصاص ، ص ۳۳ ؛ علل الشرائع ، ج ۱ ، ص ۱۲۶ ؛ معانی الأخبار ، ص ۵۱ .

۳. رک : تفسیر القمی ، ج ۲ ، ص ۳۶۵ .

۴. الخصال ، ج ۲ ، ص ۴۲۵ ؛ علل الشرائع ، ج ۱ ، ص ۱۲۷ ؛ معانی الأخبار ، ص ۵۰ . در الأمالی یافت نشد .

## المنتجب

- به ضم جیم - اسم مفعول باب افتعال و مشتق است از نجابت که عبارت است از بسیار خوب بودن. و «نجیب» در هر نوعی از حیوان، صنف بسیار خوب آن است.<sup>۱</sup> پس توصیف حضرت پیغمبر ﷺ به این صفت اشارت است به این که او افضل و بهتر است از کل انبیا با این که ایشان افضل اند از رعایا؛ چنانچه این مضمون متواتر است در احادیث ائمه هدی - علیهم التحية والثناء -.

## قوله: وعلى أوصيائه الخ

ذکر «علی»ی جازّه در این مقام دلیل است بر جواز فصل میان اسم سامی رسول خدا و آل و اوصیای او به لفظ «علی» - علیهم التحية والثناء - و مباحث متعلقه به این [مسئله] مذکور است در جناح النجاح فی شرح دعاء الصباح کمترین. و «أوصیاء» جمع وصی [است] و آن در لغت به معنی کسی است که متحمل وصیت شود. و وصیت صیغه فَعِيلَه است به معنی آنچه سفارش شده در حق آن که به غیر رسانده شود و موصی را به این اعتبار موصی گویند که تصرفاتی که خودش در حین حیات داشت آن را به وصی می‌رساند که بعد از فوت او مثل او تصرف کند.

و صاحب مجمع البحرین بعد از نقل این مضمون گفته که:

«الوصية» في الشرع هي تملك العين أو المنفعة بعد الوفاة، أو جعلها في جهة مباحة، وأوصيت له بشيء، وأوصيت إليه: إذا جعلته وصيك، والاسم الوصاية - بالكسر والفتح - وهي استنباط الموصي غيره بعد موته في التصرف في ما كان له التصرف فيه من إخراج حق واستيفائه أو ولاية على طفل أو مجنون يملك الولاية عليه.<sup>۲</sup>

و حاصل معنی آن این است که وصایت شرعیه عبارت است از نایب کردن کسی بعد از موت خود در تصرف کردن در آنچه متصرف فیهِ میّت بود که عبارت است از

۱. ر. ک: لسان العرب، ج ۱، ص ۷۴۸ (نجب).

۲. مجمع البحرین، ج ۴، ص ۵۱۲ (وصی).

اخراج حقوق لازمه و گرفتن دیون ثابتۀ بر ذمّت غیر، یا صاحب اختیار بودن بر طفل یا دیوانه که شرعاً باید دیگری صاحب اختیار او باشد تا او / ۱۹ / تضييع مال یا جان خود نکند.

و بالجمله وصایت ائمه معصومین نسبت به خاتم النبیین - صلوات الله علیهم أجمعین - عبارت است از این که چنانچه علوم و اسباب انبیای سابقین نزد او مضبوط و زمام مهام معاش و معاد انام به احکام او مربوط بود، ایشان نیز علیه السلام واحداً بعد واحد چنین و از جانب رب العالمین به نصوص متواتره حجّت اند بر اهل آسمانها و زمین، وللمقال مجال ترکنه خوفاً من الملأل.

### قوله: الحُجُب

[الحُجُب] در اکثر نسخ به ضَمّ حاء حطّی و ضَمّ جیم مخفّفه [و] جمع حجاب است به معنی ترجمان.

صاحب مجمع البحرین گفته که: «محمّد صلی الله علیه و آله حجاب الله آی ترجمانه، و جمعه حُجُب ککتاب و کتب».<sup>۱</sup>

و مراد به ترجمان - بفتح تاء و ضَمّ جیم و بضمّهما و بفتحهما - کسی است که تفسیر سخنی کند به زبانی که عیان باشد نزد مخاطب و لهذا در «باب أَنْ الْأُئْمَةُ علیه السلام و لاة أمر الله» الخ از کتاب الحجة کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که: سخن «تراجمه وحی الله» یعنی: ما ائمه معصومین، بیان کنندگانیم برای بندگان، وحی خدا را که عبارت است از قرآن؛<sup>۲</sup> چه فهم متشابهات آن بدون بیان ایشان به عبارتی که عیان باشد نزد اذهان ممکن نیست.

و حجب به معنی پوشاننده عیوب شیعیان و به معنی کوه های علم و عرفان نیز می تواند بود<sup>۳</sup> و بنا بر اوّل جمع حجاب به معنی پرده و امثال آن است و بنا بر دوم جمع حجاب به معنی چیزی است که مشرف باشد از جمله کوه.

۱. مجمع البحرین، ج ۱، ص ۴۵۵ (حجب).

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۹۲، ح ۳.

۳. ر. ک: لسان العرب، ج ۱، ص ۲۹۸ (حجب).

و در بعض نسخ، حُجَّب به ضَمّ حاء و به فتح جیم مُشَدَّدَه [آمده است] و آن جمع حاجب به معنی دربان یا به معنی مانع است. پس بنا بر اوّل مراد این است که رسیدن به درجۀ بندگی و ادراک مراتب فرخندگی، بدون توسل به ایشان خارج است از حد امکان، و بنا بر ثانی مراد یا همین معنی است و یا این که ایشان مانع اند شیعیان خود را از عصیان خداوند عالمیان به تبلیغ اوامر و نواهی از جانب جناب الهی. بدان که بر هر تقدیر لفظ «الحجب» نعت محمّد و اوصیاء و نعت اوصیاء تنها می تواند بود و اوّل مبنی است بر آنچه از تصریح ازهری ظاهر می شود که هرگاه قیدی بعد از معطوف باشد، اظهر این است که آن قید نظر به متعاطفین باشد کما فی مانحن فیه و کقولک: «صمت و صلیت یوم الجمعة»؛ چه ظاهر این است که صلات و صیام هر دو در روز جمعه واقع شده باشد، مگر این که قرینه باشد بر اختصاص آن قید به معطوف کما فی قوله تعالی: «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً»<sup>۱</sup>؛ چه به اعتبار این که مراد به نافلة فرزند زاده است و اسحاق نسبت به ابراهیم علیه السلام فرزند بی واسطه است معلوم می شود که «نافلة» حال است از یعقوب و بس.

### قوله: اللَّهُمَّ

در توضیح این لفظ اقوال اهل عربیت مختلف است: کوفیون و فراء گفته اند که اصل این لفظ «یا الله آمناً بالخیر» بوده؛ یعنی خدایا! قصد کن ما را به خوبی، به این معنی که حاجت ما را روا کن. پس به جهت تخفیف حرف ندا و همزه که تاء الفعل فعل امر است و مفعول آن حذف شده. و بصریون گفته اند که اصل آن «یا الله» بوده، پس حرف ندا را حذف و میم را عوض آن افزوده اند و ازهری در تصریح بر فراء و کوفیین ایراد کرده که در آن صورت لازم می آید که التزام حذف همزه فاء الفعل شده باشد با این که حذف آن خلاف قیاس است و ایضاً در «اللَّهُمَّ آمناً بالخیر» تکرار نیز لازم می آید،<sup>۲</sup> انتهی.

۱. سورة انبیاء، آیه ۷۲.

۲. ر.ک: شرح الرضی علی الکافیة، ج ۱، ص ۳۸۴؛ مجمع البحرین، ج ۱، ص ۹۵ (أله)؛ إملاء ما من به الرحمان، ج ۱، ص ۱۳۰؛ المفردات، راغب، ص ۲۲.

و به خاطر قاصر می‌رسد که نظیر این حذف و التزام در همزه اسم که در «بِسْمِ اللَّهِ» است در صورت خطی شده با این که آن همزه یا فاء الفعل و یا لام الفعل آن است علی الاکثر، پس هر چه از هری در آن گوید این جانیز ۲۰ / می‌توان گفت و اقل ما یقنع به این است که به جهت کثرت استعمال، تخفیف در آن مطلوب است و تکرار برای تأکید شایع است، با این که ممکن است که مراد به خبر اول غیر مراد به خبر ثانی باشد، چنانچه الحال در جواب ایراد شارح رضی می‌آید، پس تکرار لازم نمی‌آید کما لا یخفی.

و صاحب بحار الأنوار<sup>۱</sup> در کتاب الطهارة بعد از نقل مذهب فراء گفته که:

شیخ رضی آن را رد کرده به این که می‌گویند: «اللَّهُمَّ لَا تُؤْتِمُّهُمْ بِالْخَيْرِ» و شیخ بهایی کلام شیخ رضی را رد کرده که «لَا تُؤْتِمُّهُمْ بِالْخَيْرِ» با «أَمَّنَّا بِالْخَيْرِ» منافات ندارد و بر شیخ بهایی رد کرده‌اند که مقصود شارح رضی این است که اگر آنچه فراء گفته حق می‌بود، می‌بایست «وَلَا تُؤْتِمُّهُمْ بِالْخَيْرِ» با عطف باشد از این که سببی برای ترک عطف نیست. و این رد را نیز رد کرده‌اند به این که عطف در چنین صورتی وقتی واجب است که جملتین هر دو مذکور باشند و شاید ما نحن فیه چنین نباشد، پس اظهر این است که مقصود شارح رضی این باشد که «اللَّهُمَّ لَا تُؤْتِمُّنَا بِالْخَيْرِ» می‌گویند به ضمیر متکلم و بنا بر این، تناقض لازم می‌آید، لیکن تعبیر از ضمیر متکلم غایب کرده به دستور ارباب بلاغت که در مقام حکایت اسناد امری که لایق خود نمی‌دانند، تعبیر از محکمی متکلم به غایب می‌کنند؛ چنانچه الله تعالی در حکایت لعان فرموده: «أَنْ لَّسَفَنَّا اللَّهُ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنْ الْكَذِبِينَ»<sup>۱</sup> و ایضاً فرموده: «أَنْ غَضَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ»<sup>۲</sup> که در هر دو مقام «عَلَى» می‌گویند به ضمیر متکلم - انتهی مضمون ما فی الحار<sup>۳</sup>.

و به خاطر قاصر می‌رسد که توجیه کلام فراء و موافقین او از ادبا به این نحو می‌توان نمود که مراد از خیر در «یا الله، أَمَّنَّا بِالْخَيْرِ» خیری است که خواننده دعا در باره

۱. سورة نور، آیه ۷.

۲. سورة نور، آیه ۹.

۳. بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۱۸۰.

خود خیر داند آن را، هر چند که آن خیر نباشد نزد عقلا مثل «لَا تَوْمَنَا بِالْخَيْرِ»، پس حاصل معنی «یا الله، اُمْنَا بِالْخَيْرِ» این است که: خدایا! مستجاب کن دعای ما را. و مراد به این دعا خیری است که مذکور می شود بعد از «اللَّهُمَّ» و بنابراین اغفر در مثل «اللهم اغفر لنا» استیناف بیانی و جواب سؤال متوهم است [که] گویا بعد از قول اللهم سؤال شده که: حاجت تو چیست؟ و داعی در جواب گفته که «اغفر لنا». پس «اللهم» در اول دعا نظیر «آمین» است در آخر آن. و بر این تقدیر در «اللَّهُمَّ اُمْنَا بِالْخَيْرِ» تکرار لازم نمی آید چنانچه از هری توهم کرده بود و در «اللَّهُمَّ لَا تَوْمَنَا بِالْخَيْرِ» تناقض نیست؛ چنانچه بعضی گفته اند که مراد شارح رضی است از این که مراد به خیر مقدّر غیر مراد به خیر مذکور است و بنابراین عطف در مثل «اللَّهُمَّ اغفر لنا» ضروری است؛ چنانچه ظاهر کلام شارح رضی است<sup>۱</sup> و اگر در موردی عطف موجود باشد - چنانچه در دعای صحیفه کامله مروی است بقوله ﷺ: «اللَّهُمَّ وَأَوْصِلْ إِلَى التَّابِعِينَ لَهِمَّ بِإِحْسَانٍ»<sup>۲</sup> الخ وقوله ﷺ: «اللَّهُمَّ وَمَنْ عَلَيَّ بَقَاءٌ وَلَدِي»<sup>۳</sup> - آن واو در آن جا یا زایده و یا استینافیه و یا برای عاطف بر ما قبل اللهم می باشد؛ چنانچه نحات گفته اند.

و بنابر صحت مذهب کوفیین و فراء به خاطر قاصر می رسد که ممکن است که آن واو عاطفه باشد مدخول خود را بر «ام» که در اللَّهُم است از قبیل عطف تفسیر کما لا یخفی علی البصیر. و سایر متفرعات این دعوی را نقل کرده ام در رساله نصره الفراء فی تحقیق «اللَّهُم» من الأسماء الحسنی، من أراد الاطلاع علیها فلیرجع إليها.

### قوله: فکما أشهدتنا... الخ

کاف در این جا برای تعلیل می تواند بود مثل «وَأَذْكُرُهُ كَمَا هَدَيْتُنَا»<sup>۴</sup> پس مراد این است که: «خدایا! چون ما را موفق به حضور این مقام تمام احترام نمودی، پس وفا کن به وعده ای که برای زوار آن مقرر فرمودی». و ممکن است که کاف برای تشبیه و مراد

۱. ر. ک: شرح الرضی علی الکافیة، ج ۱، ص ۳۸۴.

۲. الصحیفة السجادیة، ص ۴۰، دعای چهارم.

۳. همان، ص ۱۲۰، دعای بیست و پنجم.

۴. سورة بقره، آیه ۱۹۸.

این باشد / ۲۱ / که چنانچه توفیق این حضور به فضل تو منوط است، وفای به آن وعده نیز به آن فضل مربوط است.

### قوله: فَأَنْجِزْ لَنَا مَوْعِدَهُمْ

موعد یا مصدر میمی و اشارت است به وعده‌ای که الله تعالی در شأن اوصیاء کرده که شیعیان و زوّار ایشان را به سعادت ابدی فایز گرداند؛ چنانچه برای زیارت هر امامی فضلی عظیم و ثوابی جسیم در مظانّ آن مروی است. و یا اسم زمان و اشارت است به حالت رجعت که ائمه علیهم السلام رجوع به زمین خواهند نمود و فرمان‌فرمایی خواهند فرمود و مؤمنان که قبل از آن مرده باشند، زنده شده، نصرت ایشان خواهند نمود؛ موافق آنچه در توضیح فقره «والفوز فی کَرِّ تَکْم» می‌آید، این شاء الله تعالی.

### قوله: غَيْرَ مُحَلِّثِينَ... الخ

غیر، حال است از ضمیر منصوب در «أوردنا» یا ضمیر مجرور در «مورد هم» به اعتبار این که در معنی مفعول مضاف است. و محلّثین - به فتح حاء حطّی و شدّ و فتح لام و کسر همزه - مأخوذ است از «حَلَّاثُ الْإِبِلِ عَنِ الْمَاءِ»<sup>۱</sup> یعنی دور کردم شتر را از آب. و گاهی همزه آن ابدال به یاء می‌شود تخفیفاً، چنانچه در «قَرَأْتُ» می‌گویند «قَرَيْتُ» و در نسخه‌های معتمده این زیارت‌نامه همزه مکتوب است، اما در نسخه عتیقه کتاب اقبال محلیّین به دو یاء ضبط شده و در بعض نسخه به یک یاء نیز به نظر رسیده و آن مبنی است بر ابدال یاء لام الفعل به الف و اسقاط آن به التقاء ساکنین و علی التقادیر «عن وِرْدٍ» متعلّق است به محلّثین.

### قوله: دار المقامة والخلد

مقامه - به ضمّ و فتح میم - مصدر [است] و دار المقامة عبارت است از بهشت که جای ایستادن همیشگی است و اشارت است به کریمه «الَّذِي أَخْلَأْنَا دَارَ الْمَقَامَةِ»<sup>۲</sup> که در ذیل

۱. رک: العین، ج ۳، ص ۲۹۶؛ لسان العرب، ج ۱، ص ۵۹؛ مجمع البحرین، ج ۱، ص ۱۰۷ (حلا).

۲. سورة فاطر، آیه ۳۵.

«والمقرّر معکم» بیان می‌شود.

### قوله: والسلام علیکم

سلام در اصل گاهی مصدر مجرّد است به معنی بی‌عیب و آزار بودن و گاهی اسم مصدر باب تفعیل است به معنی سالم داشتن از مکروهات. و به هر دو معنی اطلاق می‌شود بر ذات اقدس الهی بنابر مبالغه، چنانچه در «زید عدل» گفته‌اند<sup>۱</sup> یا بنابر تأویل آن به اسم فاعل.

و استاد<sup>۲</sup> در شرح صافی «باب حدوث الأسماء» گفته که:

سلام در اصل مصدر است به معنی بی‌آزار بودن، و مستعمل می‌شود به معنی آنچه از جانب آن ضرری نباشد و اگر ضرری کسی را به وسیله آن به هم رسد، از مخالفت آن باشد، مثل عدالت و مثل عهد الهی. و چون سلام محمول نشود بر سلام، مراد این است که صاحب اعلی مراتب عدالت است و به این اعتبار مخصوص الله تعالی است مثل «إِنَّ رَبِّيَ هُوَ السَّلَام»<sup>۲</sup> و چون محمول شود بر فعلی، مراد این است که مشتمل است بر عدالت، مثل «اللَّهُمَّ مِنْكَ السَّلَام»<sup>۳</sup> و چون محمول شود بر غیر آنها، به معنی «بی‌آزار» است، مثل «يَسْنَأُ كُونِي بَرِّدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ إِنِّي هَيْم»<sup>۴</sup> انتهی.

و فقیر گوید که در سلام در این قسم چند قول است میان علمای اعلام:  
فاضل مجلسی<sup>۵</sup> در کتاب اربعین گفته که:

در بعض اخبار مروی است که معنی سلام بر ائمه، سلامت خودشان و سلامت دین و سلامت شیعیان ایشان است در زمان قائم آل محمد<sup>۶</sup> انتهی.

و صاحب مجمع البحرین گفته که:

۱. ر.ک: العین، ج ۷، ص ۲۶۵؛ لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۸۹؛ مجمع البحرین، ج ۶، ص ۸۳ (مسلم).

۲. ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۲۸۱، ح ۴؛ بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۴۷۹، ح ۲۸.

۳. ر.ک: الکافی، ج ۲، ص ۵۸۵، ح ۲۴؛ و ج ۳، ص ۴۷۶، ح ۱؛ الفقیه، ج ۱، ص ۵۵۹، ح ۱۵۴۸؛ التهذیب، ج ۶، ص ۵۶.

۴. سورة انبیاء، آیه ۶۹.

۵. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸۶، ص ۲۳۶.

در معنی «السلام عليك» چند قول است :

یکی این که مراد این است که : از مکروهات سالم باشی به این معنی که از آفات و عادات و خسایس و رذایل جسمانی و نفسانی محفوظ مانی.

و دیگری این که : اسم سلام بر تو باد ؛ همانا مراد این باشد که این اسم سامی به اعتبار این که از خواص آن رحمت و سلامت است مشتمل بر تو باشد ، کما قاله بعضی أيضاً.

و دیگری این که : مسماً به این اسم که ذات اقدس الهی است بر تو باشد ، به این معنی که حافظ و ناصر تو باشد ؛ چنان که می گویند : «الله معك».

و بعد از این گفته که :

اگر کسی سلام بر خود به انفراد یا به ضمیمه غیر کند - چنانچه عیسی علیه السلام گفت / ۲۲ : «وَأَسَلْتُ عَلَى يَوْمٍ وَلِدْتُ»<sup>۱</sup> الخ و در نماز می گویند : السلام علينا و علی عباد الله الصالحین - یا سلام بر اموات کند ، چنانچه در زیارت قبور مأثور است که : السلام علیکم یا أهل القبور ،<sup>۲</sup> پس در موقت دو وقت ، مراد به سلام اعلام سلامتی نخواهد بود ، بلکه مراد به آن دعاست به سلامتی از آفات دنیا و عقاب عقبا و این کلام را شارع قرار داده که در مقام تحیت و تعظیم و مژده به سلامت گفته شود و اختیار این لفظ برای تحیت به اعتبار اشتغال آن است بر معانی مناسبه مقام ، یا به اعتبار این است که مطابق است با اسم جناب الهی و از آن جهت ، تیمن و تبرک به آن [تلفظ] می توان کرد. و قبل از اسلام تحیت به این کلام و غیر آن می شد ، بلکه این کلام کمتر و غیر آن بیشتر بود و بعد از انتشار اسلام اقتصار بر این و نهی از سایر تحیت های زمان جاهلیت شد. و ایراد آن به عنوان تعریف به حسب لفظ ، زینت دار تر و از جهت معنی ابلغ است - انتهى ما فی مجمع البحرين - .<sup>۳</sup>

و مشهور در اعراب «السلام عليك» این است که در اصل ، جمله فعلیه بوده ، به

۱. سوره مریم ، آیه ۳۳.

۲. الأمالی ، صدوق ، ص ۴۸۲ ، ح ۵ ؛ ثواب الأعمال ، ص ۲۲۷ ؛ روضة الواعظین ، ج ۲ ، ص ۴۶۸.

۳. مجمع البحرين ، ج ۶ ، ص ۸۴ (سلم).

تقدیر «سَلِّمْتُ سَلاماً عَلَیْكَ» و عدول شده به جمله اسمیه برای إشعار به دوام و ثبات. و مثل این است «الحمد لله» علی الأشهر.

### قوله: وَالْمَقَرَّ مَعَكُمْ فِي دَارِ الْقَرَارِ

مَقَرَّ - به فتح میم - در این جا مصدر میمی است، مثل مَدخل و مَخْرَج؛ به قرینه عطف آن بر فکاک که مصدر است.

و دار القرار در این جا عبارت است از بهشت عنبر سرشت که سرای آرام خاطر است از کدورات روحانی و جسمانی؛ چنانچه از اهل چنان حکایت شده در قرآن بقوله تعالی: «الْحَدُّ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْخَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ \* الَّذِي أَهْلَنَّا دَارَ الْمَقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ»<sup>۱</sup> ترجمه - والله يعلم - : «سپاس خدای را سزاوار است که بُرد از ما اندوه و غم‌های دنیا را یا اندوهی را که در صحرای قیامت رسیده بود به ما؛ به درستی که پروردگار ما هر آینه آمرزنده گناهان است، ثواب دهنده به ازاء شکر بر نعمت‌ها است، خدای آنچنانی که فرود آورد ما را در سرای ایستادن که انتقال از آن محال است؛ این به سبب بخشش و کرم اوست، نمی‌رسد ما را در آن جنان رنجی و تعبی و نمی‌رسد ما را در آن [جا]<sup>۲</sup> ملالی و ماندگی».

اگر چه «نفی لغوب» در «عدم نَصَب» مندرج بود اما تکریر آن به جهت تأکید نمود و شاید که استعمال دار القرار در این جا در بهشت عنبر سرشت از قبیل اطلاق نوع بر فردی باشد از آن، چنانچه گویند: «زید انسان» پس منافات ندارد با حصر دار القرار در سرای عقبا چنانچه مفهوم است از آنچه حکایت شده از مؤمن آل فرعون در سورة مؤمن بقوله تعالی: «يَتَقَوَّمُ إِنَّمَّا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتْنَعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ»<sup>۳</sup> ترجمه - والله يعلم - : ای قوم! جز این نیست که این زندگی دنیا انتفاعی است کم و سریع الزوال و به درستی که سرای آخرت، آن است سرائی آرام بی انتقال از حال به حال؛ به اعتبار این که بعد از حساب، اهل بهشت در بهشت مخلّد خواهند بود و اهل

۱. سورة فاطر، آیه ۳۴-۳۵.

۲. در نسخه: «آنها» به جای «آن جا».

۳. سورة غافر، آیه ۳۹.

جهنم را ابد الآباد عذاب خواهند نمود.

### قوله: مع شيعتكم الأبرار

شیعه در اصل لغت به معنی فرقه و طایفه است؛ قال تعالى: «لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ»<sup>۱</sup> أي من كل فرقة وطائفة. و مستعمل می شود در طایفه [ای] که تابع شخصی شوند و یاری او در امور کنند. مأخوذ است از «شیاع» که عبارت است از هیمة های ریزه که به استعانت آنها هیمة های درشت را مشتعل سازند. و هر جمعی که متفق / ۲۳ / و مجتمع بر امری باشند ایشان را نیز «شیعه» می گویند؛ به اعتبار این که نصرت یکدیگر در آن امر می کنند؛ کذا في مجمع البحرين<sup>۲</sup>. و در نهاییه ابن اثیر و قاموس چنین است که:

أصل الشيعة [الفرقة] من الناس، و تقع على الواحد والاثنين والجمع والمذكر والمؤنث بلفظ واحد ومعنى واحد. و [قد] غلب هذا الاسم على [كل] من يزعم أنه يتوكل على أهل بيته حتى صار لهم اسماً خاصاً، فإذا قيل: «فلان من الشيعة» عرف أنه منهم<sup>۳</sup>.

انتهی و از این کلمات ظاهر شد که اطلاق شیعه بر طایفه و بر انصار، به حسب لغت است و تخصیص اطلاق آن بر جمعی که حضرت علی علیه السلام را بی فاصله جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله می دانند، به حسب عرف عام است و در این وقت مأخوذ است از مشایعت به معنی متابعت و مطاوعت که عبارت است از فرمان برداری بر طبق ولاء و دوستی. و از احادیث متکثره و متظافره ظاهر می شود که در عرف ائمه معصومین علیهم السلام شیعه اخص است از محب و مؤالی؛ چنانچه بعد از این، ترجمه آن احادیث - إن شاء الله - می شود.

### تصنيف

بدان که به حسب معنی عرف عام، اصول شیعه بیست و دو صنف اند و عرف خاص

۱. سورة مريم، آیه ۶۹.

۲. مجمع البحرين، ج ۴، ص ۳۵۵؛ ر.ک: العین، ج ۲، ص ۱۹۱؛ لسان العرب، ج ۸، ص ۱۸۸ (شیع).

۳. نهاییه، ج ۲، ص ۵۲۰؛ قاموس المحيط، ج ۳، ص ۴۷ (شیع).

ائمّه علیهم السلام یک صنف‌اند و گاهی در اطلاقات شرعیه استعمال شیعه در معنی عرف عام شده. و بنا بر آن، رفع منافیات میان ظواهر اخبار آسان می‌شود بر اولی الابصار. و تفصیل این اجمال در ضمن سه فصل می‌شود:

## فصل اول

شارح مواقف در مقام تعداد هفتاد و سه فرقه امت پیغمبر صلی الله علیه و آله گفته که:

الفرقة الثانية من كبار الفرق الإسلامية «الشيعة» أي الذين شاعروا علياً وقالوا: إنّه الإمام بعد رسول الله صلی الله علیه و آله بالنص إماماً جليلاً وإماماً خفياً، واعتقدوا أنّ الإمامة لا تخرج عنه و عن أولاده، وإن خرجت فأما يظلم يكون من غيرهم، وإما بتقية منه أو من أولاده، وهم اثنتان عشرون فرقة يكفر بعضهم بعضاً، أصولهم ثلاث فرق: غلات وزيدية وإمامية انتهى.

و بعد از آن گفته که:

غلات هیجده فرقه‌اند: سبائیه و کاملیه و بیانیه و مغیریه و جناحیه و منصوریه و خطابیّه و غرابیه و ذمیّه و هشامیه و زراریه و یونسیّه و رزامیه و مفوضه و بدائیّه و بصریّه و إسحاقیه و اسماعیلیّه - و گفته که: - فرقه آخر را هفت لقب است: باطنیه و قرامطه و حرمیّه و سبعیّه و بابکیّه و محمّره و اسماعیلیّه. و اصول زیدیه سه فرقه‌اند: جارودیه و سلیمانیّه و بتریّه، و اصل امامیه یک فرقه‌اند.<sup>۱</sup>

و در بیان عقیده ایشان گفته که:

وأما الإمامية فقالوا بالنص الجليّ على إمامة عليّ، وكفّروا الصحابة ووقعوا فيهم، وساقوا الإمامية إلى جعفر الصادق، واختلفوا في المنصوص عليه بعده، والذي استقرّ عليه رأيهم أنّه ابنه موسى الكاظم، وبعده عليّ بن موسى الرضا، وبعده محمّد بن عليّ التقيّ، وبعده عليّ بن محمّد النقيّ، وبعده الحسن بن عليّ الزّكّيّ، وبعده محمّد بن الحسن وهو الإمام المنتظر، ولهم في كلّ من المراتب التي بعد جعفر اختلافات أوردها الإمام في آخر المحصل، وكانت الإمامية أولاً على مذهب أئمّتهم حتّى تمادى بهم الزّمان، فاختلفوا وتشعب متأخروهم إلى معتزلة - إماما

۱. شرح المواقف، قاضی شریف جرجانی، ج ۸، ص ۳۸۴.

وعیدیه أو تفضیلیّة - وإلى أخباریّة یعتقدون ظاهر ما ورد به الأخبار المتشابهة ، وهؤلاء ینقسمون إلى مشبّهة یجْزَوْنَ المتشابهات على أنّ المراد بها ظواهرها ، و سلفیّة یعتقدون أنّ ما أراد الله بها حقّ بلا تشبیه كما علیه السلف ، وإلى ملتحقه بالفرق الضالّة.<sup>۱</sup> انتهى.

و از عبارات شیخ مفید<sup>۱</sup> در کتاب / ۲۴ / أوائل المقالات ظاهر می شود که «الشیعه» با الف و لام اطلاق نشود در عرف عام مگر بر جمعی که حضرت علی<sup>علیه السلام</sup> را بعد از پیغمبر<sup>صلی الله علیه و آله</sup> بی فاصله امام دانند برای انام،<sup>۲</sup> پس صحیح نیست اطلاق این نام بر غلات و خوارج لثام.

و بالجمله از این کلمات شارح مواقف و کلمات فخر رازی در محصل و افادات محقق طوسی<sup>۳</sup> در نقد المحصل و امثال آنها ظاهر می شود که از جمله بیست و دو فرقه شیعه ، یک فرقه ، امامیه اثنا عشریه اند که اوصیای پیغمبر<sup>صلی الله علیه و آله</sup> را دوازده می دانند : اوّل حضرت علی بن ابی طالب ، دوم پسرش امام حسن ، سیوم پسر دیگرش امام حسین ، چهارم علی بن الحسین که ملقب است به سجاد و به زین العابدین ، پنجم پسرش امام محمد باقر ، ششم پسرش امام جعفر صادق ، هفتم پسرش امام موسی کاظم ، هشتم پسرش حضرت علی بن موسی الرضا ، نهم پسرش امام محمد تقی ، دهم پسرش امام علی نقی ، یازدهم پسرش امام حسن عسکری ، دوازدهم پسرش حضرت حجة بن الحسن صاحب الزمان که کنیه و نامش موافقت با کنیه و نام حضرت پیغمبر - صلوات الله علیهم إلى يوم الحشر - [دارد] و در وقت وفات پدرش امام حسن عسکری<sup>علیه السلام</sup> او پنج ساله [بوده] یا دو سال و هفت ماه داشته [است] بنا بر روایت روضة الواعظین و در بعضی روایات قلیلی کمتر و بیشتر نیز هست . و قریب به شصت و سه سال زمان غیبت صغری بوده و شیعه توسل به سفرای می نموده اند ، چنانچه در مقدمه این کتاب گذشت . و بعد از آن غیبت کبری شده و - إن شاء الله الودود - ظهور خواهد نمود در وقتی که حق تعالی مقدر کرده [است] . اللهم بحقّ آبائه الأطهار صلّ علیهم ما اختلف الليل

۱. مصدر سابق ، ص ۳۹۲.

۲. أوائل المقالات ، ص ۳۳.

والنهار، وارزقنا محبتهم في أيام الكثرة وفي دار القرار.

بدان که «اخباریه» که شارح مواقف از جمله فرق امامیه شمرده، غیر [از] «اخباریین» است که در این زمان در مقابل مجتهدین اطلاق می‌شود؛ چه فرقه اولی را «ظاهریه» نیز می‌نامند و محققین اخباریین امامیه طریقه ایشان را باطل می‌دانند.

شیخ طوسی<sup>۱</sup> در «فصل فی ذکر خبر الواحد»<sup>۱</sup> الخ از کتاب عدة الأصول گفته که:  
اختلف الناس في خبر الواحد، فحكي عن النظام أنه كان يقول: «إنه يوجب العلم  
الضروري إذا قارنه سبب»، وكان يجوز في الطائفة الكثيرة أن لا يحصل العلم  
بغيرها. وحكي عن قوم من أهل الظاهر أنه يوجب العلم مطلقاً.<sup>۲</sup>

و بعد از نقل از مذاهب دیگر در این مسئله گفته [است] که:  
والذي أذهب إليه أن خبر الواحد لا يوجب العلم، وإن كان يجوز أن تُرد العبادة  
بالعمل به عقلاً، وقد ورد جواز العمل به في الشرع، إلا أن ذلك موقوف على  
طريق مخصوص.

و بعد از این گفته که:

وأنا أبتدئ أولاً فأدلل على فساد هذه المذاهب التي حكيتها، ثم أدل على صحة ما  
ذهبت إليه.

و فرقه ثانیه بنا بر آنچه استاد<sup>۳</sup> در حاشیه عدة در ذیل کلام شیخ طوسی «وأمّا القياس  
والاجتهاد فعندنا أنهما ليسا بدليلين، بل محظوران استعمالهما»<sup>۳</sup> گفته [است]:

جمعی اند که انکار اجتهاد در نفس احکام الهی بالکلیه می‌کنند و اخبار آحاد را از  
این جهت که مفید ظن به حکم واقعی اند، معمول بها نمی‌دانند و ایضاً جایز  
نمی‌دانند عمل به آنها را در وقتی که مقرون نباشند به شروطی که نقل کرده آنها  
را در متن عدة شیخ طوسی<sup>۴</sup>، بلکه می‌گویند جایز است عمل به آیات و اخبار  
آحاد جامعه شروط و صحت و سداد آن [از] حیثیت این [است] که حکمی که از  
آنها مفهوم می‌شود مدلول ظاهر آن الفاظ است، نه از حیثیت ظن به این که آن

۱. عدة الأصول، ج ۱، ص ۲۸۶.

۲. در مصدر: - مطلقاً.

۳. عدة الأصول، ج ۱، ص ۳۹.

مراد شارع است از لفظ خبر یا قرآن، و نه از حیثیت ظن به این که آن حکم واقعی است که مقرر فرموده آن را خداوند عالمیان.

و سایر عقاید ایشان در طریق عمل مذکور است در حاشیه‌ی عده / ۲۵ / .

و استاد<sup>رحمه الله</sup> این طریقه حمیده را به قدمای اصحاب امامیه - رضوان الله علیهم - اسناد نموده و طریق تسدید و تشیید آن را کما هو حقّه پیموده [است].  
و جمعی دیگر از متأخرین امامیه نفی صحّت اجتهاد می‌کنند و مدّعی اند که عمل به اخبار آحاد [ظن آور] جایز نیست؛ [ولی] می‌گویند که اخبار متداوله در میان شیعه اثنا عشریه خصوصاً مؤلفه در اصول اربعه، متواتر و مفید علم به حکم الله واقعی است و علمی که مراد است در این مقام اعم از قطع واقعی و قطع عادی است، و به این اعتبار خودشان را با مجتهدین مقابل می‌دانند و اخباریین می‌نامند. اما اگر کسی تنبّع افادات استاد<sup>رحمه الله</sup> را که متعلق است به این مسئله در حاشیه‌ی عده کما ینبغی نماید، می‌یابد که میان این طایفه و ارباب اجتهاد فرقی بین نمی‌ماند.

## فصل دوم

در بیان معنی شیعه به حسب عرف ائمه معصومین - صلی الله علیهم اجمعین -

### و بیان فرق میان موالی و محبتین

در تفسیر منسوب به حضرت امام حسن عسکری<sup>علیه السلام</sup> دوازده حدیث، مروی است در این مرام:  
اول: مردی به خدمت حضرت پیغمبر<sup>صلی الله علیه و آله</sup> عرض کرد که فلانی نظر به خانه همسایه خود می‌افکند و اگر میسر شود او را مواجهه حرامی، اجتناب از آن نمی‌کند! پس حضرت رسول<sup>صلی الله علیه و آله</sup> خشمناک گردید و گفت: آن شخص را بیاورید. پس مردی دیگر عرض کرد که: یا رسول الله! این مرد از جمله شیعه شماس است و اعتقاد موالات تو و موالات حضرت علی<sup>علیه السلام</sup> را دارد و از دشمنان شما بیزاری می‌جوید. پس فرمود حضرت پیغمبر<sup>صلی الله علیه و آله</sup> که: مگو او از شیعه ماست، به درستی که این دروغ است، چه شیعه ما کسی است که موافقت کند با ما و تابع ما شود در اعمال ما و نیست آنچه مذکور شد در شأن این

مرد از اعمال ما.<sup>۱</sup>

دویم: عرض شد به خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که: فلان ستم کرد بر نفس خود به گناه‌های بزرگ و با وجود این از شیعه شماست؟ پس حضرت علی علیه السلام فرمود که: نوشته شد بر تو یک دروغ یاد و دروغ، چه اگر مُسرف است به گناه‌ها بر نفس خود و حال آن که ما را دوست می‌دارد و دشمنان ما را دشمن می‌دارد، پس این یک دروغ است؛ چه این چنین کسی از دوستان ماست نه از شیعیان ما و اگر با دوستان ما دوست و با دشمنان ما دشمن است و ستمی بر نفس خود نکرده، پس بر این تقدیر باز یک دروغ گفته خواهی بود، برای این که او ستم بر نفس خود ننموده، و اگر اسراف بر نفس خود نکرده و با مؤمنان ما دوستی و با دشمنان ما دشمنی ننموده، پس این از تو دروغ است.<sup>۲</sup>

سیم: مردی به زنش گفت: به خدمت حضرت فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله برو و بپرس از او که آیا من از شیعه شما هستم یا نه؟ پس آن زن [پرسش شویش را] به خدمت حضرت فاطمه علیها السلام عرض نمود. او در جواب فرمود که: به آن مرد بگو که اگر عمل کرده‌ای به آنچه ما تو را امر کرده‌ایم و منتهی شده‌ای از آنچه تو را نهی کرده‌ایم، پس تو از شیعه‌ای مایی و اگر نه چنین است، پس تو از شیعه‌ای نیستی. پس آن زن برگشت و این مضمون را برای آن مرد نقل کرد. آن مرد گفت: ای وای بر من! کیست که گناهی نکرده باشد؟ پس من مخدّد در آتش خواهم بود؛ به جهت این که کسی که شیعه ایشان نباشد، از آتش نجات نیابد. پس آن زن، مرتبه دیگر به خدمت حضرت فاطمه علیها السلام رسید و حکایت شوهر خود را به عرض رسانید. حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: بگو نه چنین است که تو خیال کردی. شیعه ما از جمله نیکان و برگزیدگان اهل بهشت‌اند و همه دوستان ما و دوستان دوستان ما و دشمنان دشمنان ما و جمعی که به دل و زبان، تسلیم [ما بوده] و اطاعت ما کرده باشند، از شیعه ما نیستند هرگاه مخالفت کنند امرها و نهی‌های / ۲۶ / ما را در سایر گناه‌ها و ایشان با وجود این در بهشت خواهند بود ولیک بعد از آن که پاکیزه شوند از گناه‌های خودشان به بلاها و مصیبت‌های دنیا، یا

۱. التفسیر المنسوب إلى الإمام العسكري علیه السلام، ص ۳۰۷، ح ۱۵۰؛ مجموعه وزام، ج ۲، ص ۱۰۵؛ بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۱۵۴، ح ۱۱.

۲. التفسیر المنسوب إلى الإمام العسكري علیه السلام، ص ۳۰۷، ح ۱۵۱.

در عرصه قیامت به انواع سختی های آن، یا در طبق بالای جهنم به عذاب آن، تا وقتی که ما خلاص کنیم ایشان را از جهنم و نقل کنیم ایشان را سوی حضرت خود.<sup>۱</sup>

چهارم: مردی به خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام عرض کرد که: من از شیعه شمام. آن حضرت علیه السلام فرمود که: ای بنده خدا! اگر امرها و نهی های ما را اطاعت کرده ای، پس به تحقیق صادقی در این دعوی و اگر چنین نکرده ای، پس گناه خود را زیاد مکن به دعوی مرتبه خوبی که تو از اهل آن نیستی. مگو من از شیعه شمام و لیک بگو که من از چاکران و دوستان شمام و دشمنان شما را دشمن دارم و حال آن که تو بر خیر و خوبی [هستی] و بازگشت تو سوی خیر و خوبی است.<sup>۲</sup>

پنجم: مردی به خدمت حضرت امام حسین علیه السلام عرض کرد که: ای فرزند رسول خدا! من از شیعه شمام. آن حضرت فرمود که: دعوی مکن چیزی را که بگوید مرا خدای تعالی که: دروغ گفתי و گناهکار شدی در دعوی خود! به درستی که شیعه ما جمعی اند که سالم باشد دل های ایشان از هر غشی و کینه ای و بازی دادنی و لیک بگو من از چاکران و دوستان شمام.<sup>۳</sup>

ششم: مردی به خدمت حضرت علی بن الحسین علیه السلام عرض کرد که: یا ابن رسول الله! من از جمله شیعیان خالص شمام. آن حضرت فرمود که: پس تو در این هنگام مثل حضرت ابراهیم خلیل الرحمن خواهی بود که الله تعالی در شأن او فرمود که: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَا يُزْهِيمُ\* إِذْ جَاءَ رَبُّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»<sup>۴</sup> پس اگر دل تو مثل دل اوست که پاکیزه بود از غش و کینه، پس تو از شیعه مایی و اگر دل تو مثل آن نباشد و دانی که دروغ می گویی در این دعوی، پس خدا تو را گرفتار کند به فالجی که گرفتار آن باشی تا وقت مردن یا خوره تا این که کفاره این دروغ تو باشد.<sup>۵</sup> فقیر گوید که در تفسیر «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَا يُزْهِيمُ» بعضی گفته اند که ضمیر، راجع به

۱. التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام، ص ۳۰۸، ح ۱۵۲؛ بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۱۵۴، ح ۱۱.

۲. التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام، ص ۳۰۸، ح ۱۵۴؛ مجموعة وزام، ج ۲، ص ۱۰۶؛ بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۱۵۶، ذیل ح ۱۱.

۳. التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام، ص ۳۰۹، ح ۱۵۴؛ مجموعة وزام، ج ۲، ص ۱۰۶؛ بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۱۵۶.

۴. سورة صافات، آیه ۸۳-۸۴.

۵. التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام، ص ۳۰۹، ح ۱۵۵؛ بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۱۵۶.

نوح علیہ السلام و مراد این است که ابراهیم علیہ السلام از جمله شیعه نوح بود، به این معنی که در اصول شرع و طریق توحید، پیروی او می نمود<sup>۱</sup> و این حدیث، مُشعر است به این که ضمیر در «شیعه» راجع به حضرت پیغمبر یا حضرت علی علیہ السلام باشد. در کتاب لباب از فراء منقول است که: ضمیر راجع به حضرت پیغمبر است بر سبیل کنایه غیر مذکور. و فقیر گوید که بعض احادیث صریح است در این که ضمیر راجع به علی علیہ السلام است؛ چه در مجمع البحرین مروی است که: شبی جناب حضرت رسالت مآب نشسته بود و با اصحاب سعادتمند گفتگوها می نمود. از آن جمله فرمود که: ای قوم! هرگاه انبیای اولین را مذکور کنید، پس اوّل صلوات بر من و بعد از آن صلوات بر ایشان فرستید و هرگاه پدرم حضرت ابراهیم را مذکور کنید باید اوّل بر او و بعد از آن بر من صلوات فرستید. صحابه عرض کردند که: به چه جهت ابراهیم علیہ السلام صاحب این منزلت و مرتبت گردید؟

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: در شبی که به معراج رفته و به آسمان سیم رسیدم، نصب شد برای من منبری از نور، پس بر آن منبر نشستم و حضرت ابراهیم علیہ السلام یک درجه پایین تر از من نشست و جمع انبیای اولین در حوالی آن منبر نشستند. پس ناگاه حضرت علی علیہ السلام آمد بر حالی که سوار بود بر ناقه ای از نور و روی او مانند ماه می درخشید و اصحاب او در حوالی او از قبیل ستاره ها می نمودند. پس گفت ابراهیم علیہ السلام که ای محمد! این کدام پیغمبر عظیم القدر یا کدام فرشته مقرب است؟ گفتم: نه پیغمبر است و نه فرشته، بلکه برادر من و پسر عموی من و داماد / ۲۷ / من و وارث علم من علی بن ابی طالب علیہ السلام است. ابراهیم پرسید که: این جمعی که در حوالی اویند چه کسانی اند که از قبیل ستاره ها درخشان اند؟ گفتم: شیعیان اویند؛ یعنی طریق متابعت او را در اوامر و زواجر می بویند. پس حضرت ابراهیم علیہ السلام در این مقام گفت که: «اللّٰهُمَّ اجعلنی من شیعة علی علیہ السلام یعنی «خدا یا! بگردان مرا از تابعان حضرت علی علیہ السلام در هر خفی و جلی»، پس جبرئیل علیہ السلام این آیت را آورد که «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ»<sup>۲</sup> انتهى مضموناً.

مخفی نماند که بیان شیعه بودن حضرت ابراهیم علیہ السلام به جمله اسمیه دالّه بر دوام و

۱. ر. ک: التبیان، ج ۸، ص ۵۰۷؛ مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۱۵؛ میزان، ج ۱۷، ص ۱۴۷.

۲. مجمع البحرین، ج ۲، ص ۵۷۲ (شیع)؛ ر. ک: تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۹۷؛ تفسیر البرهان، ج ۴، ص ۲۰، ح ۲.

مقرونہ بہ «إِنَّ» و «لَا» مشعر است بہ کمال اہتمام و مفید این است کہ ہر چند ابراہیم ؑ بہ حسب زمان سابق بود، اما در مرتبہ اخلاص و تبعیت، ہر امثال و اقران فائق می نمود.

ہفتم: مردی در حضور حضرت امام محمد باقر ؑ بر مردی دیگر فخر کرد و این مرد دوم گفت کہ: آیا بر من فخر می کنی و حال آن کہ من از شیعہ آل محمد کہ طیبین اند؟! پس آن حضرت ؑ بہ او فرمود کہ: تو فخری بر مرد اوّل نداری قسم بہ پروردگار خانہ کعبہ و حال آن کہ غبن داری بر دروغی کہ گفتی ای بندہ خدا! آیا مال خودت را بر خودت صرف کنی خوشتر است سوی تو یا صرف کنی آن را بر برادران مؤمن تو؟ آن مرد عرض کرد کہ این را دوست تر می دارم کہ برای خودم صرف کنم. آن حضرت ؑ فرمود کہ: تو از شیعہ ما نیستی، چہ بہ درستی کہ ما اہل بیت [اگر] مال خود را اتفاق کنیم بر جمعی کہ انتحال کردہ اند بر ما از برادران ما، محبوب تر است سوی ما از این کہ اتفاق کنیم بر نفس خود آن را. ولیک بگو کہ من از دوستان شما و از جملہ امیدواران نجاتم بہ برکت محبت شما.<sup>۱</sup>

ہشتم: شخصی بہ خدمت حضرت صادق ؑ عرض کرد کہ عمار دہنی شہادت داد نزد ابن ابی لیلی کہ قاضی کوفہ بود شہادتی، پس قاضی گفت کہ: برخیز ای عمار! چہ بہ تحقیق ما می شناسیم تو را و قبول نمی کنیم شہادت تو را چہ بہ درستی کہ تو رافضی ای. پس عمار برخاست و حال آن کہ اعضای او می لرزید و گریہ، او را مضطرب گردانید. پس ابن ابی لیلی بہ او گفت کہ: تو مردی ہستی از اہل علم و حدیث؛ اگر از رافضی بودن عار داری، باید دست از رفض برداری و در آن وقت از جملہ برادران دینی ما می شوی. پس عمار گفت بہ او کہ: ای مرد! نرفتم قسم بہ خدا بہ راہی کہ تو رفتی و بہ خاطر گرفتی، و لیک گریہ کردم بر تو و بر خودم.

اما گریہ بر خودم از این جهت است کہ نسبت دادی تو مرا بہ مرتبہ ای شریفہ کہ من از اہل آن نیستم؛ گمان کردی کہ من رافضی باشم؛ وای بر تو! بہ تحقیق کہ گفت برای من حضرت صادق ؑ کہ: اوّل جمعی کہ بہ این نام مسما شدند، سحرہ فرعون بودند؛ چہ

۱. التفسیر المنسوب إلى الإمام العسكري ؑ، ص ۳۰۹، ح ۱۵۶؛ بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۱۵۵، ذیل ح ۱۱.

بعد از آن که مشاهده معجزه عصای موسی علیه السلام کردند، ایمان به او آوردند و دست از تبعیت فرمان فرعون برداشتند و همت بر مطاوعت و متابعت موسی گماشتند و انقیاد کردند محنت‌هایی را که به ایشان نازل گردید. پس فرعون ایشان را رافضه نامید به سبب این که ترک دین او نمودند. پس رافضی کسی است که اجتناب از کل مکروهات الهی را لازم شمرد و طریق ارتکاب کل مأمورات را کماهی سپرد. پس کجاست در این زمان کسی که صاحب این خصلت باشد؟! که گریه کردم بر خودم به سبب ترس از این که خدای تعالی مطلع باشد بر حال دلم و حال آن که این لقب رافضی را بر خود بسته باشم، پس حق تعالی با من عتاب کند و گوید: ای عمار! آیا ترک باطل‌ها کردی و روی به طاعت‌ها آوردی به دستوری که حضرت صادق علیه السلام به تو فرمود؟ پس در این وقت در ادراک درجات مقصر خواهم بود اگر حضرت کریم / ۲۸ / با من مسامحه نماید، و مستوجب عقاب شدید خواهم بود اگر با من مناقشه فرماید، مگر این که امامانی که بر من صاحبان فرمان‌اند، درباره من شفاعت کنند.

و اما گریه من بر تو پس به سبب بزرگی دروغ توست در این که ناامیدی مرا به نامی که نام من نیست<sup>۱</sup> و می‌ترسم بر تو از عذاب الهی؛ به سبب این که گردانیدی بهتر نام‌ها را که «رافضی» است بدتر دشنام‌ها. چگونه صبر خواهد کرد بدن بر عذاب این سخن تو؟! پس حضرت صادق علیه السلام فرمود: اگر بر عمار بزرگ‌تر از آسمان‌ها و زمین‌ها گناه‌ها بود، هر آینه به برکت این کلمات آنها را زدود و خدای عزوجل، به برکت اینها حسناش را افزود، حتی این که قدری از حسناش را که هم‌وزن خردله بود، به هزار مرتبه بزرگ‌تر از دنیا فرمود.<sup>۲</sup>

و فقیر گوید که: وجه تسمیه شیعه به رافضه به همین مضمون - اما مفصل‌تر از این - مذکور است در کتاب الروضة کلینی بعد از خطبه طالوتیه.<sup>۳</sup>

نهم: مردی به خدمت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام عرض کرد که: در بازار بر

۱. نسخه: «هست»، که ظاهر اشتباه است.

۲. التفسیر المنسوب إلى الإمام العسكري علیه السلام، ص ۳۰۹، ح ۱۵۶؛ بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۱۵۶، ذیل ح ۱۱.

۳. رک: الروضة من الکافی، ص ۳۳ به بعد.

مردی مرور کردم و او فریاد می کرد که: «من از شیعیان خالص حضرت محمّد و آل اویم!» و او فریاد می کرد بر جامه هایی که می فروخت آنها را به عنوان مزاد<sup>۱</sup>، پس حضرت امام موسی علیه السلام فرمود که: جاهل نشد وضایع نساخت کسی که قدر خود را شناخت. آیا می دانید که مثل این مرد چیست؟ مثل او کسی است که خود را در مرتبه سلیمان و ابی ذر و مقداد و عمار داند و با وجود این در فروختن نقصان رساند و عیب های مال خود را پوشاند و چیزی را به مبلغی می خرد و چون غریبی به او بر خورد و طلبکار آن شود، با او مزاد کاری می کند و آن قسمت زیاد را از او می گیرد. بعد از آن که آن غریب غایب می شود می گوید که قصد نداشتم این را مگر به کمتر از آنچه آن غریب خرید! آیا چنین کسی را مثل سلیمان و ابی ذر و مقداد و عمار می توان دید؟ حاشا لله که او مثل ایشان باشد! ولیک چه مانع دارد این شخص از این که گوید که من از دوستان محمّد و آل اویم و طریق دوستی با دوستان ایشان و دشمنی با دشمنان ایشان را می پویم.<sup>۲</sup>

دهم: در وقتی که حضرت امام رضا علیه السلام به تکلیف مأمون دغا متحمل ولایت عهد او گردید، شخصی که رخصت دخول مردم را به خدمت آن حضرت از آن حضرت می طلبید به عرض رسانید که جمعی بر در خانه ایستاده اند و رخصت دخول می خواهند و اظهار تشیّع نسبت به حضرت علی علیه السلام می کنند. پس آن حضرت علیه السلام فرمود به او که: به ایشان بگو که من شغلی دارم و ایشان را بر گردان. پس آن مرد ایشان را برگرداند و روز دوم آمدند و باز مایوس برگشتند و دو ماه احوال بر این منوال گذشت که ایشان هر روز می آمدند و آن حاجب مانع می گشت، تا این که ناامید از ملاقات امام علیه السلام گشتند و به آن حاجب گفتند که به خدمت امام علیه السلام عرض کن که ما شیعه پدر تو علی بن ابی طالبیم و دشمنان ما شماعت کردند به ما در مانع شدن تو ما را و ما این مرتبه می رویم و به سبب خجالت از بلد خود می گریزیم؛ از این که درد شماعت دشمنان نداریم! پس آن مرد این مراتب را به خدمت امام رضا علیه السلام عرض کرد.

در این وقت آن امام غریب نواز فرمود که: ایشان را مرخص ساز. پس به خدمت آن حضرت علیه السلام آمدند و سلام گفتند. امام علیه السلام جواب سلام ایشان را نگفت و رخصت

۱. یعنی آن لباس ها را به مزایده گذاشته بود.

۲. التفسیر المنسوب إلى الإمام العسكري علیه السلام، ص ۳۱۲، ح ۱۵۸؛ بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۱۵۷، ذیل ح ۱۱.

نشستن به ایشان نداد. پس ایشان مدّتی ایستادند، بعد از آن گفتند که: یا ابن رسول الله! این چه جفای عظیم است / ۲۹ / که به ما می‌رسانی و ما را خفیف و خوار می‌گردانی بعد از این همه مانع شدن‌ها؟! آیا چه حرمت و عزّت باقی خواهد ماند بعد از این برای ما؟! پس فرمود حضرت امام رضا علیه السلام که: این آیت را بخوانید که: «وَمَا أَصْنَبْكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فِيمَا كُنْتُمْ أُدَبِّكُمْ وَيَقُولُوا غَنِّ كَثِيرًا<sup>۱</sup>، ترجمه - والله يعلم - : «هر مصیبتی که به شما رسید، پس آن به سبب چیزی است که به دست‌های خود کسب کردید و عفو می‌کند حضرت پروردگار از گناه‌های شما بسیار». امام علیه السلام فرمود که: اقتدا نکردم من در این کار مگر به جناب حضرت پروردگار و به رسول خدا و به علی مرتضی و ائمه هدی از جمله پدران بزرگوار خود - علیه التحیه والثنا - چه ایشان عتاب کردند بر شما و من اقتدا کردم به ایشان. گفتند: برای چه ایشان عتاب کردند و تو عتاب کردی؟ آن حضرت فرمود: برای این که شما دعوی کردید که شیعه امیر المؤمنینید؛ وای بر شما! جز این نیست که شیعه او امام حسن و امام حسین و ابوذر و مقداد و عمار و محمد بن ابی بکر بودند که در اوامر با او هیچ مخالفت نورزیدند و مرتکب چیزی از اقسام زواجر و نواهی او نگردیدند. پس اما شما که می‌گویید که شیعه اؤید، در اکثر اعمال خود مخالفت می‌ورزید و در بسیاری از فرائض تقصیر می‌کنید و عظیم حقوق برادران خود را سهل می‌انگارید و در مقامی که تقیه واجب نیست متحمل تقیه می‌شوید و در جایی که می‌باید تقیه کرد ترک تقیه می‌کنید. اگر بگوئید که ما موالی و دوستان اویم و با دوستان او دوستی و با دشمنان او دشمنی می‌کنیم، من انکار قول شما نخواهم کرد؛ اما مرتبه تشیع مرتبه‌ای است شریفه که شما ادعای آن کردید و اگر در آن دعوی به قول و فعل خود صادق نباشید هلاک می‌شوید، مگر این که رحمت الهی تدارک حال شما کند.

گفتند: یا ابن رسول الله! پس ما از قول خود استغفار و توبه می‌کنیم و بعد از این - چنانچه مولی و صاحب اختیار ما تعلیم نمود به ما - می‌گوییم که ما محبان شما و دوست دوستان شما و دشمن دشمنان شما ایم. حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که: مرحباً بکم یا إخوانی و أهل وُدّی، ارفعوا ارفعوا ارفعوا. یعنی: «خوش آمدید ای برادران من

و صاحبان دوستی من! بالا بیایید و این کلام را به جهت تعظیم مکرر فرمود تا وقتی که ایشان را در پهلوی خود نشاند. بعد از آن از آن حاجب پرسید که: چند مرتبه ایشان را برگردانیدی؟ گفت: شصت مرتبه. آن حضرت فرمود که: تو هم شصت مرتبه متوالی برو به دیدن ایشان و سلام کن بر ایشان و سلام مرا برسان، پس به تحقیق گناه‌های خود را به استغفار و توبه محو کردند و به سبب محبت ما و موالات ما مستحق کرامت گشتند. پس نفقده کارهای ایشان و عیالات ایشان را به جا آر و وسعت نفقات و مبرات و انعامات و دفع مضرات را از ایشان لازم شمار.<sup>۱</sup>

### تنبیه

شیخ شهید رحمته الله در قواعد گفته که:

تقیه منقسم می‌شود به انقسام احکام خمسة: پس واجب در وقتی است که معلوم یا مظنون باشد که [از] ترک آن ضرری به آن شخص یا به بعض مؤمنین می‌رسد و مستحب در وقتی است که توهم ضرر سهلی کند، اما خوف از ضرر دنیوی و اخروی نداشته باشند یا این که تقیه در مستحبی کند مثل ترتیب در تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام یا ترک بعضی فصول اذان. و مکروه تقیه‌ای است در مستحب در وقتی که ضرر دنیوی و اخروی بر آن مترتب نشود و خوف التباس بر عوام باشد. و حرام، تقیه‌ای است در واجب / ۳۰ / وقتی که از ضرر دنیوی و اخروی، خاطر جمع باشد یا در کشتن مسلمانی و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: جز این نیست که قرار داده شد تقیه برای این که محفوظ ماند خون‌ها، پس هرگاه کار به خون رسید پس تقیه نمی‌کنید.<sup>۲</sup> و بباح تقیه‌ای است در بعضی مباحات که عوام ترجیح آنها دهند و ضرری بر ترک آنها مترتب نشود<sup>۳</sup> - انتهی ترجمه ما فی القواعد -.

یازدهم: مردی به خدمت حضرت امام محمد تقی علیه السلام رسید و آن حضرت او را مسرور و خوش وقت دید، پس سبب آن سرور را از او پرسید؟ آن مرد به عرض

۱. التفسیر المنسوب إلى الإمام العسكري علیه السلام، ص ۳۱۲، ح ۱۵۹؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۴۰؛ بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۱۵۷، ذیل ح ۱۱.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۲۲۰، ح ۱۶؛ المحاسن، ج ۱، ص ۲۵۹، ح ۳۱۰؛ وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۳۴، ح ۲۱۴۴۵.

۳. القواعد و الفوائد، ج ۲، ص ۱۵۸.

رسانید کہ: شنیدم از پدرت علیه السلام می فرمود کہ: سزاوارتر روزی کہ بنده باید در آن مسرور و خوش حال باشد روزی است کہ بہ یمن توفیق الہی انواع صدقات و میراث را جاری سازد و بہ سدّ خلل‌ها و نقصان‌های برادران مؤمن خود پیرازد. و بہ درستی کہ امروز دہ نفر از فقرای برادران من کہ صاحبان عیال بودند، از فلان بلد قصد من نمودند، پس بہ ہر کدام فلان قدر دادم و بہ آن سبب خوش وقت و خوش حالم. پس حضرت امام محمد تقی علیہ السلام فرمود کہ: قسم بہ عمر خودم کہ تو سزاوار بہ این شُور و خوش حالی هستی بہ شرط این کہ قبل از این کلام احباط ثواب آن نکرده باشی یا بعد از این احباط آن نکنی. پس آن مرد عرض کرد کہ چگونہ احباط آن می شود و حال آن کہ از جملہ خلّص شیعیانم؟! حضرت فرمود کہ: ہاہ. این لفظ در نسخہ تفسیر کہ بہ نظر فقیر رسید. بہ دو ہاء ہوز و یک الف میان آنهاست و اہل لغت برای آن لغات و معانی نقل کردہ اند کہ تفصیلش مفضی بہ تطویل می شود و انسب در این مقام آن است کہ برای زجر و منع باشد.

بعد از آن فرمود کہ: بہ تحقیق باطل کردی احسان خود را بہ اخوان و اصدقاء. آن مرد عرض کرد کہ چگونہ باطل کردم آن را ای پسر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم? آن حضرت فرمود کہ: بخوان آیت «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى»<sup>۱</sup> ترجمہ - واللہ یعلم -: «ای جمعی کہ ایمان آوردید! صدقات خود را بہ مَنّت گذاشتن و آزار کردن باطل مکنید».

عرض کرد کہ: من مَنّی بر ایشان نگذاشتم و آزاری بہ ایشان نرسانیدم! آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفت کہ: حق تعالی فرمود کہ: صدقات خود را بہ مَنّت و آزار باطل مکنید و نگفت کہ بہ سبب مَنّت گذاشتن و آزار کردن آن جمعی کہ تصدّق بہ ایشان دادہ اید باطل مکنید، مراد این است کہ ظاہر اطلاق آیت دلیل است بر بطلان صدقہ بہ ہر قسم مَنّت و اذیتی کہ بر آن مترتب شود. خبر دہ مرا کہ آزار کردن تو آن جمع را عظیم تر است یا آزار کردن حافظان اعمال تو و ملائکہ مقرّبین کہ در حوالی تو می باشند یا آزار کردن تو مرا؟

عرض کرد کہ: بلکہ آزار کردن شما اعظم است ای فرزند رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم! آن

حضرت فرمود که: به تحقیق آزار کردی مرا و ملائکه را و باطل کردی صدقه خود را. عرض کرد که: چگونه آزار کردم شما را؟ فرمود: برای این که گفتی که من از شیعیان خُلص شما ام، وای بر تو! آیا می دانی که شیعیان خُلص ما کیان اند؟ گفت: نه. فرمود که: شیعه حزقیل بود که ملقب است به مؤمن آل فرعون و صاحب آل یاسین و اوست آن کسی که الله تعالی در شأن او فرمود که: «وَجَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَا الْأَدْيَانَةِ يَسْعَىٰ»<sup>۱</sup> و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار بودند که تو خود را با ایشان مساوی ساختی! آیا آزار نکردی به قول خودت ملائکه را و ما را؟

پس آن مرد استغفار [و] توبه کرد و پرسید که: چگونه بگویم؟ حضرت فرمود: بگو که: من از موالی و دوستان توام و دشمنی با دشمنان تو و دوستی با دوستان تو می کنم. پس عرض کرد که: من چنین می گویم و همچنین می دانم خودم را ای فرزند رسول خدا ﷺ! و توبه کردم / ۳۱ / از قولی که تو و ملائکه انکار آن نمودید چه ظاهر است که نیست انکار شما مگر به سبب انکار حق تعالی آن را. در این وقت حضرت امام محمد تقی ﷺ فرمود که: حالا ثواب های صدقات توبه تو عود نمود و آثار احباط را از تو زدود.<sup>۲</sup>

و فقیر گوید که: حزقیل - به کسر حاء حطّی و زای هوز و قاف و یاء حطّی و لام - نام یکی از انبیای بنی اسرائیل است و در سوره قصص [آیه ۲۰] چنین است که: «وَجَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَا الْأَدْيَانَةِ يَسْعَىٰ قَالَ يَمُوسَىٰ إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ».

و صاحب تفسیر صافی - أحسن الله إليه - گفته که:

بعضی گفته اند که این مرد، مؤمن آل فرعون است که پسر عم موسی - علی نبینا و علیه السلام - بود»<sup>۳</sup>.

و در تفسیر علی بن ابراهیم چنین است که: «این مرد، خازن فرعون بود و ایمان به موسی آورده، ششصد سال ایمان خود را پنهان می نمود و اوست آن کسی که حق تعالی در شأن او فرمود که: «وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ»<sup>۴</sup>.»<sup>۵</sup> انتهی.

۱. سوره القصص، آیه ۲۰.

۲. التفسیر المنسوب إلى الإمام العسكري ﷺ، ص ۳۱۴، ح ۱۶۰؛ بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۱۵۹، ذیل ح ۱۱.

۳. التفسیر الصافی، ج ۴، ص ۸۵.

۴. سوره غافر، آیه ۲۸.

۵. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۳۷.

و در سورة يس چنین است که: «وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَنْفُذُ أَتَيْتُوُا الْمُرْسَلِينَ»<sup>۱</sup> و صاحب تفسیر صافی گفته که:

این آیت در شأن حبیب نجار نازل شده و بعضی گفته‌اند که این حبیب از جمله جمعی بود که به حضرت محمد ﷺ ششصد سال قبل از نبوت محمد ﷺ ایمان آورده بود و بعضی دیگر گفته‌اند در غاری به عبادت الهی می‌پرداخت و چون خبر مرسل به او رسید دین خود را ظاهر ساخت. و در مجالس از حضرت پیغمبر ﷺ مروی است که: صدیقون سه کس‌اند: حبیب نجار که مؤمن آل پس است که گفت: «اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ» و حزقیل مؤمن آل فرعون و علی بن ابی طالب ﷺ است و علی ﷺ افضل ایشان است.<sup>۲</sup>

و در جوامع از حضرت پیغمبر ﷺ مروی است که: سُبَّاقِ امَّت - یعنی پیشی گیرندگان از جمله ایشان به هدایت یا سوی جَنَّت - سه کس‌اند که کافر نشده‌اند به خداوند عالمیان به قدر یک چشم بر هم زدن و ایشان: علی بن ابی طالب و صاحب یس، و مؤمن آل فرعون‌اند، پس ایشان‌اند صدیقان و علی ﷺ افضل است از ایشان.<sup>۳</sup>

و ایضاً در مجالس<sup>۴</sup> از همان حضرت ﷺ مروی است که: سه کس‌اند که کافر به وحی نشده‌اند به قدر یک چشم بر هم زدن: مؤمن آل یس و علی بن ابی طالب و آسیه زن فرعون -.<sup>۵</sup> انتهی ما فی التفسیر الصافی.

و از آنچه گذشت ظاهر گشت که مراد به «رجل» که در سورة قصص بعد از «قال» بلا فاصله واقع شده «حزقیل» نیست و در سورة یس که میان آن و «قال» فاصله هست «حزقیل» است و چون در تفسیر حضرت عسکری ﷺ از قراری که نقل کردم «رجل» متصل به «قال» مذکور شده و مع هذا مفسر به «حزقیل» گشته و این مخالف احادیثی است

۱. سورة یس، آیه ۲۰.

۲. الأُمّالی، صدوق، ص ۳۶۷، المجلس ۷۲: الخصال، ج ۱، ص ۱۸۴: بشارة المصطفی، ص ۳۷۶.

۳. المناقب، ج ۲، ص ۶: الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۳۳۸.

۴. الخصال، ج ۱، ص ۱۷۴: المناقب، ج ۲، ص ۶ و ص ۱۷۷.

۵. التفسیر الصافی، ج ۲، ص ۲۵۰.

که نقل شد، پس ظاهر این است که از کاتبان آن تفسیر اشتباهی شده و باید آیه مذکوره در آن موافق آیت سورۃ یس و رجل از قال مفصول باشد، والله یعلم.

دوازدهم: جامع تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که مکتبی به ابی یعقوب و مسمی به علی سیار است علیه السلام گوید: «شبی بر غرفه‌ای که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در آن تشریف شریف داشت حاضر شدم و بود پادشاه آن زمان که معتمد عباسی است که تعظیم آن حضرت علیه السلام بسیار می‌کرد و هر یک از گماشتگان و معتمدان او نیز به شرایط تعظیم به تقدیم می‌آورد، ناگاه مرور نمود به ما والی جسرین».

فقیر گوید که: جسرین - به کسر جیم و سکون سین سغفص و کسر راء قرشت و یاء و نون - بلدی است در شام علی مافی القاموس<sup>۱</sup> و - به فتح جیم و کسر آن و فتح راء - ثنثیه جسر است که بر روی آب می‌کشند / ۳۲ و بر آن عبور می‌کنند و در این مقام هر دو محتمل و اول اظهر است. و بنا بر ثانی ممکن است که مراد به «جسرین» جسر بغداد و جسر حلّه باشد.

بالجمله راوی گفت که: آن والی به ما مرور نمود و با او مردی بود که دو شانه او را بسته بود و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در مکان بلندی نظاره می‌فرمود. چون والی او را دید، از مرکب خود پیاده گردید برای تعظیم آن حضرت، پس حضرت عسکری علیه السلام به والی فرمود: عودکن به مکانی که داشتی، یعنی سوار شو. پس عود کرد آن مرد بر حالی که تعظیم آن حضرت را به جای می‌آورد و گفت: یا ابن رسول الله! این مرد را امشب گرفتم بر در دکان صراف و متهم می‌دانم او را به این که می‌خواست که نقیبی به آن دکان ببرد و چیزی بدزد، و پس او را گرفتم و می‌خواستم که پانصد تازیانه بزنم و این است طریق سلوک من درباره کسی که او را متهم دانم از آن جمعی که ایشان را می‌گیرم؛ تا این که باشد آن شخص که خار و خفیف شده باشد به بعض گناه‌های خود پیش از آن که کسی شفاعت او کند که من تاب مدافعه آن کس نداشته باشم.

پس گفت این مرد به من: «از خدا پرهیز کن و متعرض غضب او تعالی مشو؛ چه به درستی که من شیعه امیر المؤمنین و شیعه این امام که پدر قائم به امر امت و حجت است!». پس خود را نگاهداری کردم و به او گفتم که: تو را از خدمت آن حضرت می گذرانم، پس اگر تو را به تشیع شناخت، من تو را رها خواهم ساخت و الا قطع خواهم کرد دست و پای تو را بعد از آن که هزار تازیانه به تو زده باشم. و الحال او را به خدمت تو آورده ام ای فرزند رسول خدا ﷺ! پس آیا از شیعه علی هست چنانچه ادعا کرده؟

حضرت امام حسن عسکری ﷺ فرمود که: معاذ الله! نیست این مرد، شیعه علی و جز این نیست که مبتلا کرده او را خدا در دست های تو به علت اعتقاد خودش در پیش خود این را که او از شیعه علی است. پس والی گفت که: کفایت مؤونت من نمودی؛ الحال او را پانصد تازیانه می زنم و خَرَجی در آن باب بر خود نمی دانم.

پس او را از خدمت آن حضرت دور کرد و فرمود که او را خوابانیدند و دو جلد بر او موکل گردیدند؛ یکی از جانب راست و دیگری از جانب چپ و فرمود که: او را بزنید. پس ایشان عصاهای خود را بلند کردند که بر عورت او زنند و آنها بر عورت او وارد نمی شد، بلکه بر زمین می خورد. پس گفت والی که: وای بر شما! می گویم که عورت او را بزنید و شما زمین را می زنید؟! پس خواستند که عورت او را بزنند، باز دستهای ایشان می گردید و یکدیگر را می زدند و فریاد و ناله می کردند. پس والی گفت که: وای بر شما! آیا دیوانه اید؛ بعض خودتان بعض دیگر را می زنید؟! این مرد را بزنید. و ایشان می گفتند که: ما غیر او را نمی زنیم و به غیر او قصد دیگری نداریم، لیک دست های ما می گردد و بعض ما آن دیگر را می زند!

پس والی چهار نفر دیگر را طلبید و فرمود که: به این مرد احاطه کنید. پس اطراف او را گرفتند و دست ها و عصاهای ایشان می گردید و فرود نمی آمد مگر بر والی. پس والی پیاده شد و گفت: کشتید مرا، بکشد خدا شما را! ایشان گفتند: ما نزدیک غیر او را! پس والی. جمعی دیگر را طلبید و گفت: این مرد را بزنید. پس ایشان او را می زدند و والی می گفت: مرا نزنید! و ایشان می گفتند: والله ما غیر او را نمی زنیم! والی گفت که:

پس چرا سر و روی و دست من شکست، هر گاه شما مرا نمی‌زنید؟! گفتند: شل باد دست‌های ما اگر قصد زدن تو کرده باشیم!

پس آن مرد گفت به والی که: ای بنده خدا! آیا عبرت نمی‌گیری از این لطف‌های خدای تعالی که این زدن‌ها را از من دور می‌گرداند و بر تو وارد می‌آورد؟! برگردان مرا سوی امام، و مقتدی و فرمان‌بردار باش درباره‌ی من حکم او را. پس والی او را به خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام آورد و عرض کرد که یا ابن رسول الله! تعجب دارم از این که انکار تشیع این مرد نمودی و کسی که شیعه‌ی شما نباشد، شیعه‌ی ابلیس خواهد بود و جای او جهنم است و حال آن که من دیدم معجزاتی چند که نمی‌باشد مگر برای انبیا!

آن حضرت فرمود که: بگو مگر برای انبیا یا اوصیا. آن مرد چنین گفت، پس فرمود حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به والی که: ای بنده خدا! او دروغ گفت در این که گفت شیعه‌ی ما است که اگر می‌دانست که این دروغ است و دانسته آن را می‌گفت هر آینه مبتلا می‌شد به همه‌ی عذاب‌های تو و سی سال در زندان تو می‌ماند، لیک خدا به او رحم فرمود که اطلاق شیعه بر خود موافق فهم و قصد خود نمود، نه به عنوان دروغ دانسته. و تو ای بنده خدا! بدان این را که الله تعالی خلاص کرد او را از دست تو، [پس] رها کن او را؛ چه به درستی که او از موالی و محبان ماست و از شیعه‌ی ما نیست.

پس والی گفت که: موالی و محبین و شیعه، نزد ما یکی است و به یک معنی است، پس فرق میان آنها چیست؟ امام علیه السلام فرمود که: فرق این است که شیعه‌ی ما جمعی‌اند که تابع آثار ما شوند و اطاعت ما در جمیع اوامر و نواهی کنند، پس ایشان شیعه‌ی ما بمانند و اما کسی که در بسیاری از مفروضات مخالفت ما کند، پس او شیعه‌ی ما نیست. امام علیه السلام به والی گفت که: تو هم دروغی گفتی که اگر دانسته می‌بود هر آینه خدا تو را مبتلا می‌فرمود به این که هزار تازیانه بخوری و سی سال در حبس بمانی.

والی پرسید که کدام است آن دروغ ای فرزند رسول خدا؟ گفت: گمان کردی که معجزات را از او دیدی؛ آنها از او نیست، بلکه آنها معجزات ماست [که] الله تعالی درباره‌ی او جاری

ساخت برای اظهار حجت بودن ما و ابضاح جلالت شأن ما و اگر می گفتی که «معجزات دیدم» به این معنی که آنها را اضافه به او نمی کردی، من انکار آن نمی کردم... الحدیث<sup>۱</sup>.

### فصل سوم

از تضعیف اخباری که در فصل سابق گذشت، ظاهر گشت که شیعه به اصطلاح ائمه - علیهم السلام والتحیه - کسی است که از کل محرمات بل مکروهات اجتناب لازم شمرده و کلّ واجبات بل مستحبات را به فعل آورده [است]. و اگر کسی با وجود موالات اهل بیت طیبین و معادات دشمنان ائمه معصومین، فاعل حرامی یا تارک واجبی گردد، او منسلک در سلک محبان و موالی است، اما شیعه به اصطلاح ائمه علیهم السلام نیست و این مضمون با آنچه در همین تفسیر عسکری علیه السلام مروی است به حسب ظاهر منافی است؛ چه در سوره بقره چنین است: «وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَذْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ»<sup>۲</sup> ترجمه - والله يعلم - : «ترسید [از] روزی که دفع نکند هیچ نفسی از نفس دیگر در آن روز چیزی از عذاب را و قبول کرده نشود در آن روز شفاعت شافعی و گرفته نشود از آن نفس فدایی و نه ایشان یاری کرده شوند». و این آیت به چند وجه مفسّر شده [است]؛ از آن جمله در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام چنین است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که: مراد به این روز روز مردن است / ۳۴ / چه به درستی که شفاعت و فدایی نیاز نمی کند از مردن آدمی را. اما در روز قیامت پس ما و اهل ما دفع می کنیم از شیعه خود کمال دفع کردن؛ هر آینه می باشند بر اعراف که میان بهشت و دوزخ است محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و طیبین از آل ایشان، پس می بینیم بعض شیعه خود را از جمله جمعی که ایشان تقصیر کرده اند در عرصه عرصات که گرفتار شده [اند] به شاید آن روز، پس می فرستیم شیعیان بسیار خوب خود را مثل سلمان و مقداد و ابوذر و عمار و جماعتی که با ایشان نظیر بودند در عصر ایشان و در سایر اعصار، پس بر ایشان فرود می آیند و ایشان را از آن محنت ها می ربایند چنانچه بازها و چرخ ها شکار خود را ربایند بعد از آن داخل کنند ایشان را در

۱. التفسیر المنسوب إلى الإمام العسكري علیه السلام، ص ۳۱۶، ح ۱۶۱؛ بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۱۶۰، ذیل ح ۱۱.

۲. سوره بقره، آیه ۴۸.

بهشت عنبر سرشت و به درستی که ما هر آینه می‌فرستیم سوی محبّان ما خوب‌های شیعه ما را که برچینید ایشان را از میان اهل عرصات، چنانچه مرغی دانه برچیند و نقل می‌کنند ایشان را سوی جنان در حضور ما.

و زود باشد که یکی از مقصّران شیعه ما را بیاورند که تقصیر کرده در اعمال شرعیه بعد از آن که اهتمام نموده [است] در موالات و تقیه و رعایت حقوق برادران، پس وا داشته شود به ازاء صد کس و بیشتر تا صد هزار کس از جمله ناصیبیان و دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام پس گفته شود به آن شیعه مقصّر که اینها فدای تواند از آتش. پس آن شیعه را به بهشت برند و آن ناصیبیان را در عوض او به دوزخ افکنند و این است مضمون قول حق تعالی: «رُبَّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ»<sup>۱</sup> (ترجمه - والله يعلم) - بسیار باشد که دوست دارند کافران به ولایت این را که در دنیا مطیع و منقاد می‌بودند برای امامت تا مخالفان ایشان را فدای ایشان می‌کردند و به جهنم می‌بردند،<sup>۲</sup> انتهی.

و از این عبارات ظاهر شد که ائمه: گاهی شیعه را بر محبّ مقصّر اطلاق فرموده‌اند؛ و دفع منافات به این وجه میسر است که آنچه در این حدیث و امثال آن است محمول بر معنی لغوی یا عرف عام است و آنها که در فصل سابق گذشت مبنی بر عرف ائمه علیهم‌السلام است، و الله يعلم.

### قوله: الأبرار

صفت «شیعتکم» است که بیان ایشان الحال گذشت، لیک اگر مراد به «شیعتکم» معنی لغوی یا عرفی عام باشد، صفت مقیّده است مثل «زید الفاضل فعل کذا» و اگر معنی عرف خاص که مصطلح ائمه علیهم‌السلام است باشد، صفت مؤکّده است مثل «أمس الدابر يوم عظیم».

و بر هر تقدیر «ابرار» یا جمع برّ است - به فتح باء و شدّ راء - به معنی نیکو و یا جمع بارّ است<sup>۳</sup> به معنی نیکوکار. و مراد زوّار از توصیف شیعه به ابرار در این مکان این است که قرار دهد خداوند عالمیان منزل و مأوای ایشان را در اعلیٰ مدارج جنان که

۱. سوره حجر، آیه ۲.

۲. التفسیر المنسوب إلى الإمام العسكري علیه‌السلام، ص ۲۴۱.

۳. ر.ک: لسان العرب، ج ۹، ص ۲۴۲؛ مجمع البحرین، ج ۵، ص ۹۳ (عرف).

جای خلص شیعیان است مثل ابوذر و مقداد و سلمان. و کیفیت آن مکان لطیف، بیان شده در سوره تطفیف بقوله تعالی: «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ \* عَلَى الْأَرَآئِكِ يَنْظُرُونَ \* تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ \* يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ \* خِتْمُهُ مِسْكَ \* وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَفِسُونَ \* وَمِرَاجُهُ مِنَ الشَّيْنِ \* عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ»<sup>۱</sup> ترجمه - والله يعلم - : «به درستی که نیکان ما (نیکوکاران) هر آینه در بهشت پر نعمت خواهند بود بر حالی که بر تخت‌ها نشسته نظر خواهند نمود بر نعمت‌هایی که جناب الهی به ایشان کرامت فرمود و به این جهت مسرت بر مسرت خواهند افزود، بشناسی تو در روی‌های این ابرار طراوت تازگی نعمت‌های دار القرار را. آشامیده می‌شوند یعنی بیاشامند / ۳۵/ از شراب خالص بی غش بهشت یا از جام آن شراب که مهر کرده شده است ظرف‌های آن شراب به مشک به سبب نفاست آنچه متعارف است که چیزهای نفیس را مهر می‌کنند. بعضی گفته‌اند که ختام و خاتمه آخر خیر است.

و فخر رازی و صاحب مجمع البیان تصریح کرده‌اند که قرائت حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) «خاتمه مسک است»<sup>۲</sup> و مراد این است که آخر کار شاربین است که رایحه مشک از آن به مشام ایشان می‌رسد.

و فی تفسیر علی بن ابراهیم: «يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ \* خِتْمُهُ مِسْكَ» قال: ماء إذا شربه المؤمن وجد رائحة المسك فيه.<sup>۳</sup>

و بالجمله ترجمه تتمه آیت این است که در این نعیم یا در این رحیق پس باید رغبت کنندگان رغبت کنند و عملی به جای آورند که مستحق گردند برای آن، و آنچه ممزوج و مختلط می‌شود با رحیق آن چشمه تسنیم است.

در بعضی نسخ تفسیر علی بن ابراهیم نوشته گشته که: «تسنیم هو مصدر سنمه إذا رفعه؛ لأنه أرفع شراب أهل الجنة، أو لأنه يأتيهم من فوق».<sup>۴</sup>

۱. سوره مطففین، آیات ۲۲-۲۸.

۲. ر.ک: مجمع البحرین، ج ۶، ص ۵۳ (ختم).

۳. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۱۱.

۴. همان.

و این عبارت در تفسیر فخر رازی نیز مذکور است، لیکن در آن جا چنین است که: «لأنّها أرفع شراب في الجنة» یعنی تسنیم مشتق از سنم و به معنی رفع است پس محتمل است که آن چشمه را تسنیم گفته باشند از جهت رفعت شأن آن یا از جهت آن که آب آن چشمه از طرف بالا فرو می‌ریزد؛ چنانچه بعضی گفته‌اند که آن چشمه‌ای است که از سقف عرش روان گشته به بهشت می‌ریزد آن چشمه‌ای است که می‌آشامند آن را نزدیکان بارگاه اله.

در تفسیر علی بن ابراهیم چنین است که: المقربون هم<sup>۱</sup> آل محمد [صلی الله علیه وآله]؛ يقول الله: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» أَوْلَتْكَ الْمَقْرَبُونَ<sup>۲</sup> رسول الله وخدیجه وعلی بن ابی طالب، و ذریّاتهم تلحق بهم، يقول الله: «أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُم» المقربون یشرّبون من تسنیم بحتاً صرفاً، وسائر المؤمنین ممزوجاً<sup>۳</sup>. و از ابن عباس منقول است که: من أشرف شراب أهل الجنة هو تسنیم؛ یشرّبه المقربون صرفاً، و یمزج لأصحاب الیمین<sup>۴</sup>.

و ایضاً در تفسیر علی بن ابراهیم چنین است که: یشرّب بها المقربون وهم رسول الله ﷺ وأمیر المؤمنین وفاطمة والحسن والحسين والأئمة<sup>۵</sup>.

**قوله: والسلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار**

باء در «بما صبرتم» برای سببیت است علی ما قالوا، و به خاطر قاصر می‌رسد که برای مقابله تواند بود. و این فقره اشارت است به کریمه سوره رعد که: «وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ \* جَنَّتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَن صَلَحَ مِنْ ءَابَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَاللَّهُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ \* سَلَمٌ عَلَيْكُم بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ» ترجمه -

۱. در مصدر: - هم.

۲. سوره واقعه، آیات ۱۰ و ۱۱.

۳. تفسیر القتی، ج ۲، ص ۴۱۲.

۴. رک: جامع البیان، ج ۳۰، ص ۱۳۵، ح ۲۸۴۳۰.

۵. تفسیر القتی، ج ۲، ص ۴۱۱.

۶. سوره رعد، آیات ۲۲-۲۴.

والله يعلم - و آن جمعی که صبر کردند بر مکان نفس و مخالفت هوا برای طلب رضای پروردگار خود نه به سمعه و ریا، و به پای داشتند نماز مفروضه را، و نفقه دادند بعضی از آنچه به ایشان داده بودیم پنهان و آشکار، و دفع کردند به نیکویی بدی را».

علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که: حضرت رسالت پناه علیه السلام به مرتضی علی فرمودند که: ای علی! هرگاه تو کار بدی بکنی، در عقب آن کار نیکی بکن تا آن کار نیک محو کند این کار بد را. بر تو است ای علی کارهای خوب؛ زیرا که کار نیک دفع می کند اقسام بدی ها را.<sup>۱</sup>

و این موعظه حضرت رسالت پناه علیه السلام نسبت به مرتضی علی علیه السلام به جهت آن نبود / ۳۶ / که از او کار بدی ناشی می شده، بلکه این قول به واسطه تأدیب دیگران بود؛ و مؤید این حدیثی است که در تفسیر علی بن ابراهیم علیه السلام از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که: روزی امیر المؤمنین علیه السلام رویه روی حضرت رسالت پناه علیه السلام آمد در وقتی که آن حضرت دست مبارک خود را بر دوش عباس گذاشته بود. امیر المؤمنین علیه السلام چون نزدیک رسید، حضرت رسالت پناه علیه السلام او را در بغل گرفت و میان دو چشم او را بوسید، پس عباس بر امیر المؤمنین علیه السلام سلام کرد و حضرت سلام خفیفی فرمود که مشعر بر تعظیم و تکریم عباس چنانچه متوقع او بود نبود. عباس غضبناک شده گفت: ای رسول خدا! علی کبر را نمی گذارد! حضرت فرمود: ای عباس! در حق علی این نوع گفتگو مکن؛ زیرا که من قبل از این به اندک زمانی جبرئیل را دیدم، جبرئیل گفت: ملاقات کردند با من دو فرشته که مؤکل بر مرتضی علی اند و ایشان گفتند که از آن روزی که علی متولد شده تا این زمان، ما ننوشته ایم در صحیفه اعمال او بدی را.<sup>۲</sup>

بالجمله ترجمه همه آیت این است که: «آن گروه موصوف به صفات مذکوره، مر ایشان راست سرانجام نیکو در آن سرای که مراد از آن جنت است، یا مر ایشان راست سرانجام نیک در دار دنیا که مراد از آن نیز جنت است. آن سرانجام نیکو جنت عدن است یعنی بهشت های با اقامت که واردین برای همیشه در آن جا مقیم باشند».

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۶۴؛ بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۲۴۲، ح ۲ و ج ۷۷، ص ۱۱۸، ح ۱۰.

۲. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۶۴؛ بحار الأنوار، ج ۳۸، ص ۶۵، ح ۲.

در من لا یحضره الفقیه در حدیث بلال در توصیف جَنَّت از حضرت رسالت پناه ﷺ مروی است که: جَنَّت عدن در میان چشمه‌هاست و حصار آن یاقوت سرخ و سنگ ریزه آن مروارید است.<sup>۱</sup>

و در کتاب خصال از حضرت رسالت پناه ﷺ مروی است که قال: عدن [قضیب] غَرْسَه الله یدیه،<sup>۲</sup> یعنی: «جَنَّت عدن درختی است که غرس کرده آن را خدای تعالی به ید قدرت خود».

و در اصول کافی از حضرت صادق علیه السلام مروی است که: قال رسول الله ﷺ من أراد أن یحیا حیاتی، ویموت میتی، ویدخل جَنَّة عدن التي غرسها الله [رَبِّي] یدیه، فلیتولَّ علی بن ابی طالب.<sup>۳</sup> یعنی: «کسی که خواهد زندگانی کند مانند زندگانی پیغمبر و بمیرد مثل مردن آن خیر البشر و داخل شود جَنَّت عدنی را که غرس کرده خدای تعالی آن را به دست خود - یعنی غرس کرده درختان آن را - پس باید که او قبول ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام کند».

و از حدیث کتاب خصال مستفاد می‌گردد که جَنَّت عدن درختی است در بهشت، پس شاید که این تسمیه به طریق مجاز باشد؛ به این اعتبار که چون محلّ آن درخت جَنَّت عدن است، تسمیه حالّ به اسم محلّ آن شده، درخت را جَنَّت عدن نامیده باشند.

و در کتاب ثواب الأعمال از حضرت صادق علیه السلام مروی است که: طوبی و هی شجرة من جَنَّة عدن غرسها ربِّي یدیه.<sup>۴</sup> بنابر این نام حقیقی آن درخت طوبی خواهد بود.

بالجملة همه ترجمه این است که: «داخل می‌شوند در آن جَنَّت عدن این جمعی که موصوف شدند و کسانی که شایسته باشند به ایمان و طاعت، از پدران و از زنان ایشان و از فرزندان بی واسطه و با واسطه ایشان (تقیید به صلاح دلالت دارد بر این که

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۹۵، ح ۹۰۵؛ الانمالي، صدوق، ص ۲۱۳، مجلس ۳۸؛ روضة الواعظین، ج ۲، ص ۵۰۴.

۲. الخصال، ج ۲، ص ۵۵۸؛ بحار الأنوار، ج ۳۱، ص ۳۲۲.

۳. الکافي، ج ۱، ص ۲۰۹، ح ۵؛ بصائر الدرجات، ص ۴۹؛ بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۲۵۹، ح ۱۰.

۴. ثواب الأعمال، ص ۱۳۶؛ وسائل الشیعة، ج ۲۴، ص ۳۲۴؛ بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۳۸۵، ح ۱۰۱.

مجرد نسبت بدون ایمان و اعمال صالحه نفعی ندارد) و حال آن که فرشتگان درآیند بر ایشان از هر دری از درهای منازل ایشان بر حالی که گویند به ایشان: «سَلَّمْ عَلَیْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ» سلامتی از آفات ثابت است بر شما به سبب آنچه صبر کردید از مشاق / ۳۷ / دنیوی در طاعت و عبادت جناب الهی (بنابر این «سلام علیکم» به تقدیر «قائلین سلام علیکم» است)، پس نیکوست برای ایشان سرانجام نیک آن سرا یا سرای دنیا».

پس بنا بر این آیتِ وافیه هدایت، ممکن است که الف لام «السلام» در این زیارت برای عهد علمی و اشارت باشد به این سلام که ملائکه به آن قیام و اقدام می‌کنند.

علی بن ابراهیم آورده که: قوله تعالى: «جَنَّتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا - إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى - فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ» نزلت في الأئمة عليهم السلام وشيعتهم الذين صبروا<sup>۱</sup> و از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که: نحن صبرنا وشيعتنا أصبر منا؛ لأننا صبرنا، بعلم وصبروا على ما لا يعلمون.<sup>۱</sup>

صُبر در این جا به ضَمّ ضاد و تخفیف باء مضمومه و تشدید باء مفتوحه می‌تواند بود. بنا بر اوّل جمع صبور و بنا بر ثانی جمع صابر است؛ علی ما صرح به الأزهري في التصريح.<sup>۲</sup> و در این مقام اوّل من حيث المعنى أليق و ثانی من حيث اللفظ ألصق است و حاصل معنی این است که: «ما ائمة هدی - عليهم التحية والثناء - صبر کنندگانیم و شیعیان ما صبر کننده‌ترند از ما». و چون به حسب ظاهر اشکالی بر این مضمون وارد می‌نمود و خلاصه آن این است که معلوم است که مصیبت‌های ائمه عليهم السلام بسیار عظیم و در خور عظمت آنها موجب ثواب جسیم اند، لهذا امام عليه السلام در مقام دفع آن این نکته را فرمود که: «جهت صابرتر بودن شیعیان ما این است که ما صبر می‌کنیم با دانش و شیعیان ما صبر می‌کنند بی دانش».

بعضی گفته‌اند مراد این است که چون ما صبر می‌کنیم بر چیزی که علم به نزول آن قبل از حلول آن داریم به مقتضای علم به بلایا و منایا که مخصوص ماست، یا به این معنی که مقدار ثواب هر صبری برای ما معلوم و وصول آن به ما امری است محتوم،

۱. تفسیر القتی، ج ۱، ص ۳۶۵ و ج ۲، ص ۱۴۱.

۲. ر.ک: مجمع البحرین، ج ۴، ص ۴۳۸ (صبر)؛ بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۸۰.

لهذا تحمّل صبر بر آنها بر ما گوارا است، به خلاف شیعه ما که با وجود غفلت از بلا گاهی به آن مبتلا می شوند و جزم به مقدار ثواب آن به اعتبار این که منقول به اخبار آحاد است کما ینبغی نمی کنند، به این سبب در میان خوف و رجای می مانند. پس به این جهت صبر ایشان عظیم تر و اجر ایشان جسیم تر است و این هر دو معنی در بحار الأنوار<sup>۱</sup> و شرح صافی استاد<sup>۲</sup> بر کافی مذکور است. و به خاطر قاصر می رسد که شاید مراد این باشد که چون ائمه هدی<sup>علیهم السلام</sup> جزم دارند به این که صبر ایشان موافق فرموده خدا و مطابق قانون تسلیم و رضاست، بنا بر این، جزم دارند به این که آن صبر مقبول درگاه الهی و موجب مثوبات نامتناهی است، پس به مقتضای:

رنج راحت دان چو شد مطلب بزرگ      گرد گله توتیای چشم گرک  
محنت آن صبر در شأن ایشان شدتی چنان ندارد و تحمّل ثقل آن بر خاطر  
عاطرشان بار زیادی نمی گذارد، به خلاف شیعه که در اوان حلول بلایا و آخر آن باید با  
مرکب چموش نفس سرکش مقاومت ها نمایند تا او را فی الجمله رام کرده متحمل  
صبر بر آن فرمایند و با وجود این با جنود شیطان مجاهدت ها کنند که به عجب و ریا  
مبتلا نگردند و با وصف این، مراتب جزم به این که صبر خدا پسند به هم رسید و بعد  
از این چیزی سبب احباط آن نخواهد گردید، امری است در کمال اشکال بلکه شبیه به  
محال، پس با این همه حکایت ها صبر بر شدت های محنت ها که خلاف مقتضای  
نفس و هواست، امری است بسیار خطیر کما لا یخفی علی الخیر. / ۳۸ /

### تحقیق بالمقام حقیق

«صبر» در لغت به معنی حبس و نگاه داشتن است مطلقاً و در اصطلاح شرع عبارت  
است از حبس نفس بر چیزی که مکروه آن باشد به قصد تحصیل رضای خدا؛ چنانچه  
صاحب مجمع البحرین از بعضی اعلام نقل کرده [است].<sup>۲</sup> و نشان آن، منع باطن است از  
جزع و اضطراب بی فایده، و نگاه داشتن اعضای ظاهره است از حرکات غیر معتاده؛

۱. بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۸۰ و ۸۱.

۲. معانی الأخبار، ص ۲۶۰، ح ۱؛ عده الداعی، ص ۹۴؛ مشکاة الأنوار، ص ۲۴۱.

مثل زدن دست بر زانو و خراشیدن رو و گشودن موی در وقت وفات اطفال یا فوات مال، و مانند تَلَفُّظ به کلمات شکایت‌آمیز از خالق هر کس و هر چیز در اوان حلول محنت و زمان نزول بلیت.

و مروی است در کتاب معانی الأخبار که جناب رسول مختار - علیه و آله السلام باللیل والنهار - پرسید در حدیثی طویل تفسیر «صبر» را از حضرت جبرئیل علیه السلام؟ پس او در جواب گفت که: **يَصْبِرُ فِي الضَّرَاءِ كَمَا يَصْبِرُ فِي السَّرَّاءِ، وَفِي الْفَاقَةِ كَمَا يَصْبِرُ فِي الْفَنَاءِ، وَفِي الْبَلَاءِ كَمَا يَصْبِرُ فِي الْعَافِيَةِ، فَلَا يَشْكُو حَالَهُ عِنْدَ الْمَخْلُوقِ بَمَا يَصِيبُهُ مِنَ الْبَلَاءِ**<sup>۱</sup>، حاصل معنی این که: «صبر آن است که خود را نگاه دارد در وقتی که گرفتار شود به چیزی که به حسب ظاهر ضرر و نقصان او در آن است؛ چنانچه در حال سرور و خوشحالی شعار مردان است، و صبر کند در وقت شدت احتیاج مثل صبر در وقت بی‌نیازی و حصول کل ما یحتاج، و صبر کند در وقت بلا و سستی مانند صبر در زمان عافیت و تندرستی، پس از حال خود نزد خلائق شکایت نکند به سبب آنچه از بلا به او رسد».

بدان که مراد به مکروه نفس در این مقام اعم است از مشقت فعل طاعت و محنت ترک معصیت و ابتلا به نقصان مال یا جان و گرفتاری به فراق دوستان و فرزندان؛ چنانچه از تضاعیف آیات و روایات معلوم و در کتب معتبره احادیث مسطور و مرقوم است و چون این مقام گنجایش نقل تمام آن [را] ندارد، قلم صدق رقم، ترجمه بعضی آنها را بر لوحه عرضی می‌نگارد.

از آن جمله در کتاب «الإيمان والكفر» کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که: **الجنة محفوفة بالمكاره والصبر، فمن صبر على المكاره في الدنيا دخل الجنة، وجهنم محفوفة باللذات والشهوات، فمن أعطى نفسه لذتها وشهوتها دخل النار**<sup>۲</sup>، خلاصه معنی این که: «بهشت احاطه کرده شده است به اموری که مکروه نفس است و به صبر بر آنها، پس کسی که در این عاریت سرا متحمل صبر بر مکاره گردید، داخل می‌شود در بهشت جاوید».

۱. الکافی، ج ۲، ص ۸۹، ح ۷؛ مسکن النواد، ص ۴۶؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۳۰۹، ح ۲۰۶۰۰.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۸۹، ح ۷؛ مسکن النواد، ص ۴۶؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۳۰۹، ح ۲۰۶۰۰.

همانا مراد این است که مؤمن تا به مکاره دنیوی بر نخورد و تلخی صبر بر آنها را نچشید، داخل بهشت نشود؛ چنانچه هرگاه کسی خواهد که در مجلس یکی از اعالی ابناء زمان بار یابد، تا روی پاسبانان او را نبیند و چین جبین ایشان را بر خود هموار نکند، دسترسی به آن عالی شأن نخواهد یافت و پرتو توجّه آن منبع المکان بر ساحت آمالش نخواهد تافت.

و بعد از آن فرمود امام علیه السلام که: «جهنم احاطه کرده شده است به لذت های بی بقا و خواهش های نفس بی پروا، پس هر که داد به نفس شوم، مرغوب آن را در این مرز و بوم، داخل می شود در آتش دوزخ بعد از گرفتاری به عذاب دوزخ».

و هم در آن کتاب مروی است از حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله که: سیأتي على الناس زمان لا ينال الملك إلا بالقتل والتجبر، ولا الغنى إلا بالغصب والبخل، ولا المحبة إلا باستخراج الدين واتباع الهوى؛ فمن أدرك ذلك الزمان فصبر على الفقر / ۳۹ / وهو يقدر على الغنى، وصبر على البغضة وهو يقدر على [المحبة، وصبر على الذل وهو يقدر على] العزة، آتاه الله تعالى ثواب خمسين صديقاً ممن صدق بي.<sup>۱</sup> یعنی: «زود باشد که بر مردمان زمانی آید که میسر نشود پادشاهی مگر به کشتن به غیر حق و سرکشی از فرمان مالک الملک مطلق و یافت نشود مالدار و بی نیازی مگر به غصب حق مردمان و بخیلی کردن در حقوق شرعیّه ایشان و تحصیل نتواند شد دوستی زیردستان مگر به تحصیل مسائل دین به ظنّ و گمان و تابع شدن هوای خواهش ابناء زمان، پس کسی که به آن زمان رسد و صبر بر فقر کند و حال آن که بر تحصیل بی نیازی به وجهی که مذکور شد توانا باشد و بر دشمنی اهل آن زمان با او صبر کند بر حالی که تحصیل دوستی ایشان به دستور مسطور مقدورش باشد و صبر کند بر خواری ظاهری نزد اهل این جهان بر حالی که قادر باشد به وجه مذکور بر تحصیل عزّت نزد ایشان، می دهد او را خداوند وسیله جو ثواب پنجاه مؤمن به غایت راستگو از جمله مؤمنان اصحاب پیغمبر آخر الزمان - علیه و آله صلوات الرحمن -».

۱. الکافی، ج ۲، ص ۹۱، ح ۱۲؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۱۴۶، ح ۸ و ج ۷۱، ص ۷۵، ح ۹.

وایضاً در [همان] کتاب از جناب ولایت مآب حضرت ابی تراب علیه السلام مروی است که: الصبر صبران: صبر عند المصیبة حسن جمیل وأحسن من ذلك الصبر عند ما حرّم الله<sup>۱</sup> یعنی: «صبر بر دو قسم است: یکی صبری است نزد مصیبت به مال یا جان یا فقدان دوستان و فرزندان و این صبر خوب و پسندیده است، و بهتر از این صبر به اعتبار ثواب، صبر است نزد آنچه حرام کرده آن را حضرت رب الارباب؛ به این معنی که هرگاه بر حرامی توانایی، یابد و در آن وقت به خاطر رساند که حضرت واقف الاسرار در آن محل حاضر و بر آن عمل ناظر است، نفس شوم را از اقدام به آن باز دارد و طریق صبر و شکیبایی از آن را سپارد؛ چه در این مکان و زمان خواهد گردید مصداق کریمه ﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ﴾<sup>۲</sup>.

و صاحب مجمع البحرین گفته که: «فی الحدیث: الصبر صبران، صبر علی ما تکره و صبر علی ما تحب»<sup>۳</sup> و بعد از آن گفته که:

صبر اول، مقاومت و ایستادگی نفس است در مقابل مکروهاتی که وارد می شود بر آن و متأثر نشدن نفس است از آن و این را «سبعة صدر» یعنی گشاد خاطر می نامند و از اقسام شجاعت می دانند. و صبر دوم، ایستادگی نفس است در برابر خواهش خودش و این فضیلت، شمرده می شود از اقسام عفت. و بالجمله هر یک از این دو قسم نسبت به کافّة مکلفین منقسم است به سه قسم:

قسم اول: صبر جمعی که مقصود اصلی ایشان قرار است و ثبات در وقت حلول مکاره و مصیبات و توقّع تحسین است و ستایش از ارباب عقل و دانش، و صاحب این گونه صبر محروم است از کرامت و اجر، بلکه آنچه در مذمت اهل سمعه و ریاء در احادیث ائمه هدی علیهم السلام صادر شده، درباره او صادق [است] و حال او با حال صاحبان این رذیله بالمآل موافق است و مطابق.<sup>۴</sup>

۱. الکافی، ج ۲، ص ۹۰، ح ۱۱؛ من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۸۷، ح ۵۶۵؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۲۴۶، ح ۲۰۳۶۹.

۲. سورة الرحمن، آیه ۴۶.

۳. ر.ک: مشکاة الأنوار، ص ۲۴؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۲۳۸، ح ۲۰۳۷۶.

۴. مجمع البحرین، ج ۲، ص ۵۷۹ (صبر).

اما صاحب مسکن النواد گفته که :

با وجود شناخت صبر چنین، جزع و بی تابى بدتر است از این ؛ چه ، نفوس ناس میل به اخلاق معاشر و مخالط می دارند و بر تتبع اوضاع ظاهری یکدیگر همت می گمارند ، پس گاه شود که عمل ظاهری این شخص سبب صبر واقعی دیگری گردد و به این سبب آن دیگری منتفع شود ، هر چند که این شخص فایده نبرد.<sup>۱</sup> و هو کماتری .

دوم : صبر زهّاد و عبّاد و سالکان راه تقوا و سداد است / ۴۰ / که منظوری ندارند مگر تحصیل ثواب از جناب حضرت وهّاب و در شأن ایشان نازل شده : «إِنَّمَا يُؤَفِّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»<sup>۲</sup>.

سیم : صبر اصحاب عرفان و خلّص مؤمنان است ؛ چه بعضی ایشان بنا بر تصدیق این که افعال حضرت حکیم، مقرون است به صلاحی عظیم و نفعی عمیم و تصور این که ایشان را به کرامت خصوص آن بلا سرافراز و بین الاقران ممتاز فرموده اند ، لذّتی از مکروه ظاهری بر می دارند و طریق سجّادات شکر به قدم پیشانی می سپارند و این نوع را رضا می نامند و متصف به آن را مصداق کریمه «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ\* الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ\* أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»<sup>۳</sup> می دانند ؛ حاصل ترجمه - والله يعلم - این که : «بشارت بده - ای محمد - صبر کنندگان آن چنانی را که هرگاه مصیبتی در مال یا جان به ایشان رسد و خار اندوه و محتّی از مکاره این جهان به خاطرشان خلد گویند که : به درستی که ما مملوک خداییم و به درستی که ما سوی او تعالی بازگشت کنندگانیم . این جماعت صابران بر ایشان است صلوات از جانب پروردگار عالمیان و رحمت فراوان و ایشان اند راه یافتگان» ، و تتمّۀ توضیح کلمات این و تأویلی که برای آن مروی است ، در کتاب إكمال الدین مفصّلاً مذکور است ، در باب ششم کتاب فرح العزیز کمترین .

۱. ر. ک : مسکن النواد، ص ۳۹ - ۴۱.

۲. سورة زمر، آیه ۱۰.

۳. سورة بقره، آیات ۱۵۵ - ۱۵۷.

قوله: فی ما إِلَیکم التفویض

لفظ «فی ما» در معنی متعلق است به «سائلکم» و «أملکم» به عنوان تنازع و در معمول متنازع فیہ خلاف نیست در این که اِعمال هر یک از متنازعین در آن و اضمار برای دیگری جایز است، لیکن خلاف در این است که کدام راجع است؟ و کوفیون گویند که چون عامل اول اسبق است اِعمال آن الیق است و بصریون گویند که چون عامل ثانی اقرب است اِعمال آن انسب است.

و بالجمله «إِلَیکم» ظرف مستقر و خبر مبتدای مؤخر است که «التفویض» باشد و جمله، صلة «ما» است و عائد آن «فیہ» و مقدر است. و تفویض در لغت به معنی وا گذاشتن کار است به دیگری به این روش که او حاکم در آن باشد<sup>۱</sup> و هر نحو که صلاح او را در آن داند کند، چنانچه مؤمن آل فرعون بعد از آن که از ایشان بسیار ترسید، متکلم به این کلام گردید که: «وَأَفْوِضْ أُمُورِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ»<sup>۲</sup> یعنی: «وامی گذارم کار خود را به خدا تا آنچه را که درباره من اصلح داند کند: به درستی که الله تعالی به احوال بندگان و اوضاع ایشان بینا است».

و چون حذف فاعل مصدر قیاس است و بر طبق آن فاعل تفویض در این مقام مذکور نیست، اظهر این است که فاعل مقدر آن متکلم و «ما» در «ما إِلَیکم التفویض» عبارت است از مثال آنچه در زیارت جامعه کبیر که ابن بابویه در فقیه و شیخ طوسی در تهذیب روایت کرده اند از حضرت امام علی نقی علیه السلام و در کتب مزار مزبور است که: وَأَشْهَدُ اللَّهَ وَأَشْهَدُكُمْ أَنِّي مُؤْمِنٌ بِكُمْ وَبِمَا أَمْتَنُمْ بِهِ - تا قول امام که - مُحَقِّقٌ لِمَا حَقَّقْتُمْ، مُبْطِلٌ لِمَا أَبْطَلْتُمْ، مُطِيعٌ لَكُمْ، عَارِفٌ بِحَقِّكُمْ، مُقَرَّبٌ بِفَضْلِكُمْ، مُحْتَمِلٌ لِمَلِكُمْ، مُحْتَجِبٌ بِذِمَّتِكُمْ، مُعْتَرِفٌ بِكُمْ، مُؤْمِنٌ بِبَيِّأَتِكُمْ، مُصَدِّقٌ بِرَجْعَتِكُمْ، مُنْتَظِرٌ لِأَمْرِكُمْ، مُرْتَقِبٌ لِدَوْلَتِكُمْ، أَخَذَ بِقَوْلِكُمْ، حَامِلٌ بِأَمْرِكُمْ، مُسْتَجِيرٌ بِكُمْ، زَائِرٌ لَكُمْ، عَائِدٌ بِقُبُورِكُمْ، مُسْتَشْفِعٌ إِلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - بِكُمْ، وَمُنْتَزِعٌ بِكُمْ إِلَيْهِ، وَمُقَدِّمٌكُمْ أَمَامَ طَلِبَتِي وَحَوَائِجِي وَإِرَادَتِي فِي كُلِّ أَحْوَالِي وَأُمُورِي، مُؤْمِنٌ بِسِرِّكُمْ وَعَلَانِيَتِكُمْ، وَشَاهِدٌكُمْ وَغَائِبِكُمْ، وَأَوَّلُكُمْ وَآخِرُكُمْ، / ۴۱ / وَمَفْوضٌ فِي ذَلِكَ كُلِّهِ إِلَيْكُمْ، وَمُسَلِّمٌ فِيهِ مَعَكُمْ،

۱. رک: العین، ج ۷، ص ۶۴؛ لسان العرب، ج ۷، ص ۲۱۰؛ مجمع البحرین، ج ۴، ص ۲۲۳ (فوض).

۲. سورة غافر، آیه ۲۴.

و قلبی لکم مسلم...<sup>۱</sup> الخ.

پس مراد این است که من سائل و آلمم در وا گذاشتن کارهای خودم به شما، به این معنی که چون اعتمادی به اعمال خود ندارم و اعتقاد به این دارم که هر چه شما می‌کنید البته علم به خوبی آن دارید، لهذا تصحیح عقاید و تسدید اعمال خود را به شما وامی‌گذارم و استدعا به شفاعت از شما دارم؛ به امید این که سؤال من رد نشود و مأمول من به حصول موصول گردد و ممکن است که فاعلِ مقدّر، جناب حق تعالی و مراد این باشد که آرزو مندم در خیرهایی که خدا وا گذاشته به شما و در این وقت توضیح مقام موقوف است بر تحقیق معانی تفویض خدا و تمییز اقسام حقّه و باطله آنها و ملاحظه این که کدام انطباق است به این مقام؟

پس می‌گوییم که تفویض الهی در عرف متکلمین اطلاق شده بر چند معنی:  
یکی قدرت دادن الله تعالی بنده را بر فعلی مثلاً به حیثیتی که بیرون رود از حیطة قدرت او تعالی تأثیر در آن فعل در وقت آن اقدار. و این معنی قدر مشترک است میان دو اقدار که معتزله مدّعی آنهایند:

اول: اقدار الله تعالی بنده را بر فعلی به حیثیتی که در مقدورات الهی خیری نباشد که اگر آن را به عمل آورد بنده به اختیار خود، ترک کند آنچه را که اختیار کرده و مرتکب خلاف مختار خود گردد، پس باید التزام کنند این را که الله تعالی کافر را مثلاً آن قدر قدرت بر کفر داده که مقدور الهی نیست این که کاری کند که کافر به اختیار خود ترک کفر و اختیار ایمان نماید.

دویم: اقدار الله تعالی بنده را در وقتی بر این که فعلی را بعد از آن به اندک زمانی کند، پس لازم است بر ایشان که التزام کنند این را که الله تعالی در وقت فعل عبد قادر نیست بر این که کاری کند که بنده به اختیار خود ترک آن فعل نموده مرتکب خلاف آن شود.

و در مقابل این‌ها باید جبریه که عبارت است از اشاعره و ایشان نیز دو صنف‌اند:

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳، ح ۳۱۲۳؛ التهذیب، ج ۶، ص ۹۹، ح ۱؛ عیون الأخبار، ج ۲، ص ۲۱۵؛ ۰۰ البلد الامین، ص ۳۰۰.

یکی جمعی که توهم کرده‌اند که افعال بندگان به تأثیر جناب الهی است و فرقی میانه حرکت ماشی و مرتعش نیست.

و دیگری جمعی که به قدرت کاسبه قائل شده‌اند، می‌گویند که هر چند افعال عباد به ایجاد الهی و تأثیر اوست، اما فرق میان حرکت ماشی و مرتعش هست؛ به این که ماشی چون داعی بر فعل مشی دارد و نفع آن را می‌داند نسبت به مشی حالتی دارد که اگر جناب الهی آن حرکات را بر اعضای او جاری نسازد، خودش جاری می‌سازد، اما چون قدرت الهی قاهره است، تأثیر در حرکات اعضا از آن صادر می‌شود و مرتعش چون علم به نفع حرکت ارتعاشیه ندارد، قدرت کاسبه را نیز ندارد. و این مضمون در احادیث بسیار مروی است که: لا جبر ولا تفویض، ولكن أمرین أمرین.<sup>۱</sup>

و در تحقیق جزئیات معنی «بین الأمرین» اقوال بسیار است و حق این است که حرکت ماشی مثلاً به تأثیر قدرت ضعیفه خودش به عمل می‌آید و مع ذلک کل افعال عباد منوط است به مشیت و اراده و قدر و قضا و اذن و کتاب و اجل بر وجهی که جبری لازم نمی‌آید و بیان این مجمل در حاشیه عدّه و شرحین استاد مدرّس رحمته الله مفصل شده، پس الله تعالی در وقت فعل نیز قادر است بر احداث مانع عقلی یا علمی مثلاً برای عبد به نحوی که آن عبد به اختیار خود دست از آن فعل بردارد و خلاف آن را به جا آورد.

و دیگری واگذاشتن الله تعالی [است] تعیین احکام مکلفیه را به رأی و صوابدید / ۴۲ / مجتهدان؛ چنانچه مصوّبه این طایفه قائل‌اند به آن؛ چه طریقه ایشان این است که جناب الهی را در هر مسئله، حکمی مخصوص و حدّی معین نیست، بلکه هر مجتهدی هر چه را که به رأی و ظنّ خود خوب داند در باره او و مقلّدین او همان حکم الهی است. پس اگر در خصوص واقعه‌ای پنج مجتهد مثلاً اجتهاد کنند و هر کدام یکی از احکام خمسّه مشهوره را حسن دانند، همه آنها صواب و مستحسن است نزد رب الارباب. در مقابل ایشان‌اند مخطئه که اسناد خطا به مجتهد می‌کنند؛ بنا بر این که

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۶۰، ح ۱۳؛ التوحید، ص ۲۰۶ و ۳۶۲؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۱۴ و ۴۵۱؛ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۳۸؛ عدّه الداعی، ص ۳۲۵.

می‌گویند که حق تعالی را در هر واقعه‌ای حکمی معین و حدی مبین هست و علم به کل آنها مخصوص حجج معصومین علیهم‌السلام است و به رأی مجتهد، بعد از بذل و سعی، ظنی حاصل می‌شود به این که آن حکم چیست؛ پس اگر در ظن خود مصیب باشد، مثاب است به دو اجر و اگر مخطیء و غلطکار باشد، مثاب است به یک اجر.

و حق در این مقام نیز «أمر بین الأمرین» است؛ به این معنی که الله تعالی را در هر واقعه‌ای حکمی خاص و حدی مخصوص هست که علم به کل آنها محفوظ است نزد ائمه علیهم‌السلام؛ اما اجتهاد جایز نیست در نفس احکام دین، بلکه واجب است در آنها عمل به اخبار متواتره یا اخبار آحاد محفوظه به قرائن صحت و سداد، به دستوری که مسطور است در مجلد ثانی حاشیه‌ء عده‌ء استاد رحمته‌الله.<sup>۱</sup>

و دیگری آنچه شارح موافق نقل کرده؛ چه بعد از تقسیم فرق شیعه به غلات و زیدیه و امامیه، از جمله غلات، مفوضه را شمرده و گفته که:

ایشان گویند که الله تعالی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را خلق نمود و خلق دنیا را به او مفوض فرمود، پس محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خلق کرد دنیا و مافیها را، و بعضی از ایشان گویند که این تفویض به حضرت علی علیه‌السلام شد!<sup>۲</sup> انتهی.

و دیگری آنچه صاحب تبصرة العوام گفته که:

مفوضه دعوی کنند که خدای تعالی امور عالم را تفویض کرده به رسول و امامان علیهم‌السلام و ایشان آمر و ناهی و حاکم‌اند در جمله امور شرعیه. و قومی دیگر از ایشان گفتند که: «تفویض خلق و احیاء و اماتة به ایشان کرد و رسول و امامان مستحق عبادت‌اند» و ایشان را نام‌ها نهند به اسماء خدای تعالی. انتهی.

و چون بطلان هر یک از این اقسام تفویض به ادله عقلیه و نقلیه در مظان خود ثابت شده و مع ذلک ظواهر احادیث بسیار، صریح است در این که حق تعالی تفویض بعضی امور به حجج خود علیهم‌السلام کرده، لهذا [علماء در] شرح این احادیث به جهت دفع منافات، افادات دارند؛ صاحب مجمع البحرین گفته:

۱. حاشیه عده الاصول. ملا خلیل قزوینی.

۲. شرح الموافقات، ج ۸، ص ۳۸۴.

قوله تعالى : «وَأَفْوِضْ أُمُورِي إِلَى اللَّهِ» أي أُرْزُهُ إِلَيْهِ.

ومنه الدعاء : فَوَضْتُ أُمُورِي إِلَيْكَ : أي رددته إليك ، وجعلتك الحاكم فيه .

ومنه قوله ﷺ : فَوَضَّ اللَّهُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ أُمُورَ دِينِهِ ، ولم يَفْوِضْ إِلَيْهِ تَعْدِي حدوده.<sup>۱</sup>

و ظاهر این کلمات این است که مراد به تفویض ، حاکم کردن باشد ، پس تفویض حق تعالی امر دین را به حضرت پیغمبر با عدم تفویض او تعالی تعدی حدود را از آن سرور به این معنی است که الله تعالی پیغمبر ﷺ را حاکم در شریعات نموده که موافق آنچه حق تعالی مقرر فرموده ، پیغمبر آن را در میان رعیت حکم کند ، نظیر این که حُکام هر زمان مأمورند به اجرای احکام پادشاهان و جایز نیست برای ایشان تجاوز از آن بدون اذن پادشاهان .

و استاد ﷺ در شرح صافی «باب التفویض إلى رسول الله ﷺ وإلى الأئمة ﷺ في أمر الدين»<sup>۲</sup> از ابواب کتاب الحجّه کافی گفته که :

التفویض : وا گذاشتن کاری به کسی . و مراد ، این جا قدر مشترک میان سه وا گذاشتن [است] :

اول : وا گذاشتن استنباط بعضی مدلولات قرآن .

دوم : وا گذاشتن / ۴۳ / اظهار بعضی مدلولات قرآن .

سیوم : وا گذاشتن حکم به دلالت بعضی الفاظ قرآن بر مستعمل فيه آنها .

بیان این آن که در این مقام سه تفویض است که ظاهر می شود در سه تقسیم :

تقسیم اول : این که مدلولات قرآن دو قسم است : اول : مزبور است و آن عبارت از مدلولات مطابقیه و تضمّنیه است که مستعمل فيه الفاظ قرآن است و علم این قسم حاصل است برای رسول به تعلیم جبرئیل و برای اوصیا به تعلیم رسول ، پس به ایشان وا گذاشته نشده . دوم : مستنبط است از مزبور در شبهای قدر و مانند آنها و آن عبارت از مدلولاتی است که خارج از مدلولات مطابقیه و تضمّنیه است

۱. مجمع البحرین ، ج ۳ ، ص ۴۳۷ (فوض).

۲. الکافی ، ج ۱ ، ص ۲۶۵ .

و علم به بعض این قسم حاصل نیست برای رسول و ائمه علیهم السلام مگر در وقت حاجت و حضور قضیه که باعث احتیاج به آن شود در شب قدر و مانند آن استنباط شود و علم این قسم وا گذاشته شده به استنباط رسول و ائمه علیهم السلام.

تقسیم دوم: این که بیان مدلولات دو قسم است:

اول: بیان مزبور است و آنچه مانند مزبور است در حاجت خلاق به آن مثل تعیین قدر زکات و مانند آن و این قسم به کسی وا گذاشته نشده چنانچه گفته در سوره قیامت ﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيِّنَاتٍ﴾<sup>۱</sup> و در سوره آل عمران ﴿بِمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَلْكِتَبَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَذَرُسُونَ﴾<sup>۲</sup>. دوم: بیان غیر مزبور است و غیر محتاج الیه و این قسم وا گذاشته شده به اختیار رسول و ائمه علیهم السلام؛ چنانچه گذشت در حدیث سیم باب هجدهم که: ذلک الی، إن شئت أخیرتکم، وإن شئت لم أخیرکم<sup>۳</sup>، و در حدیث سیوم باب بیستم: بإسناده عن الوشاء، قال: سألت الرضا علیه السلام، فقلت: جعلت فداک ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾<sup>۴</sup> فقال: نحن أهل الذکر، ونحن المسؤولون، ونحن السائلون. قال: نعم، قلت: حقاً علينا أن نسألكم؟ قال: نعم. قلت: حقاً علیکم أن تجیبونا؟ قال: لا ذلک إلینا، إن شئنا فعلنا، وإن شئنا لم نفعل؛ أما تسمع قول الله تبارک وتعالی: ﴿هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾<sup>۵</sup>.

تقسیم سیوم: این که مستعمل فیہ الفاظ قرآن دو قسم است: اول: آنچه صریح است و این به کسی وا گذاشته نشده، بلکه علم آن را الله تعالی خود به ذهن هر کس انداخته. دوم: آنچه ظاهر است و علم به آن موقوف است بر احاطه به جمیع قرائن و علم به انتفاء قرائن صارفه و این قسم علم مخصوص رسول و ائمه است و حکم در این قسم به ایشان وا گذاشته شده: به این معنی که کسی از رعیت را جایز

۱. سوره قیامت، آیه ۱۹.

۲. سوره آل عمران، آیه ۷۹.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۲۰۷، ح ۳.

۴. سوره نحل، آیه ۴۳؛ سوره انبیاء، آیه ۷.

۵. سوره ص، آیه ۳۹.

۶. الکافی، ج ۱، ص ۲۱۰، ح ۳؛ تأویل الآیات، ص ۲۵۹؛ وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۶۴، ح ۳۳۲۱۰.

نیست حکم در آن از روی ظن؛ چنانچه می‌آید در حدیث هشتم این باب که: قال أبو عبد الله علیه السلام: لا والله، ما فوّض الله إلى أحد من خلقه إلا إلى رسول الله صلی الله علیه و آله وإلى الأئمة: قال علیه السلام: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ بِالْحَقِّ لِيُخَكِّمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرْزَاكَ اللَّهُ»<sup>۱</sup> و «هي جارية في الأوصياء عليهم السلام»<sup>۲</sup>، «في» در «في أمر الدين»<sup>۳</sup> برای ظرفیت و اشارت است به این که آنچه واگذاشته بعضی، کار دین است که داخل در مجموع است؛ چنانچه بیان شد در این سه تقسیم، انتهى.

و حدیث چهارم این باب مشتمل است بر این که عدد رکعات نمازهای فرائض یومیه اولاً ده بود و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله هفت رکعت دیگر - بر وجهی که معلوم است - واجب نمود و سی و چهار رکعت دیگر اضافه بر آنها به عنوان استحباب افزود. و روزه مفروضه، منحصر در روزه ماه رمضان بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله روزه شعبان و روزه سه روز هر ماه را مستحب نمود و امثال این احکام که حکیم علام، امضای فرمان پیغمبر صلی الله علیه و آله در آنها فرمود<sup>۴</sup>.

و فاضل مازندرانی - اصلح الله حاله - در ذیل این حدیث گفته که:

تفویض، چند / ۴۴ / معنی دارد که بعضی از آنها باطل و بعضی صحیح است. اما تفویض صحیح، پس آن چند قسم است:

یکی: تفویض کار رعیت به حجج معصومین علیهم السلام به این معنی که واجب کرده جناب خداوند که رعیت اطاعت ایشان در کل اوامر و نواهی نماید؛ خواه وجه صحت آن را دانند و خواه نه، پس واجب است بر رعیت گرویدن و گردن نهادن به این که اطاعت آن حجج معصومین از قبیل اطاعت رب العالمین است.

و دیگری تفویض قول به آنچه اصلح است نسبت به حال آن حجت یا به حال رعیت، هر چند که حکم واقعی خلاف آن باشد؛ چنانچه در صورت تقیه امام علیه السلام حکمی فرماید هر چند این حکم نیز قسمی از حکم الهی است اگر منوط باشد به

۱. سورة نساء، آیه ۱۰۵.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۶۷، ح ۸؛ الاختصاص، ص ۳۳۱؛ بصائر الدرجات، ص ۳۸۶، ح ۱۲.

۳. مراد، «باب التفویض إلى رسول الله صلی الله علیه و آله وإلى الأئمة عليهم السلام في أمر الدين» از ابواب کتاب الحجّه الکافی است.

۴. الکافی، ج ۱، ص ۲۶۶، ح ۴.

عدم امکان حکم واقعی به سبب آزاری که بر آن مترتب شود.

و دیگری تفویض احکام و افعال است به این روش که آن حجت اثبات کند آنچه را که حسن داند و رد کند آنچه را که قبیح ببیند، پس الله تعالی تخیر اثبات و رد او کند.

و دیگری تفویض اراده است؛ به این روش که اراده کند حجت زمان چیزی را که حسن شمارد و اراده نکند چیزی را که قبیح پندارد، پس الله تعالی اختیار مراد او نماید.

و این اقسام منافات ندارد با کریمه «وَمَا يَنْطَلِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»<sup>۱</sup>؛ به جهت این که هر یک از این ها ثابت شده بر رعیت به وحی، لیکن این قدر هست که حضرت پیغمبر ﷺ اولاً اراده کرد و ثانیاً موافق مراد او جبرئیل علیه السلام وحی آورد، همچنان که تغییر قبله را طلبید و جبرئیل علیه السلام او را از بیت المقدس متوجه خانه کعبه گردانید و دو رکعت در رباعیات و یک رکعت در مغرب عزم نمود و برای الزام آن حق تعالی وحی نازل فرمود.

و بعد از معرفت این مقدمات، آسان است حلّ روایات دالّه بر این که تفویض کرد الله تعالی امور دین را بر حجج معصومین علیهم السلام.

و اما تفویض باطل، پس تفویض ایجاد و خلق و رزق و میرانیدن و زنده گردانیدن است، چنانچه جمعی از غلات توهم کرده اند؛ و دلالت می کند بر بطلان آن حدیثی که مروی است از حضرت امام رضا علیه السلام که: اللَّهُمَّ مَنْ زَعَمَ أَنَّ أَرْبَابَ فَنَحْنِ مِنْهُ بُرَاءٌ، وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ إِلَيْنَا الْخَلْقُ وَعَلَيْنَا الرِّزْقُ فَفَنَحْنُ مِنْهُ بُرَاءٌ كَمَا بُرِئَ عَنِ النَّصَارَى<sup>۲</sup>، یعنی: «خدایا! هر کس گمان کند که ما ائمه هدا پروردگار خلاقیم، به این معنی که ایجاد و ابقاء و افناء ایشان ما می کنیم، ما از او بیزاریم. و هر کس گمان کند که کار خلاق مفعول سوی ما است، به این معنی که حق تعالی دخلی در امور ایشان ندارد، بلکه تدبیر کارهای ایشان به دست ماست و روزی ایشان بر ماست، پس ما از او بیزاریم چنانچه عیسی بن مریم بیزار بود از نصارا»

۱. سوره نجم، آیات ۳-۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۳۴۳.

در وقتی که دیدند که او کور مادرزاد را بینا و مرده را در سلک احیاء کرد، پس شیطان ایشان را بازی داد و قول به الوهیت او را برگردن ایشان نهاد.

و ایضاً از زراره مروی است که به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که: مردی از اولاد عبد المطلب بن سبا قائل است به تفویض؟ امام علیه السلام فرمود که: چه چیز است تفویض، یعنی: مرادش از تفویض چه معنی است؟ گفتم: این است که: الله تعالی خلق کرد حضرت محمد و علی علیهما السلام را، بعد از آن وا گذاشت به ایشان کار انام را، پس ایشان خلق کردند و روزی دادند و زنده کردند و میرانیدند. امام علیه السلام فرمود که: کذب عدو الله! / ۴۵ / إذا رجعت إليه فاقرا عليه الآية التي في سورة الرعد: «أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ، فَتَشَبَّهُهُ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَحِيدُ الْقَهَّارُ»<sup>۱</sup>، یعنی: «دروغ گفت آن دشمن خدا که قائل گشت به تفویض او تعالی این قسم امور را سوی محمد و علی علیهما السلام! وقتی که برخوردی به او، این آیت سوره رعد را بخوان بر او».

و اشهر و اظهر این است که «ام» در صدر این آیت، منقطعه و به تقدیر همزه استفهام انکاری است و ترجمه اش - والله يعلم - این است که: «چنین نیست که آن شرکایی که مشرکان قرار داده اند برای خدا مساوی باشند با او تعالی که خلق را ایجاد کرده باشند مثل ایجاد خدا، با این که متشابه شود خلق خدا و خلق شرکاء بدین مشرکین و ندانند که کدام است خلق شرکاء و خلق حضرت رب العالمین و نگویند که چون حق تعالی خالق اشیاء و به آن جهت مستحق عبادت است، همچنین خدایان ایشان نیز خالق و مستحق عبادت اند؛ چه ایشان فرا گرفته اند شرکاء عاجزی که قادر نیستند بر آنچه خدا بر آن قادر است. بنا بر این، عدم استحقاق این شرکاء عبادت را نزد عقلا ظاهر است. بگو - ای محمد صلی الله علیه و آله - که خداست خالق هر چیز و اوست یگانه در الوهیت و غالب در همه اشیاء و نافذ الامر بر آنها».

راوی گفت که: سوی آن مرد رفتم و آنچه حضرت صادق علیه السلام فرموده بود به او

۱. سوره رعد، آیه ۱۶.

۲. رک: بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۳۴۳.

گفتم پس گویا که بر دهانش سنگی لقمه وار انداختم یا راوی گفت که او را لال ساختم<sup>۱</sup> - انتهی مضمونا -.

و فقیر گوید که همانا مراد امام علیه السلام در حدیث اخیر این است که چون این آیت وافی هدایت صریح است در این که «کُلُّ شَیْءٍ» مخلوق خداست و این کلام از جمله قرآن معجز نظام و منزل است بر محمد صلی الله علیه و آله، پس چون تواند بود که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام خالق بعضی اشیاء باشند چنانچه مفوضه توهم کرده اند و مع هذا حق تعالی امر کند محمد صلی الله علیه و آله را به این روش که «قُلِ اَللّٰهُ خَلِیْقُ کُلِّ شَیْءٍ؟»

اگر گویند: ظاهر عموم «خَلِیْقُ کُلِّ شَیْءٍ» مفید این است که کل افعال عباد نیز به ایجاد الهی مخلوق باشند - چنانچه قبل از این گذشت که اشاعره توهم کرده اند - پس بنا بر این، عبده اصنام را می رسد که گویند که: «خدایا! عبادت بت ها را تو در ما ایجاد نمودی، پس چرا ما را الحال گرفتار عقاب فرمودی؟» گوئیم که این ایراد بر اشاعره - اما نزد فرقه محققه - محلّ کلام است؛ به اعتبار این که چون امام علیه السلام این را در ردّ مفوضه، مذکور ساخت، معلوم می شود که مراد از «کُلِّ شَیْءٍ» نوعی از افعال است که ایشان مدعی صدور آنها از مخلوق بودند، مثل احیاء و اماتة و رزق و امثال آنها مانند خلق ارضین و سماوات و عبادات و نباتات و حیوانات و سایر جواهر و اعراض موجوده در خارج. پس مثل حرکت و سکون و اکل و شرب و امثال آنها که به مقتضای عقل و نقل صادر از عباد است، خارج از این مفاد است.

بلی عموم «کُلِّ شَیْءٍ» چون شامل موجودات خارجیّه بأسرها است، دلیل می شود بر این که صفات ذات اقدس - تعالی شأنه - وجود خارجی ندارند و اشاعره غلط کرده اند در قول به این که وجود و علم و قدرت و امثالها از صفات ازلیه در خارج موجود قائم اند به ذات خدای عزّ و جلّ، نظیر حرارت در نار و حلاوت در غسل؛ چه اگر خیال اشاعره درست باشد، موجد آنها یا خداست یا غیر او تعالی، و ثانی به عموم آیت باطل و اوّل مستلزم تسلسل است.

اگر گویند: «عموم» الله خالق كل شيء، با کریمه «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»<sup>۱</sup> منافی است؛ چه مدلول آیت ثانیه این است که خالقین، غیر / ۴۶ / خدا می باشند و مطابق آن است حکایت عیسی علیه السلام که «أَنْتَى أَخْلَقْتُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ»<sup>۲</sup> و امثال آنها، گوئیم: «خلق» در اصل لغت به معنی تدبیر و جود چیزی است و آن اعم است از تکوین و ایجاد آن و از تکوین و ایجاد خیری که دخل داشته باشد در وجود آن؛ چنانچه در کتب لغت مذکور است که عرب می گوید: «أنا إذا خلقت الأديم فديته، لا كمن يخلق ولا يفري»<sup>۳</sup>، یعنی: «هرگاه تدبیر بریدن پوست کنم به اندازه گرفتن برای کفش مثلاً، قطع می کنم آن را به این معنی که اول مرتبه اندازه را بر وضعی می اندازم که کمال صرفه در آن هست، نه مثل کسی که اندازه افکند و چون باید که بهتر از آن اندازه می باشد، آن را بر هم زند و بر طبق آن قطع نکند تا بهتر از آن وضعی تحصیل شود».

پس بنا بر این گفته اند که مراد از «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»، «احسن المدبرین» است؛ و جهت احسنیت جناب الهی به حسب تدبیر این است که تدبیرات او تعالی با این که مقرون است به علم به صلاح نفس الامری، موقوف نیست بر اذن دیگری، به خلاف تدبیرات عباد که مقرون است به غفلت از اسرار مبدأ و معاد، و ترتب آثار بر آنها موقوف است به اذن خالق عباد و بلاد؛ کما لا يخفى على أولي الرشاد. و خلق عیسی علیه السلام نیز خلق تدبیر بود و لهذا فرمود: «فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ»<sup>۴</sup>.

و ظاهر بعضی اخبار این است که «اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ» نیز محمول است بر این معنی و لهذا وارد شده که افعال عباد نیز مخلوق جناب الهی است؛ اما به خلق تقدیری، نه به خلق تکوینی.

و موافق این است آنچه از ائمه علیهم السلام مروی است که: لا يكون شيء في الأرض ولا في

۱. سورة مؤمنون، آیه ۱۴.

۲. سورة آل عمران، آیه ۴۹.

۳. ر.ک: الصراح، ج ۴، ص ۱۴۷۰؛ لسان العرب، ج ۱۰، ص ۸۵؛ مجمع البحرين، ج ۵، ص ۱۵۷ (خلق).

۴. سورة آل عمران، آیه ۴۹.

السماء إلا بسبعة: بمشيئة وإرادة وقدر وقضاء وإذن وكتاب وأجل، فمن زعم أنه يقدر على نقض واحدة فقد كفر. و تفصیل این اجمال بر وجهی وافی ظاهر می شود از حاشیه عدّه و شرحین استاد<sup>۱</sup> بر کافی.

### قوله: وعليكم التعويض

مراد به تعویض - به عین سفعص و ضاد ضظغ - دادن عوض و بدل چیزی است که گرفته شده باشد و در این مقام اشارت است به این که زوّار اخلاص شعار، هرگاه به مقتضای مضمون «مفوّض في ذلك كله إليكم» که در شرح فقره سابقه بیان شد، زمام مهامّ معاش و معاد خود را به کف کفایت ائمه عالی نژاد خود واگذارند، امید تمام دارند به این که ایشان نیز<sup>۲</sup> به مقتضای این که خانواده کرم و مروّت و مأمورند به ضیافت و اجارت، در عوض آن تعویض، تفقّد حال زوّار خود نموده، انجام آن مهام را از جناب اقدس الهی کما ینبغی مسئلت نمایند و شک نیست که اگر این امید، به حصول، موصول شود، کل آرزوها به عنایت الله تعالی مبذول می گردد.

### قوله: فبكم يُجبرُ المهیض

باء در «بکم» برای سببیت و استعانت می تواند بود و علی التقدیرین به معنی بموالاتکم و ببرکتکم و امثال آنهاست.

یجبر - به جیم و باء ابجد و راء قرشت - مضارع باب نصر مأخوذ است از جبر به معنی اصلاح کردن شکست استخوان و امثال آن و از این قبیل است: «جبر الله وهنکم» یعنی «خدا اصلاح کند سستی شما را» و بنا بر این، متعدی است و گاهی لازم نیز مستعمل می شود علی ما فی مجمع البحرین. و در ما نحن فیه مشهور، صیغه مجهول است و معلوم نیز می تواند بود و بر هر تقدیر «المهیض» مرفوع و بنا بر اوّل نایب فاعل و بنا بر ثانی فاعل است.

المهیض - به فتح میم و ضاد ضظغ - اسم مفعول اجوف باب ضرب، مأخوذ است

۱. مراد الصافی فی شرح الکافی و الشافی فی شرح الکافی از ملا خلیل قزوینی است.

از هیض - به فتح هاء - به معنی شکستن / ۴۷ / بعد از اصلاح شدن شکست سابق و دردی که بر دردی دیگر وارد شود علی ما فی مجمع البحرین و الغریبین.<sup>۱</sup>  
و بالجمله مراد این است که: به یمن وجود شما یا دوستی شما اهل بیت، اصلاح می شود شکست هایی که در احوال و افعال کثیر الاختلال دوستان شما، بلکه در جمیع اهل دنیا و عقبا، به هم می رسد.

### قوله: و یُشْفَى المریض

مراد به «مریض» [در] این جا، گرفتار امراض نفسانی مثل جهل و حسد و کینه و گرفتار آزار جسمانی مثل تب و صداع و درد سینه می تواند بود.  
و بنا بر اول: اشارت است به آنچه در «باب نادر جامع فی فضل الإمام ﷺ و صفاته» از کتاب الحجّة کافی در حدیثی طویل از حضرت صادق ﷺ مروی است که: فقام بالعدل عند تحیر أهل الجهل، و تحیر<sup>۲</sup> أهل الجدل؛ بالنور الساطع، والشفاء النافع، بالحقّ الأبلغ، والبيان [اللائح] من کلّ مخرج... الحدیث<sup>۳</sup>. تحیر در اول - باراء قرشت - به معنی حیران شدن و در ثانی - بازاء هوز - به معنی دور شدن از چیزی است و ترجمه حدیث علی ما أفاده الأستاذ ﷺ این است که: «پس واداشت امام، میزان عدل را در میان خلائق که محکّمات قرآن باشد، نزد حیرت اهل جهالت که آیا عمل به این محکّمات چون میسر شود؟ و نزد مکابره سخت رویان که تخصیص و تأویل محکّمات می کنند؛ این داشتن به سبب روشنی، بالا گرفته است و شفا از دردهای جهل ها که نافع است و آن به سبب قول حقّی است که عیان است حقیقت آن و بیان طریق، به دور است از شبهه های مخالفان». و بنا بر ثانی: اشارت است به امثال آنچه در کتاب عیون الأخبار یاسناده مروی است از یقطینی، گفت: شنیدم هشام عباسی را که می گفت: داخل شدم بر حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا ﷺ و من اراده داشتم که سؤال کنم از او تعویذی برای این که درد سرم رفع شود و این را که دو جامه از جامه های احرامی خود را به من بخشد. چون

۱. ر. ک: العین، ج ۴، ص ۶۹؛ لسان العرب، ج ۷، ص ۲۴۹؛ مجمع البحرین، ج ۴، ص ۲۳۳ (هیض).

۲. بحار الأنوار: تحبیر.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۲۰۳، ح ۲؛ الفیة، نعمانی، ص ۲۲۴، ح ۷؛ بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۱۵۰، ح ۲۶.

به خدمت آن حضرت رسیدم مسائلی چند که داشتم پرسیدم و این دو حاجت خود را فراموش کردم. چون برخاستم که بیرون روم و خواستم که وداع کنم، آن حضرت علیه السلام فرمود که: بنشین. پس در خدمت آن حضرت علیه السلام نشستم، پس دست مبارک خود را بر سر من گذاشت و تعویذ درد سر من نمود. بعد از آن، دو جامه از جامه های احرامی خود را طلبید و به من عطا فرمود و گفت که: احرام در آنها به جای آر<sup>۱</sup>.

و ایضاً در همان کتاب یاسناده مروی است از محمد بن فضیل گفت: فرود آمدم در بطن میز - به کسر میم و شد راء قرشت - و آن رودخانه ای است در یک منزلی مکه معظمه از طرف شام - علی ما فی مجمع البحرین<sup>۲</sup> - پس آزار عرق مدینی عارض شد مرا در پهلوی و در پا. و عرق مدینی - به اثبات یاء حطی میان دال و نون و بعضی به اسقاط آن هم نقل کرده اند - رشته ای است که اکثر اوقات از پای بیرون می آید. راوی گفت که در مدینه طیبه به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام رسید. آن حضرت علیه السلام فرمود که: چه حالت است مرا که رنجور و دردمند می بینم تو را؟ پس عرض حال خود کردم. پس امام علیه السلام اشارت کرد به آنچه در پهلوی من در زیر بغل من بود و سخنی فرمود و آب دهان مبارک خود را بدان انداخت و گفت: بعد از این آزار بر تو نیست. اما نظر کرد در آنچه در پای من بود و فرمود که: امام محمد باقر علیه السلام می فرمود که کسی از شیعه ماکه به بلایی مبتلا شود و صبر بر آن کند، خدای تعالی اجر هزار شهید برای او نویسد. پس با خود / ۴۸ / گفتم که این کوفت در پای من بر طرف نمی شود. هیشم که راوی این خبر است گفت که: محمد بن فضیل می لنگید تا وقتی که به دار بقا روانه گردید<sup>۳</sup>.

و غریب تر از این ها خبری است که صاحب بحار الآثار [از] کتاب النجوم<sup>۴</sup> به سندی که مذکور کرده تا مفید بن جنید شامی روایت کرده که مفید گوید: داخل شدم بر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام و عرض کردم که مردم درباره تو سخن ها می گویند و

۱. عیون الأخبار، ج ۲، ص ۱۵۳؛ بحار الآثار، ج ۴۹، ص ۴۰، ح ۲۸.

۲. مجمع البحرین، ج ۳، ص ۴۸۱ (مرر).

۳. عیون الأخبار، ج ۲، ص ۲۱؛ بحار الآثار، ج ۴۹، ص ۴۲، ح ۳۱.

۴. در بحار الآثار این کتاب به سید علی بن طاووس نسبت داده شده است.

چیزهای عجیب به تو نسبت می دهند! پس اگر مصلحت دانی، چیز غریبی به من می نمای که من آن را از تو نقل کنم. آن حضرت فرمود که: چه چیز می خواهی؟ گفتم که: می خواهم پدرم و مادرم زنده شوند. آن حضرت فرمود که: به منزل خود برو؛ چه من ایشان را زنده کردم. پس به منزل خود رفتم و قسم به خدا که ایشان را در خانه زنده دیدم. پس ده روز زنده بودند و بعد از آن حق تعالی ایشان را می راند.<sup>۱</sup>

### قوله: وما تزاد الأرحام وما تفيض

اقتباس است از آیت سورة رعد و عکس ترتیب آیه برای رعایت فواصل این زیارت نامه است و اصل آیت چنین است که: «أَلَلَّهُ يَغْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ»<sup>۲</sup> «ما» در مواضع ثلاثه، مصدریه و موصوله می تواند بود و «تغیض» را بر متعدی و لازم حمل می توان نمود. اما «ازداد» از باب افتعال و لازم است. «الغیض» فرو برون آب در زمین و فرو رفتن و کم شدن آن؛ صاحب مجمع البحرین گفته:

غاض الماء يغيض [غیضاً] من باب سار، [ومغاضاً] أي قلّ ونضب في الأرض، [وانغاض مثله]، وغیض الماء: فعل به ذلك.<sup>۳</sup>

و «الازدياد» مصدر باب افتعال: افزون بودن چیزی. صاحب قاموس گفته که: «زاده الله خيراً و زیده، فزاد و ازداد»<sup>۴</sup> انتهى.

و فاضل لاهجی گفته: می تواند که «تغیض» و «تزاد» هر دو متعدی باشند. و در ترجمه آن گفته که: «خدای تعالی می داند آنچه را که افزون کنند رحمها از مدّت حمل» انتهى.

و متعدی بودن «ازداد» محلّ تأمل است؛ به اعتبار این که باب افتعال متعدی نمی باشد مگر نادراً؛ چنانچه صاحب قاموس در ماده قحش - به قاف و حاء حطّی و شین

۱. بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۶۰، ح ۷۸.

۲. سورة رعد، آیه ۸.

۳. مجمع البحرین، ج ۳، ص ۳۴۷ (غیض).

۴. ر.ک: القاموس المحيط، ج ۱، ص ۲۹۹ (زود).

قرشت - گفته که :

الافتحاش : التفتيش ، يقال : «لأفتحشته ، فلأنظرنَ أسخِيَّ هو أم لا؟» وهذا أحد ما جاء على الافتعال متعدّياً و هو نادر.<sup>۱</sup> انتهى.

و رَجِمَ - به فتح راء و کسر حاء - عضوی است که نطفهٔ مرد و زن در آن جمع می شود و فرزندان آنها در آن متکون می گردد و در این لفظ، سکون حاء با فتح و کسر راء و کسر حاء و راء نیز نقل شده [است].

و بالجمله چون مآل همهٔ احتمالات یکی است، ترجمهٔ آن بنا بر احد احتمالات - والله يعلم - این است که : «خدای عز و جل می داند حمل هر زنی را که آنچه در بار دارد مذکر است یا مؤنث، و حَسَن است یا قبیح، و سعید است یا شقی، و می داند کم شدن و زیاد شدن رحم ها را، و هر چیزی از ارزاق و آجال و امثال آنها نزد حکیم متعال مقداری و حدّی دارد که تجاوز از آن نمی کند».

و إسناد کم و زیاد به رحم مبنی است بر مجاز از قبیل توصیف «محل» به صفت «حال» به یکی از چند احتمال :

اول این که : کمی آن است که بچه قبل از نه ماه متولد شود و بماند، مانند حضرت امام حسین (علیه السلام) که بعد از شش ماه متولد شد. و زیاد آن است که تولدش قدری بعد از نه ماه شود.

و دوم این که : کمی عبارت است از نقصان اعضا و زیادتی عبارت است از اضافه بودن آنها؛ مثل این که یک دست نداشته باشد، یا شش انگشت مخلوق گردد / ۴۹ / .

سیوم : علی بن ابراهیم در تفسیر این آیت گفته :

«وَمَا تَغِيضُ» أي ما تسقط من قبل التّمام، و «وَمَا تَزْدَادُ» يعني على تسعة أشهر، كلما رأت المرأة من حيض في أيام حملها زاد ذلك على حملها.<sup>۲</sup>

حاصل معنی این که : «کم بودن رحم عبارت است از این که فرزندی پیش از نه ماه سقط شود و بمیرد، و زیادی، آن است که از نه ماه بگذرد و - امام (علیه السلام) فرمود که : - هرگاه

۱. القاموس المحيط، ج ۲، ص ۲۸۳ (فحش).

۲. تفسیر القتی، ج ۱، ص ۳۶۰.

زن در اوقات حمل خون حیض ببیند، [به عدد] ایام آن خون، حملش از نه ماه می‌گذرد. و از این حدیث مفهوم می‌شود حامله خون حیض می‌بیند؛ چنانچه بعضی علما به آن قائل شده‌اند.

چهارم: فاضل لاهیجی گفته که: عن محمد بن مسلم، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله: «وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامَ» قال: ما لم يكن حملاً، «وَمَا تَزْدَادُهُ» قال: الذكر والأنثى جميعاً<sup>۱</sup>، یعنی: حضرت صادق عليه السلام فرمود که: «مراد از «وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامَ» این است که خدای تعالی می‌داند آن رحمی را که فرزند ندارد و مراد از «وَمَا تَزْدَادُهُ» این است که می‌داند آن رحمی را که زیاده از یک فرزند بیارد؛ هم پسر و هم دختر».

### تنبیه

در «اکثر مدّت حمل» نزد شیعه و سنی اختلافات هست:

علامه حلی رحمته الله در کتاب النکاح مختلف نقل کرده که:

سید مرتضی در کتاب انتصار گفته که: «وَمَا انفردت به الإمامية القول بأن أكثر مدة الحمل سنة واحدة»<sup>۲</sup>، با این که در جواب مسائل موصیات گفته که: «الأولى أنه لا يجوز أن يتجاوز الحمل أكثر من تسعة أشهر»<sup>۳</sup>.

و ایضاً از ابن حمزه نقل کرده‌اند که: «أكثر مدة الحمل فيه روايات ثلاث: تسعة أشهر، وعشرة، وسنة»<sup>۴</sup>.

و ایضاً نقل کرده که اعتقاد شیخ مفید در مقنعه و شیخ طوسی در نهایه این است که اکثر مدّت حمل نه ماه است.<sup>۵</sup>

اما در کتاب خلاف گفته که یک سال نیز مروی است.<sup>۶</sup>

۱. ر.ک: تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۰۵، ح ۱۳؛ بحار الأنوار، ج ۴، ص ۹۱، ح ۴۲.

۲. الانتصار، ص ۳۴۵.

۳. المختلف، ج ۷، ص ۳۱۶.

۴. الوسيلة، ص ۳۱۸؛ مختلف الشيعة، ج ۷، ص ۳۱۶.

۵. المقنعة، ص ۵۳۸؛ النهاية، ج ۲، ص ۴۱۲؛ مختلف الشيعة، ج ۷، ص ۳۱۶.

۶. الخلاف، ج ۵، ص ۸۸.

و در مبسوط گفته که بعض امامیه به یک سال قائل شده [است].<sup>۱</sup>

و ابن جنید گفته که: اقلّ زمان حمل نزد امامیه شش ماه و اکثر آن یک سال است.<sup>۲</sup>  
انتهی.

فقیر گوید که: مدّت حمل شخصی از ده ماه و نیم تجاوز کرده بود و حکایت خود را نزد طبیبی نقل می نمود، او گفت: «من پسری دارم که تولّد او بعد از دوازده ماه شده و این به سبب ضعف قوای مربّیه چنین می باشد».

و منصور بن محمّد در کتاب تشریح الأبدان<sup>۳</sup> نقل کرده که پیش ابو علی، اکثر زمان حمل زنان، چهار سال است و اقل، شش ماه؛ چنانچه گوید:

به من رسانید کسی که اعتماد تمام بر قول او بود که فرزندی به وجود آمد بعد از چهار سال که دندان‌ش رسته بود و گویند شافعی بر این منوال بوده.

و ایضاً نقل کرده که از زنی بعد از شش روز در حال رقص چیزی جدا شد و در محل دل و دماغ و جگر وی نقطه‌ی چند بود. انتهی.

و شمس الدین دمشقی شافعی در کتاب العدة از جملة کتب تحفة النبهاء فی اختلاف الفقهاء گفته که:

أكثر مدّة الحمل أربع سنين وسبع عند الزهري و ربيعة والليث، و خمس عند مالک في رواية، وفي أخرى أربع، وفي أخرى سبع، وعند أبي حنيفة والمزني حولان.<sup>۴</sup> انتهی

و شیخ کلینی<sup>۵</sup> در کافی گفته که: حمل حضرت پیغمبر ﷺ در ایام تشریق بوده نزد میل میانه از سه میلی که در منی است و تولّد آن مهر سپهر سعادت در اواسط ربیع الاول بوده [است].<sup>۵</sup>

و بنا بر این، نزد شیعه اشکالی بر این مدّت وارد است که چون متبادر از ایام

۱. المبسوط، ج ۴، ص ۳۲۴.

۲. مختلف الشیعة، ج ۷، ص ۳۱۸.

۳. از منصور بن محمد بن احمد بن یوسف بن الیاس شیرازی (قرن ۸ ق).

۴. ر.ک: روضة الواعظین، محیی الدین نووی، ج ۶، ص ۳۵۴؛ الشرح الکبیر، ابو البرکات، ج ۴، ص ۴۰۷.

۵. الکافی، ج ۱، ص ۴۳۹.

تشریق، دهم و یازدهم و دوازدهم ذی حجه است، لازم می آید که مدّت ۵۰ / حمل آن حضرت ﷺ یا سه باشد و یا پانزده ماه و اگر مدّت حمل زیاد بر یک سال تواند، اشکال مرفوع است بلا اشتباه و اگر نتواند بود - چنانچه مذهب امامیه است - جواب های دیگر گفته شده: یکی این که شاید این از خواصّ آن حضرت ﷺ باشد، هر چند در روایات مشهوره اشعاری به آن نشده و دیگری این که شاید از قبیل خرق عادت باشد و دیگری این که شاید ایام تشریق غیر ذی حجه باشد.

استاد ﷺ گفته که:

مراد ایام تشریق، موسم حج نیست، بلکه تشریق در اصل به معنی رفتن به جانب مشرق باشد و در این جا عبارت است از رفتن بزرگان قریش از مکه در تابستان سوی طائف که در جانب مشرق مکه است و به آن تقریب، نزول ایشان در منی واقع شده و در آن اوان نطفه آن والا گهر در صدف رحم آمنه مستقر گشته - انتهی ملخصاً -.

و بعضی در رفع این اشکال، متشبّث به حساب نسیء شده اند<sup>۱</sup> و تفصیل آن را در ذخرا العالمین فی شرح دعاء الصنین نقل کرده ام.

### تنبیه آخر

در عدد جنین که در رحم مخلوق شود نیز اقوال هست و خلافتی در این نیست که دو تا بسیار است؛ بلکه در اخبار معتبره مروی است که: حوا ﷺ پانصد مرتبه زاید و هر بار یک پسر و یک دختر از او متولد می گردید.<sup>۲</sup> و نزد فقیر چند سال قبل از این به نقل ثقات معلوم شد که یکی از مشاهیر از یک حمل چهار دختر زاید که یکی از آنها زنده ماند و سه تای دیگر تلف و سلف گردید.

۱. شهید ثانی رحمه الله فرموده است: أعراب موسم حج را هر دو سال در یک ماه انجام می دادند، یعنی دو سال در ذی الحجه و دو سال در محرم و دو سال در ماه بعد از آن به ترتیب. بنا بر این هر ۲۴ سال یک بار حج به جای اصلی آن یعنی ذی الحجه می رسید. این مطلب یکی از معانی «نسیء» است که قرآن کریم از آن نهی فرموده است. با این حساب ایام تشریق هر دو سال در یک ماه بوده است و تشریقی که مربوط به حمل پیامبر ﷺ است، در ماه جمادی الاولی بوده و مدّت حمل ایشان حدود ده ماه می شود و قابل قبول است. رک: بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۲۵۲.

۲. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۱۶؛ بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۲۱۸ و ۲۴۴.

و صاحب تشریح الابدان نقل کرده که:

ابو علی در شفا آورده که پنج فرزند در حملی آورده‌اند.

و همچنین منقول است که بیست فرزند به پنج حمل آورده‌اند و مانده است.

و نقل کرده‌اند که زنی را سقوط طاری شد و همچون کیسه از روی افتاد و هفتاد صورت کوچک در وی بود.

و همچنین منقول است که اگر زنی پسری و دختری بیارد، غالب آن باشد که خود و فرزندان نماند و اگر دو دختر و دو پسر بیارد، غالب آن که بماند.

و از حیوانات انسان و فرس در حالت آبستنی تحمّل مجامعت دارند و گفته‌اند که شاید زن آبستن شود؛ چنانچه منقول است که زنی دوازده حمل بر حمل آورده [است]. و از آن آسیب نمی‌باشد و اگر شود تلف گردد. انتهى.<sup>۱</sup>

**قوله: إِنِّي بِسَرِّكُمْ مُؤْمِنٌ**

سر - به کسر سین سَعَفَص و شَدَّ راء - مصدر باب ضرب است به معنی پنهان بودن یا پنهان کردن و در این جا استعمال شده در مقام مشتق مبالغه‌ایا به تأویل آن به مشتق؛ چنانچه در «زید عدل» گفته شده و بر هر تقدیر مراد به آن چیزی است که پنهان است از مردمان یا عبارات است از جلالت مرتبه و منزلت ائمه معصومین علیهم‌السلام که نمی‌داند آن را - کما هو حَقُّه - مگر حضرت رب العالمین. و لنعم ما قال: شعر:

من قدر علی به واجبی نشناسم      اما دانم که مثل آن ممکن نیست

و یا عبارات است از حضرت صاحب الزمان علیه‌السلام که پنهان است از نظرهای مردمان؛ کذا قبل.

و صاحب مجمع البحرین گفته که:

سر، معنی چیزی است که آن را پنهان کنند و از این قبیل است آنچه مروی است

۱. در حاشیه آمده است: و مؤید این مقالات است قضیه شیخ حسن ابن العشره که در مستدرک و روضات الجنات فرموده‌اند که مادر او در یک وضع حمل ده طفل آورد و شیخ یکی از آنها بود و همه مردند و شیخ باقی ماند و از این جهت او را ابن العشره گفتند و آن جناب از روات و تلامذه شیخ احمد بن فهد حلی متوفای سنه ۸۴۱ ق است. حزرها عماد فهرسی فی يوم الأحد من شوال سنه ۱۳۴۹ من الهجرة.

که: «هذا من سرّ آل محمد یعنی: «این از جمله پنهان کرده شده آل محمد ﷺ است که برای هر کسی ظاهر و عیان نمی‌شود».

و بعضی شراح این حدیث گفته که: «بدان که سرّ آل محمد ﷺ بسیار صعب است، پس بعضی آن را ملائکه و نبیین می‌دانند و آن چیزی است که به وحی به ایشان رسیده و بعضی چیزی است که خودشان می‌دانند و بر زبان مخلوقی غیر ایشان جاری نگردیده و آن چیزی است که بدون واسطه به ایشان رسیده و آن است سرّی که آثار ربوبیت از آن ظاهر می‌گردد و مبطان، به شک / ۵۱ / می‌افتند و عارفان بر آن فیروزی می‌یابند.»<sup>۱</sup> انتهی ملخصاً.

و معنی مؤمن و فرق میان ایمان و اسلام بعد از این می‌آید. و در بعضی نسخ به جای مؤمن، مؤمم است به دو میم مکتوبه که اول آنها مشدّد است و بنا بر این، اسم فاعل باب تفعیل است نظیر «يُذَيِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ»<sup>۲</sup> و مأخوذ است از اَمْ يَوْمَ مثل قصد يقصد لفظاً و معنی.

### قوله: ولقولكم مسلم

در نسخ، «مسلم» به تشدید و تخفیف لام مضبوط و هر دو مربوط است؛ اما اول در این مقام که جای اظهار اخلاص واقعی است نسبت به جناب مزور، اولی و احری است؛ به اعتبار این که در اتّصاف به اسلام محض، اقرار به زبان و عمل به ارکان کافی است؛ اما تا به آنها طوع قلبی و رضای باطنی به جمیع ما جاء به النبی ﷺ مقرون نباشد، مکلف متّصف به تسلیم که مساوق ایمان است نیست و این معنی مستفاد است از آیات و روایات!

منها: قوله تعالى في سورة الحجرات: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءِامَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»<sup>۳</sup> ترجمه - والله يعلم -: «گفتند عربان بادیه نشین که ما ایمان داریم به خدا و حضرت خاتم النبیین ﷺ. بگو - ای محمد ﷺ - که ایمان

۱. مجمع البحرین، ج ۲، ص ۳۶۲ (سرر).

۲. سورة بقره، آیه ۴۹؛ ابراهیم آیه ۶.

۳. سورة حجرات، آیه ۱۴.

نیاورده اید ولیکن بگوئید که مسلمان شده ایم.

منها: «در کتاب الایمان و الکفر» کافی در «باب أَنَّ الإسلام یحقن به الدم وَأَنَّ الثواب علی الایمان» مروی است که مردی از حضرت صادق علیه السلام فَرَق میان اسلام و ایمان را سؤال نمود؟ آن حضرت در جواب فرمود که: الإسلام هو الظاهر الذي علیه الناس؛ شهادتان أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ [وحدہ لا شریک له] وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ<sup>۱</sup> وإقام الصلاة وإيتاء الزكاة وحج البيت وصيام شهر رمضان، فهذا الإسلام. وقال: الایمان معرفة هذا الأمر مع هذا، فَإِنَّ أَقْرَبَ بِهَا وَلَمْ يَعْرِفْ هَذَا الْأَمْرَ كَانَ مُسْلِمًا وَكَانَ ضَالًّا<sup>۲</sup>، حاصل معنی این که: «اسلام عبارت است از اقرار ظاهری به توحید خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله و به پای داشتن نماز و اعطای زکات و حج خانه کعبه و روزه ماه رمضان و امثال این ها. و ایمان شناختن امام زمان است با این اعمال، پس اگر اقرار به آن اعمال کند و آنها را به جای نیآورد، مسلمی خواهد [بود] گمراه».

و منها: در همین باب از همین عالی جناب علیه السلام مروی است که می فرمود که: الإسلام یحقن به الدم، ویؤدی به الأمانة، ویستحل به الفروج، والثواب علی الایمان<sup>۳</sup>، حاصل معنی این که: «به سبب اسلام خون آن مسلم محفوظ می ماند و اگر امانتی بسپارد به او مسترد می شود و مناکحه با او حلال می شود؛ اما ثواب اخروی بر عبادات وقتی مترتب می شود که مقرون به ایمان باشد».

و منها: در باب بعد از این از ابواب «کتاب الایمان و الکفر» کافی در حدیثی طویل مروی است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: الایمان ما استقر فی القلب، وأفضی به إلى الله عزوجل، وصدقه العمل بالطاعة لله والتسليم لأمره، والإسلام ما ظهر من قول أو فعل، وهو الذي علیه جماعة الناس من الفِرَق كُلِّهَا، وبه حقنت الدماء، وعليه جرت الموارث، وجاز النكاح، واجتمعوا على الصلاة والزكاة والصوم والحج، فخرجوا بذلك من الکفر، وأضيفوا إلى

۱. در کافی مطبوع: عبده ورسوله.

۲. کافی، ج ۲، ص ۲۴، ح ۴.

۳. کافی، ج ۲، ص ۲۴، ح ۱ و ج ۲، ص ۲۵، ح ۶؛ المحاسن، ج ۱، ص ۲۸۵، ح ۴۲۳؛ وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۵۵۶، ح ۲۶۳۳۷.

الإيمان، والإسلام لا يشرك الإيمان، والإيمان يشرك الإسلام، وهما في القول والعمل يجتمعان...<sup>۱</sup> الحديث، خلاصه معنی این که: «ایمان چیزی است که رسوخ در دل به هم رساند و مقضی به تحصیل رضای الهی شده و تصدیق آن کرده، عمل به طاعت خدا و گردن نهادن به فرمان او تعالی. و اسلام چیزی است که ظاهر می شود از مکلف که عبارت است از قول ۵۲ / شهادتین یا عمل ظاهری بما جاء به النبی و آن است آن چیزی که هفتاد و سه فرقه امت پیغمبر بر آن اند، یا این که ناجی یکی از ایشان است و به آن محفوظ مانده خون‌ها و بنا بر آن بخش می شود میراث‌ها و جایز است نکاح‌ها و اجتماع می کنند بر نماز و زکات و روزه و حج. پس به سبب این اعمال ظاهری که مشترک است میان قائلین به نبوت پیغمبر ﷺ مردم از کفر بیرون می روند و اضافه به ایمان می شوند؛ به این معنی که هر یک از این هفتاد و سه فرقه، اسناد ایمان به خود می کنند. اسلام شریک ایمان نیست؛ به این معنی که از او مفارقت می کند؛ اما ایمان شریک اسلام است که از او جدا نمی شود و مورد اجتماع ایشان اقرار به زبان است و عمل به ارکان».

و منها: در «کتاب الحجّة» کافی در «باب التسليم و فضل المسلمين» مروی است که: قال أبو عبد الله عليه السلام: لو أن قوماً عبدوا الله وحده لا شريك له وأقاموا الصلاة وآتوا الزكاة وحجّوا البيت وصاموا شهر رمضان ثم قالوا لشيء صنعه الله أو صنعه رسول الله ﷺ ألا صنع خلاف الذي صنع أو وجدوا ذلك في قلوبهم لكانوا بذلك مشركين، ثم تلا هذه الآية: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَزَجًا مِّمَّا قُضِيَتْ وَیَسْلُبُوا تَسْلِيمًا»<sup>۲</sup> ثم قال أبو عبد الله عليه السلام: عليكم بالتسليم.<sup>۳</sup> ملخص معنی این که: «حضرت صادق علیه السلام فرمود که: اگر قومی طریق عبادت خدای را به تنهای او سپارند و مراسم نماز و زکات و حج و روزه ماه رمضان را به جای آورند، بعد از آن درباره حکم خدا یا رسول

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۶، ح ۵؛ بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۵۰، ح ۱۲.

۲. سورة نساء، آیه ۶۵.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۹۰، ح ۲ و ج ۲، ص ۳۹۸، ح ۶؛ المعائن، ج ۱، ص ۲۷۱، ح ۳۶۵؛ تفسیر المیزانی، ج ۱، ص ۲۵۵، ح ۱۸۴.

گویند که: چرا خلاف این را نکردند؟ یا این معنی را به خاطر خود گذرانند، هر آینه به سبب این مشرک می شوند». بعد از آن امام علیه السلام برای شاهد این دعوی خواند این آیت را از سوره نساء که: «پس نه، قسم به پروردگار تو - ای محمد صلی الله علیه و آله - که مؤمن نمی شوند جمعی که دعوی ایمان می کنند، مگر این که حاکم کنند تو را در آنچه سر به هم آورد میان ایشان، بعد از آن نیابند در خاطرهای خود تنگی از آنچه تو حکم کردی بدان و قبول کنند فرمان تو را قبول کردند. بعد از آن امام علیه السلام فرمود که: بر شما باد به تسلیم». مراد از «ما شجر بینهم» حُکمی است که قابل نزاع و خلاف حقیقی مستقر در آن باشد، یعنی عقلهای ایشان با وجود انصاف به انصاف نتواند که رفع خلاف در آن کند، مثل وجوب شرعی رباعیه ظهر و ثلاثیه مغرب و ثنائیه صبح و مثل قرار دادن پانصد دینار طلا دیه به جهت بریدن دستی به ناحق و وجوب بریدن دست دزد به ازاء ربع دینار طلا.

و در «مسألة آخری» جوابی اقناعی منقول است از سید مرتضی - رحمه الله تعالی - چه سائل به این روش سؤال نموده «شعر»:

بخمس مئین عَسَجَدَ فدیت      ما بالها قطعت فی ربع دینار

و سید علیه السلام در جواب فرموده که «شعر»:

حراسة الدم أغلاها وأرخصها      حراسة المال فانظر حكمة الباري<sup>۱</sup>.<sup>۲</sup>  
و دیگری به این نحو جواب گفته که: لما كانت أمانة [کانت] ثمينة، فلما خانت هانت<sup>۳</sup>.<sup>۴</sup>

۱. ر.ک: القواعد والفوائد، شهید اول، ج ۱، ص ۱۴۲ و ج ۲، ص ۳۸۶؛ نضد القواعد الفقهية، ص ۸۲؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۷، ص ۱۰.

۲. در حاشیه آمده است: این قسم نیز از مرحوم سید علیه السلام نقل شده در ردّ ابی العلاء معزّی که در شعر مذکور به شریعت مقدّسه ایراد کرده بود که: عز الأمانة أغلاها وأرخصها ذل الخيانة فافهم حكمة الباري. پس جواب اقناعی نخواهد بود و حکمت و سز دست با امانت و دست با خیانت معلوم شد. حُرّه مهدي عماد المحققين - عفي عنه ..

۳. در حاشیه آمده است: الید ثمينة ما دامت أمانة، فلما خانت هانت، این عبارت به قانون إعراب و نحو بهتر است از عبارت متن. لمحرره.

۴. ر.ک: القواعد والفوائد، ج ۱، ص ۱۴۲؛ نضد القواعد الفقهية، ص ۸۲؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۵۸.

قوله: وعلى الله بكم مُقسِم

جار و مجرور در «على الله» و در «بكم» متعلق است به مقسم و یا برای قَسَم استعطفی است و آن قَسَمی است که تأکید جمله طلبیه به آن می شود، مثل «اللهم بحق محمد وآله صلّ علیهم واقرض حوائجنا» و مثل «الله هل قام زید؟»، پس در جایی مستعمل می شود که متکلم مطلبی از کسی طلبد و او را قسم دهد که آن مطلب را برآورد.

قوله: في رجعتي بحوائجي

/ ۵۳ / مرجعه - به فتح راء و سکون جیم و تاء وحدت<sup>۱</sup> - مصدر باب ضرب برگشتن و برگردانیدن، پس لازم و متعدی مستعمل شده [است].  
صاحب مجمع البحرین گفته که:

رجع من سفره و عن الأمر يرجع رجعاً رجوعاً و مرجعاً، قال ابن السکّیت: هو نقيض الذهاب، و يتعدّى بنفسه في اللغة الفصيحة، قال تعالى: «فَإِنْ رَجَعَكَ إِلَهُ»<sup>۲</sup> قال في المصباح: و هذيل تعدّيه بالألّف<sup>۳</sup>. انتهى.

پس اضافه آن به یاء متکلم بر تقدیر لزوم اضافه به فاعل و بر تقدیر تعدی اضافه به مفعول است و علی التقديرين باء در «بحوائجي» برای مصاحبت است، مثل «دخلت عليه بتياب السفر».

قوله: وقضائها وإمضائها وإنجاحها وإبراحها

هر یک از اینها معطوف است بر «حوائجي» از قبیل عطف مفصّل بر مجمل؛ چه غرض از رجوع با حوائج رجوع با قضای آنهاست نه با نفس آنها و در معطوفات مکرّر خلاف است که هر یک معطوف اند بر معطوف علیه اول یا بر سابق خود، قال بکلّ جمع.

۱. در نسخه چنین آمده است که ظاهراً اشتباه است و «مَرْجَعَة» - به فتح میم و سکون راء و کسر جیم - صحیح است.

۲. سورة توبة، آیه ۸۳.

۳. مجمع البحرین، ج ۲، ص ۱۵۱ (رجع).

و «قضاء» در این مقام به معنی رسانیدن چیزی است به انجام؛ صاحب مجمع البحرین گفته که: «وقضى أجلاً، أي حتم وأتم»<sup>۱</sup> و از این قبیل است «فإذا قُضِيَتْ الصَّلَاةُ»<sup>۲</sup>.

و نظیر این است «إمضاء» که به معنی ماضی کردن و گذرا کردن است.

و «إنجاح» نیز نظیر هر دو است؛ صاحب مجمع البحرین گفته:

وفيه: الدعاء مفتاح نجاح أي ظفر بالمطلوب؛ وفيه: ألقبني مفلحاً منجحاً؛ وفيه: أن تجعل<sup>۳</sup> دعائي أوله صلاحاً وأوسطه نجاحاً؛ والجميع إتما من «أنجحت له الحاجة» أي قضيت له، أو من «نجح أمر فلان» - كمنع - تيسر له، أو «نجح فلان» أصاب طلبته، أو من «النَّجَاح - بالفتح - والنَّجْع بالضم» [الظفر] بالحوائح، أو من «نجحت الحاجة واستنجحتها» إذا انتجزتها.<sup>۴</sup> انتهى.

و «إبراح» در بعضی نسخ - به باء ابجد و راء قرشت و حاء حطی - مصدر باب افعال و در معنی نزدیک به «إمضاء» است؛ بنا بر این که مأخوذ است از «برح الشيء من مكانه» من باب تعب که به معنی «زال عن هذا المكان وصار في البراح» است. و «براح» به فتح - به معنی مکان و اسعی است که زراعتی نداشته باشد<sup>۵</sup> پس «إبراح حاجت» کنایه از این است که گویا صاحب حاجت، آن را آورده و در حوالی منزل آن شخص انداخته و کسی که حاجت او را برآورد گویا که آن را از آن جا برخیزانیده و روانه ساخته. و در ادعیه مأثوره مذکور است: بک أنزلت فقري وفاقتي<sup>۶</sup> و در جای دیگر: أخطأ بفنائك رحلي.<sup>۷</sup>

۱. مجمع البحرین، ج ۳، ص ۵۱۶ (قضى).

۲. سورة جمعه، آیه ۱۰.

۳. در مصدر: «اجعل» بدل «أن تجعل».

۴. مجمع البحرین، ج ۴، ص ۲۶۹ (نجح).

۵. رک: اللین، ج ۳، ص ۲۱۵؛ لسان العرب، ج ۲، ص ۴۰۸؛ مجمع البحرین، ج ۲، ص ۳۴۲ (بوح).

۶. جمال الأسبوع، ص ۴۲۷.

۷. رک: مصباح المتجهذ، ص ۵۹۰؛ المصباح، کفعمی، ص ۵۹۷؛ الإقبال، ص ۷۳.

و در بعض نسخ بدل آن «إبراجها» - به یاء حطی و زاء هوز و حاء حطی - است و سمعی مناسبی در کتب لغت برای آن به نظر قاصر نرسید و در نسخه اقبال ابن طاووس رحمه الله که نزد فقیر است «إبراجها» است - بباء ابجد و راء قرشت و جیم - و آن به معنی اظهار و مأخوذ است از «برجت المرأة» که به معنی ظهرت است؛ علی مافی الجمع البحرین<sup>۱</sup> پس در معنی نزدیک به معانی کلمات ثلاث سابقه است.

### قوله: وبشؤونی لدیکم وصلاحها

شؤون - به شین قرشت و همزه - بر وزن سجود: جمع شأن است به معنی کار، و به معنی گریه و زاری نیز می تواند بود، از قبیل تسمیه حال به اسم محل؛ صاحب مجمع البحرین گفته:

والشأن واحد الشؤون، وهي مواصل قبائل الرأس وملتهاها، ومنها تجيء الدموع، وعن ابن السكيت: الشأنان عرقان ينحدران من الرأس إلى الحاجبين ثم إلى العينين، وماء الشأنين: الدموع.<sup>۲</sup> انتهى.

پس مراد این است که: «برگرداند الله تعالی مراد در حالتی که متلبس باشم / ۵۴ / به گریه ها و زاری ها و محزون باشم به سبب شدت محنت مفارقت مشاهد شما و متلبس باشم به صلاح آن گریه ها»، یا به این معنی که: «منظورم از آنها ریا و سمعه نباشد» والله يعلم.

### قوله: والسلام علیکم سلام مودع

توضیح «السلام علیکم» گذشت و «سلام» منصوب و مفعول مطلق نوعی است و «مودع» - بکسر دال مشدده - اسم فاعل باب تفعیل، مأخوذ است از وداع به فتح واو، به معنی وا گذاشتن کسی را و مفارقت کردن از او به ابقاء محبت ملاقات، و مفارقتی را که بدون مودت باشد قلاء می گویند به فتح قاف و مد و کسر قاف و قصر. و این فرق هر چند در کلام اهل لغت صریح نیست، اما ظاهر است از آنچه در وداع بعضی

۱. مجمع البحرین، ج ۲، ص ۲۷۶ (برج).

۲. مجمع البحرین، ج ۶، ص ۲۷۰ (شأن).

انتم علیکم مروی است کہ: سلام علیکم سلام مودّع لا سئم ولا قال...<sup>۱</sup> الدعاء، و شاعر گفته: «فوالله ما فارقتکم قالاً لکم».<sup>۲</sup>

### قوله: ولکم حوائجہ مودع

در بعض نسخ «مودع» مجرور و در بعض دیگر مرفوع است. و بر هر تقدیر به سکون و او و کسر دال مأخوذ است از ایداع به معنی سپردن چیزی به احدی به عنوان ودیعت و امانت؛ لیکن اگر مجرور باشد عطف است بر «مودّع» در فقره سابقه، و تقدیم ظرف و مفعول به، برای رعایت فواصل این دعاست و اگر مرفوع باشد خودش مبتدا [و] «لکم» به اعتبار عامل مقدّر خبر آن و جمله، حالیه است از مستتر در مودّع در فقره سابقه.

### قوله: یسأل الله إلیکم المرجع

این جمله یا حال است از مستتر در «مودع» ثانی، پس اگر «ولکم حوائجہ مودع» نیز حال از آن بود این حال متداخله است و الاّ حال مفرده است و یا حال است از مستتر در «مودّع» اوّل، پس اگر «ولکم حوائجہ مودع» نیز حال از آن بود، این حال مترادفه است و الاّ حال مفرده است.

و علی التقادیر «المرجع» مصدر میمی است و لازم و متعدّی می تواند بود؛ چنانچه در ذیل «فی رجعتی بحوائجی» ذکر شده است و بنا بر اوّل فاعلش زاید و بنا بر ثانی فاعلش الله تعالی است و بر هر تقدیر «إلیکم» متعلق است به «المرجع». و معمول مصدر اگر ظرف باشد مقدّم بر آن می تواند بود؛ چنانچه تفتازانی در اوایل موطّو در توضیح قول ماتن «و أكثرها للأصول جمعاً» گفته که:

«لأصول» متعلّق بمحذوف ینسره قوله «جمعاً»؛ لأنّ معمول المصدر لا یستقدّم علیه؛ لأنّه عند العمل مؤوّل بأنّ مع الفعل وهو موصول ومعمول الصلة لا یستقدّم علی أصل لکونه کتقدّم جزء من الشیء المترتب الأجزاء علیه. هذا، والأظهر أنّه

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۵۸، ح ۳؛ التهذیب، ج ۶، ص ۱۰۱، ح ۱؛ الإقبال، ص ۷۱۴.

۲. ر.ک: تاج العروس، ج ۲، ص ۲۹۹؛ معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۷۹.

جائز إن كان المعمول ظرفاً أو شبهه : قال الله تعالى : «قَلَمًا بَلَّغَ مَعَهُ أَلْمُسْفَى»<sup>۱</sup> و «وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ»<sup>۲</sup> و مثل هذا كثير في الكلام ، و التقدير تكلف و ليس كل مؤول بشيء ، حكمه حكم ما أول به ، مع أن الظرف مما يكتفيه راحة من الفعل : لأن له شأن ليس لغيره ؛ لتزله من الشيء منزلة نفسه ؛ لوقوعه فيه و عدم انفكاكه عنه ، ولهذا اتسع في الظروف بما لم يتسع في غيرها.<sup>۳</sup>

### قوله : و سعيه إليكم غير منقطع

و در بعض نسخ «سعی» و «غیر» در هر دو مرفوع است و بنا بر آن ، جمله حالیه است از مستتر در «مودع» اول یا ثانی یا از مستتر در «یسأل» و بنا بر اخیر حال متداخله و بنا بر احد اولین در بعض شقوق ، حال مفرده و در بعضی مترادفه و در بعضی دیگر متداخله است و بر هر تقدیر از اقسام حال مقدّره است نظیر «فَادْخُلُوهَا خَنَلِدِينَ»<sup>۴</sup> و در بعض نسخ «سعی» و «غیر» هر دو منصوب است و آن نیز مربوط است به اعتبار این که «سعیه» معطوف است بر «المرجع» که مفعول ثانی «یسأل» است و «غیر منقطع» - به کسر طاء حطّی علی ما فی النسخ - منصوب است بر حالیت مقدّره / ۵۵ / از «سعیه» بلکه از [المرجع] به عنوان تنازع و به اتفاق سیاق ، این اوفق می نماید ؛ به اعتبار این که «و أن یرجعنی» که بعد از این است نیز عطف است بر «المرجع» و آنچه بعض فضلاء گفته که نصب «سعی» و «غیر» در این مقام مخالف قانون نحو است ؛ زیرا که توهم عطف بر دو مفعول «یسأل» می شود و آن بی معنی است ، محل تأمل است ؛ چه این توهم ساقط است به دو جهت : یکی این که مفعول اول باب سأل باید ذی شعور باشد و دیگری این که مفعول ثانی آن باید یا اسم عین باشد مثل «سألت الله فكاك رقبتي»<sup>۵</sup> و در ما نحن فیه هیچ یک از این شرطین نیست .

۱. سورة صافات ، آیه ۱۰۲ .

۲. سورة نور ، آیه ۲ .

۳. ر. ک. مختصر المعاني ، تفتازانی ، ص ۱۰ .

۴. سورة زمر ، آیه ۷۳ .

۵. ظاهراً در این جا افتادگی وجود دارد .

### قوله: وأن يرجعني من حضرتمكم خير مرجع

«أن» با مابعد خود به تأویل مصدر، منصوب و معطوف است بر «المرجع» یا بر «سعیه» و بنا بر آن، مقتضای ظاهر این بود که «أن يرجعه» به ضمیر غایب باشد، پس عدل از آن به ضمیر متکلم مبنی است بر التفات. و «یرجعني» از باب ضرب در این جا متعدی است و گاهی لازم نیز مستعمل می شود؛ چنانچه در ذیل «رجعتي بحوائجي» گذشت و نسخه «یُرْجَعني» از باب افعال مبنی بر آن است پس مجرّد متعدی و باب افعال به یک معنی است. و «حضرت» در اصل مصدر است به معنی حضور و در این جا مستعمل شده به معنی جای حضور مزور. «خیر مرجع» مفعول مطلق نوعی «یرجعني» است، پس اگر «یرجعني» از باب ضرب باشد، مَرْجِع - بفتح میم و کسر جیم - مصدر میمی آن است و اگر «یرجعني» از باب افعال باشد، مَرْجِع - به ضم میم و فتح جیم - مصدر میمی آن است، و المآل واحد.

### قوله: إلى جناب ممرع

جناب شخص - به فتح جیم - مکانی است که نزدیک به مکان آن شخص باشد، پس حضرت است و این هر دو کلمه در مقام تعظیم مستعمل می شوند؛ چنانچه می گویند: «به حضرت فلان یا به جناب او عرض مطلب شد» و «جناب» در بعض نسخ منون و بنا بر آن ممرع - به فتح راء قرشت - اسم مفعول و یا اسم مکان باب افعال<sup>۱</sup> و صفت آن است به معنی بسیار سرسبز و خرم، و در بعض نسخ دیگر «جناب» بی تنوین و مضاف است به ممرع - به کسر راء قرشت - به معنی کسی که آباد کننده مکانی باشد.<sup>۲</sup>

### قوله: ودعة ومهل إلى حين الأجل

«دعة» - به فتح دال ابجد - مصدر باب حسن است به اسقاط واو فاء الفعل و اثبات تاء مصدری عوض آن به معنی آرام خاطر از راه رفاه حال و فراغ بال؛ صاحب مجمع

۱. در حاشیه آمده است: چون اسم زمان و مکان در ثلاثی و رباعی مزید فیه اسم مفعول آنها است، لذا این دو احتمال را شارح [ذکر کرده است]. لمحررها الحقیق صاحب مہدی عماد.

۲. ر.ک: العین، ج ۲، ص ۱۴۰؛ لسان العرب، ج ۸، ص ۳۳۴؛ مجمع البحرین، ج ۴، ص ۳۹۱ (مرع).

البحرین گفته که :

والدعة - بالفتح - الخفض ، تقول منه ودع الرجل - بالضم - فهو ودیع ، أي ساکن ، ووداع أيضاً والدعة : السعة والخفض في العیش .<sup>۱</sup> انتهى .

و «مَهْل» - به فتح میم و فتح هاء و لام - اسم مصدر باب افعال است به معنی مهلت دادن و عبارت است از این که جناب الهی به فضل نامتناهی خود بنده [را] گرفتار نکند به محنتی از محنت های دنیا . و «إلى حين الأجل» به اعتبار متعلق مقدر ، نعت خفض و دعة و مهل می تواند بود به عنوان تنازع ، و مراد به اجل زمان مردن و زمان بعث و حشر می تواند بود و به هر دو وجه تفسیر شده کریمه «وَبَلِّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَّلْتَ لَنَا»<sup>۲</sup> علی ما فی مجمع البحرین<sup>۳</sup> .

قوله : وخیر مصیر و محلّ فی النعیم الازل

«مصیر» و «محلّ» هر دو اسم مکان اند و «فی النعیم الازل» نعت آنهاست و نعیم صیغه فعل است به معنی «ما ینعم به» یعنی «آنچه از آن راحت و فراغت یابند» و آن را نعمت نیز می گویند .

و صاحب مجمع البحرین گفته که : در تفسیر «لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»<sup>۴</sup> چند قول است :

بعضی گفته اند که مخاطبان به آن کفار مکه اند که در دنیا صاحب خیر و نعمت بودند و از شکر بر آنها تغافل نمودند ، پس در روز قیامت سؤال می شود که چرا شکر آنها را نکردند و به عبادت بت ها [روی] آوردند ؟ / ۵۶ / و اکثر مفسرین بر آن اند که مراد از مخاطبان ، گروه مکلفان اند که در روز قیامت سؤال می شود از ایشان از کل نعمت هایی که در دنیا عطا شده به ایشان .

و بعضی دیگر گفته اند که مراد به نعیم در این جا صحت بدن و فراغ خاطر از محن

۱. مجمع البحرین . ج ۴ . ص ۴۸۳ (ودع) .

۲. سورة انعام ، آیه ۱۲۸ .

۳. مجمع البحرین . ج ۵ . ص ۳۰۴ (أجل) .

۴. سورة تکوین ، آیه ۸ .

و امنیت از دشمن است و این مضمون مروی است از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام

و بعضی دیگر گفته‌اند که از نعمت‌های دنیا سؤال می‌شود در عقبا مگر آنچه در احادیث، استثنای آن شده و آن سه چیز است: اوّل: جامه که ساتر عورت باشد. دوم: پاره نانی که سد جوع و گرسنگی او کند. سیم: سرپناه که او را از گرما و سرما نگاه دارد.

و عیاشی در حدیث طویل نقل کرده که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از ابو حنیفه پرسید که: نعیم را در این آیت به چه چیز تفسیر می‌کنی؟ گفت: مراد به آن قوت آدمی است از طعام و آب سرد. پس آن حضرت علیه السلام فرمود که: اگر الله تعالی تو را وادارد تا این که از هر خوردنی و آشامیدنی از تو سؤال کند هر آینه ایستادن تو بسیار دراز می‌کشد! ابو حنیفه پرسید که: پس مراد به نعیم چیست، قربانت شوم؟ آن حضرت علیه السلام فرمود که: نحن أهل البيت النعیم الذي أنعم الله بنا علی العباد، ربنا اثقلوا بعد أن كانوا مختلفين، و بنا أَلَفَ الله بين قلوبهم وجعلهم إخواناً بعد أن كانوا أعداء، و بنا هداهم الله للإسلام وهو النعمة التي لا تنقطع والله سألهم عن حق النعیم الذي أنعم الله عليهم وهو النبي صلی الله علیه و آله و عترته.<sup>۱</sup>

حاصل معنی این که حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «ما اهل بیت پیغمبر نعیم آنچنانیم که خدای تعالی نعمت داده ما را به بندگان و به برکت ما الفت به هم رسیده میان ایشان و با هم برادرانه سلوک نمودند بعد از آن که با هم دشمن بودند و به ما هدایت کرد ایشان را به رأی اسلام و ماییم نعمتی که بر طرف نمی‌شویم تا روز قیام و خدای تعالی سؤال کننده است مردم را از نعمتی که عطا کرده به ایشان و آن نعمت جناب رسالت مآب و عترت طیبین اوست - علیهم صلوات الرحمن -».

و بر هر تقدیر مراد به نعیم زمان نعیم یا مکان است از قبیل تسمیه محل به اسم حال یا به تقدیر مضاف است - أي في زمان النعیم او في مکانه - و مراد به زمان نعیم زمان

<sup>۱</sup> الدعوات، ص ۱۵۸؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۵۸؛ ج ۲۴، ص ۲۹ و ج ۶۶، ص ۳۱۵ و ج ۷۳، ص ۷ (در همه موارد بحار الأنوار از عیاشی نقل نموده، ولی در تفسیر عیاشی موجود، حدیث را بنافینیم)؛ و رک: مجمع البحرین، ج ۴، ص ۳۳۶.

زندگی است که آن و زمان تنعم از نعمت‌هایی که مذکور شد یکی است و مراد به مکان تنعم از این نعمت‌ها این جهان فانی است.

و «ازل» - به فتح‌تین و تخفیف لام - صفت نعیم و در اصل عبارت است از قدم به کسر قاف و فتح دال که مصدر است صاحب مجمع البحرین گفته که:  
الأزل - بالتحریک - القدم، ومنه يقال: أزلني أي قديم، وقيل: إن أصله ياء، من قولهم للقديم لم يزل، ثم نسب إليه، فقيل: يزلي، فأبدلت الياء همزة؛ وصفات الأزل: صفات الذات<sup>۱</sup>. انتهى.

و بالجمله مراد به ازل این جا قدیم است از قبیل اطلاق مصدر در معنی اسم فاعل و مراد به نعیم قدیم بعض یا کلّ نعمت‌های دنیاست که قبل از این مذکور شد و مراد به قدیم بودن آنها این است که مدّتی مدید جمعی تمتّع از آنها برداشته‌اند و استعمال قدیم در این معنی در لغت و آیات و روایات شایع است.

صاحب مجمع البحرین گفته:

قدم الشيء قَدَمًا وزان غنب فهو قديم، وتقادم: مثله، وعيب قديم، أي سابق و زمانه متقدّم الوقوع علی وقته.<sup>۲</sup>

و حق تعالی در وصف ماه فرموده که: «وَأَلْقَمَزَ قَدَرْنَهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ»<sup>۳</sup> یعنی «قرار دادیم برای ماه منزل‌های بیست و هشت گانه را که هر شب در یکی از آنها باشد تا آن که برگردد در اواخر آن مدّت به صورت هلال که مانند چوب کهنه خوشه خرما شود / ۵۷ / در باریکی».

در تفسیر علی بن ابراهیم در ذیل حدیث طویل از حضرت امام رضا علیه السلام مروی است که: اگر کسی در حین وصیت گوید که «کلّ عبد له قديم فهو حرّ»، هر بنده‌ای که در مدّت شش ماه در ملک او بوده باشد آزاد می‌شود؛ به قرینه این که عرجون که در این آیه، مذکور و به معنی چوب خوشه خرماست در عرض شش ماه، قدیم و کهنه می‌گردد.<sup>۴</sup>

۱. مجمع البحرین، ج ۵، ص ۳۰۵ (ازل).

۲. مجمع البحرین، ج ۶، ص ۱۳۵ (مقدم).

۳. سوره یس، آیه ۳۹.

۴. تفسیر القمّی، ج ۲، ص ۲۱۵.

و از این تقریر ظاهر می شود که تخصیص قدیم به آنچه وجود آن مسبوق به عدم زمانی نباشد - چنانچه در کتب کلامی مشهور است - محض اصطلاح و مناسبت میان آن و معنی لغوی در کمال انضاح است.

#### قوله: والعیش المقتبل

«عیش» - به فتح عین سَعَفَص و سکون یاء حَطّی و شین قرشت - به معنی زندگی و آنچه وسیله زندگی باشد از انواع روزی و نان و اقسام نعمت ها و منافع آمده [است]. علی مافی مجمع البحرین همه اینها مناسب است.<sup>۱</sup>

و «مقتبل» به صورت اسم مفعول باب افتعال یا مأخوذ است از «اقتَبَلَ أمره» که به این معنی است که کار خود را از سر گرفت و یا مأخوذ است از «رجل مقتبل الثیاب» به این معنی که مردی است که در جوانی او اثر پیری و ضعف نیست کذا قیل<sup>۲</sup> و بر هر تقدیر مراد به «عیش مقتبل» زندگی اخروی است.

#### قوله: ودوام الأکل

«أکل» - به ضَمَتین و به ضم - رزقی است که مأکول می شود. و این فقره اشارت است به کریمه «أَكَلَهَا ذَائِبٌ وَظِلُّهَا»<sup>۳</sup> که در وصف جنان مذکور و مراد از آن این است که نعیم جَنّت، ابدی است؛ بر خلاف آنچه مذهب جهنم بن صفوان ترمذی است که گمان کرده که اهل جنان و نیران به قدر عمل، مکافات خود را می یابند و بعد از آن، بهشت و دوزخ و من فیهما و ما فیهما بر طرف می شود.

#### قوله: والرحیق والسلسل

بیان «رحیق» گذشت در ذیل معنی «الأبرار». و «سلسل» و سلسال آبی است که به سبب صفا و گوارایی آشامیده می شود به آسانی.

۱. رک: العین، ج ۲، ص ۱۸۹؛ لسان العرب، ج ۶، ص ۳۲۱؛ مجمع البحرین، ج ۴، ص ۱۴۵ (عیش).

۲. رک: لسان العرب، ج ۱۱، ص ۵۴۴ (قیل).

۳. سوره رعد، آیه ۳۵.

### قوله: وَعَلُّ وَنَهْلٌ

«عَلُّ» - به فتح عین سَعْفَص و شَدَّ لَام - و اغلب در آن عَلَل است به ففتحین و فک ادغام، و آن در اصل خوردن دوم شتر است که به چراگاه می‌رود؛ چنانچه نَهْل - به ففتحین - آب خوردن اول آن است که بعد از آن به خوابگاه می‌رود. و این دو کلمه در این جا کنایه است از شرب‌های مکرر از شرابه‌ای بهشتِ عنبر سرشت که یکی بعد از دیگری واقع شود برای لذت بردن از آنها.

### قوله: لَا سَامَ مِنْهُ وَلَا مَلَلٌ

«سَامٌ» - به سین و همزه به ففتحین - مصدر باب علم است به معنی ملالت و کدورت خاطر. پس عطف مَلَل بفتحین [که آن] نیز مصدر باب علم است بر آن از قبیل عطف تفسیر است و جمله «لَا سَامَ مِنْهُ... الخ» نعت عَل و نهل است.

### قوله: وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

رحمت الهی عبارت است از نعمت و ثواب اخروی، نه رَقَّت قلب و نرم شدن دل که در عباد می‌باشد؛ به اعتبار این که ذات اقدس - تعالی شأنه - چون جسم و جسمانی نیست، یعنی ثانی از او منتفی است. و فرق میان رحمت رحمانیت خدا و رحمت رحیمیت او تعالی مذکور است در دلیل الدعاة فقیر. و در مجمع البیان حدیثی از حضرت پیغمبر ﷺ مروی است که خلاصهٔ مضمونش این است که: الله تعالی [را] یکصد قسم رحمت است که فرو فرستاده یکی از آنها را به زمین، پس قسمت کرده آن را میان خلق خود و به آن بخشش می‌کنند به یکدیگر و ترحم می‌کنند بر یکدیگر و تأخیر کرده، نود و نه تایی آن را برای خود که رحم کند به آنها بر بندگان در روز قیامت.<sup>۱</sup> و در بعض روایات چنین است که: این یک رحمت دنیا را نیز به آنها ضم خواهد نمود و به مجموع صد رحمت بر بندگان خود در روز قیامت مرحمت خواهد فرمود.<sup>۲</sup>

و «بَرَكَاتُ» - به ففتحین - جمع برکت است / ۵۸ / به معنی خوبی‌ها و...

۱. مجمع البیان، ج ۱، ص ۵۴.

۲. مصدر سابق.

«تَحِيَّات» جمع تحیت است مصدر باب تفعیل و در اصل تحییّه بوده به دو یاء مثل تغذیه و تنمیه و بعد از نقل حرکت یاء اوّل به ما قبل آن ادغام آن در یاء ثانیه شده .  
فاضل لاهیجی<sup>۱</sup> در تفسیر «وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا»<sup>۲</sup> گفته که :

تحیت در اصل ، زنده گردانیدن است و بعد از آن در عرف مستعمل شده به معنی دعا به زندگی کردن و به معنی مطلق دعای به خیر ، و غالب شده استعمال آن در سلام که قسم شایع دعای به خیر است ، و علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که : «مراد از تحیت در این آیه اعمّ است از سلام و غیر آن از انواع احسان و نیکویی»<sup>۳</sup> بنا بر این ، محصل معنی آیه این است که هرگاه شخصی با شما نیکویی کند هر نوع نیکویی که باشد ، بر شما لازم است که بهتر از نیکویی او به او احسان و نیکویی کنید یا برگردانید تحیت او را ، یعنی مثل تحیت او را به جا بیاورید.<sup>۴</sup> انتهی موضوع الحاجة.

و اظهر این است که مراد از تحیات [در] این جا معنی اعم [است] و به معنی انواع تعظیم و تکریم است از خدای صاحب کرم .

**قوله: حَتَّى الْعُودِ إِلَىٰ حَضْرَتِكُمْ، وَ الْفَوْزِ فِي كَرَّتِكُمْ، وَ الْحَشْرِ فِي زَمَرَتِكُمْ**

اظهر این است که مراد از عود به حضرت مزور ، رجوع به روضه مقدّسه او یا روضه مقدّسه سایر ائمه علیهم السلام باشد برای ادراک زیارت حضور و مراد از «الفوز فی کَرَّتِکُمْ» تشرف به شرف ادراک خدمت حضرت قائم آل محمد و سایر ائمه علیهم السلام است در حال رجعت به یکی از دو وجه :

اوّل این که : آن قدر در دنیا بماند که ادراک این سعادت عظمّا نماید .

۱. قطب الدین محمد بن علی لاهیجی معروف به قطب الدین اشکوری ، عارف و حکیم قرن یازدهم هجری است . او از شاگردان میرداماد است و در حکمت ، ادب و تفسیر دارای مقام بلندی است . مهمترین اثر او محبوب القلوب در شرح احوال و آثار حکما است . ثمره الفوائد دیگر آثار اوست . رک : روضات الجنات ، ج ۷ ، ص ۲۳۳ ؛ ریاض العلماء ، ج ۵ ، ص ۱۲۴ .

۲. سورة نساء ، آیه ۸۶ .

۳. تفسیر القمّی ، ج ۱ ، ص ۱۴۵ ؛ عوالی اللّثائی ، ج ۲ ، ص ۵۱ ؛ بحار الأنوار ، ج ۷۶ ، ص ۷ ، ح ۲۷ .

۴. تفسیر شریف لاهیجی ، ج ۱ ، به تصحیح محدث ارموی ، ص ۵۲۱ .

دوم این که: بعد از مردن، زنده شود و فایز به این دولت کبرا گردد.<sup>۱</sup>

و مراد از «الحشر فی زمرتکم» ادراک خدمت ائمه علیهم السلام در روز قیامت [است]، پس عطف در این موضع مفید تأسیس است. و اگر مراد از «العود الی حضررتکم» عود در دنیا به حالت رجعت باشد، عطف «الفوز فی کزرتکم» بر آن از قبیل عطف تفسیر و مفید تأکید خواهد بود و علی التقديرین مضمون «الفوز فی کزرتکم» در بسیاری از زیارات مأثوره منقوله در سینه النجاة و غیره، مذکور است؛ از آن جمله در زیارت جامعه اول چنین است: مؤمن بایایکم، مصدق بر جعتکم، منتظر لأمرکم، مرتقب لدولتکم، و بعد از آن چنین است که: وجعلنی ممن یقض آثارکم، تا قول امام علیه السلام: ویکز فی رجعتکم، ویملک فی دولتکم، ویشرف فی عافیتکم، ویمکن فی آیاتکم، و تقر عینه غدا برویتکم.<sup>۲</sup> و در وداع جامعه چنین است که: ویمکن فی دولتکم، وأحبانی فی رجعتکم، وملکنی فی آیاتکم.<sup>۳</sup>

و همه اینها اشارت است به احوال «رجعت» که حقیقت آن از ضروریات مذهب امامیه و مدلول آیات و روایات متظافره از عترت طاهره است؛ صاحب حق الیقین نقل کرده که:

زیاده از دو یست حدیث از زیاده از چهل نفر از مصنفین علمای امامیه که در پنجاه اصل معتبر ایراد نموده‌اند، در بحار الآثار نقل کرده.<sup>۴</sup> انتهى.

و فقیر گوید که بر متتبع اقوال و اخبار شیعه امامیه - رضوان الله علیهم - ظاهر است که آنچه صاحب حق الیقین در مسئله رجعت گفته، بسیار متین و وزین است و هذا کلامه:

۱. در حاشیه آمده است: وجه اول، بسیار بعید است مگر آن که به احتمال عقلی، یکی دو تن مثل ابن ابی دنیا، طویل العمر بشود، ولی باز حکم کلی بر آن نمی‌شود، خاصه با فرمایش حضرت ختمی مرتبت علیه السلام که: اکثر أعمار أمتی ما بین السنین والسبعین، و اما وجه ثانی پس آن، اقرب به واقع و صواب است، خاصه که موافق دعای عهدنامه است که: اللهم إن حال بیني وبينه الموت... الخ. لمحزرة الحقیق مهدی عماد المحققین - عفی عنه -.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳؛ ح ۳۲۱۳؛ التهذیب، ج ۶، ص ۹۹، ح ۱؛ عیون الأخبار، ج ۲، ص ۲۷۵.

۳. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۷؛ البلد الأمين، ص ۳۰۹؛ بحار الآثار، ج ۵۶، ص ۹۲، ح ۹۹.

۴. حق الیقین، چاپ اسلامی، ص ۳۳۶.

رجعت بعض مؤمنان و بعض کافران و نواصب و مخالفان متواتر است و انکارش موجب خروج از دین تشیع است نه خروج از دین اسلام. و رجعت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام نیز متواتر است، بلکه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز متواتر است یا قریب به تواتر و در سائر ائمه علیهم السلام نیز احادیث صحیحه / ۵۹ / و معتبره بسیار رسیده است و اگر متواتر نباشد، به مرتبه‌ای رسیده است که اذعان باید کرد. اما خصوصیات این رجعت‌ها معلوم نیست که آیا با ظهور حضرت قائم علیه السلام در یک زمان یا قبل یا بعد از آن خواهد بود. انتهى.<sup>۱</sup>

و چون این مقام گنجایش نقل تمام ادله حقیقت رجعت را ندارد، لهذا به مقتضای «ما لا یدرک کله لا یتدرک کله» قلم اخلاص شیم، شمه‌ای از آنها را می‌نگارد. از آن جمله در سوره نور مذکور است که: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا»<sup>۲</sup> الآیه، حاصل ترجمه - والله یعلم :- «وعدده داده حق تعالی جمعی را که ایمان آورده‌اند از جمله شما و کرده‌اند کارهای پسندیده را که هر آینه ایشان را در همه روی زمین خلیفه گرداند و صیت خلافت ایشان را به اطراف عالم رساند؛ چنانچه خلیفه گردانید جمعی را که پیش از ایشان بودند و هر آینه متمکن و غالب گرداند برای ایشان دین ایشان را که برگزیده آن را بر سایر ادیان و هر آینه بدل دهد ایشان را پس از ترس و اضطراب، امنیت خاطر در هر باب، به این روش که عبادت کنند خدا را و شریک نسازند با او چیزی را». فاضل لاهیجی در ذیل این آیه گفته که:

پوشیده نماند که از ائمه دین و دنیا - علیهم التحیه والتناء - مروی است که آیه وافی هدایت «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا» تا آخر در شأن قائم آل محمد صلی الله علیه و آله نازل شده، بلکه اجماع اهل بیت علیهم السلام بر این واقع شده و اجماع اهل بیت علیهم السلام حجت قاطع و برهان ساطع است؛ چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که: «إني تارك فيكم

۱. حق الیقین، ص ۳۵۴.

۲. سوره نور، آیه ۵۵.

الثقلين، ما إن تمسکتکم بهما لن تضلّوا أبداً: کتاب الله وعترتي.<sup>۱</sup> [مراد از] ارض و متبادر از آن مطلق ارض است و به غیر از قائم آل محمد - صلوات الله علیهم أجمعین - احدی متحمل اعباء خلافت همه روی زمین نگردیده و نخواهد گردید.

محمد بن مسعود عیاشی رضی الله عنه باسناده از حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه روایت کرده که چون آن حضرت رضی الله عنه این آیه کریمه را خواند، فرمود که: هم والله شیعتنا أهل البيت، بفعل ذلك بهم علی یدی رجل منّا وهو مهديّ هذه الأمة والذي قال رسول الله ﷺ: لولم یبق من الدنيا إلا یوم، لطول الله ذلك اليوم حتّی یلی رجل من عترتي اسمه اسمي وكنيته کنيتي، يملأ الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت جوراً وظلماً.<sup>۲</sup>

و همین مضمون از حضرت صادقین رضی الله عنهما نیز مروی است. بنا بر این، مراد از «منکم» در «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ» شیعیان اهل بیت خواهند بود؛ چنانچه حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه فرمود که: هم والله شیعتنا أهل البيت<sup>۳</sup> و مراد از «الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» اهل البيت رضی الله عنهم اند. بنا بر این، این کلمه «من» در «منکم» تبعیضیه است نه بیانییه؛ به این معنی که: «وعدده داد خدای تعالی - وعده مؤکد به قسم - مؤمنین نیکوکار را از جمله شما ی شیعیان و پیروان اهل بیت که آن، مؤمنین اهل بیت نبوت و رسالت اند. به این قسم وعده داده که خلیفه روی زمین گرداند آنها را چنانچه قبل از ایشان اوصیاء انبیاء سابق را خلیفه گردانیده بود و دین حق آنها را بر جمیع ادیان غالب نمود و خوف و هراس را مبدل به امن و ایمنی سازد و حجاب تقیه را از میان بردارد».

و چون این چنین خلافت کامله که / ۶۰ / خوف و هراس اصلاً [در آن نیست] در حق قائم آل محمد ﷺ به وقوع خواهد آمد؛ چنانچه امام رضی الله عنه فرمود که: بفعل ذلك بهم علی یدی رجل منّا وهو مهديّ هذه الأمة، و در واقع و نفس الامر خلافت آن جناب همان خلافت جمیع ائمه هداست، لهذا خلافت آن حضرت را تعبیر کرد به

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۹۴ و ۱۲۰ و ۱۲۲ و...: الإرشاد، ج ۱، ص ۲۳۱؛ الأمالی، طوسی، ص ۱۶؛ إرشاد القلوب،

ج ۱، ص ۱۳۱؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۸۰.

۲. تأویل الآیات، ص ۳۶۵؛ ر.ک: کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۷۷، ح ۵۴۰۲؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۷؛

إعلام الوری، ص ۴۲۷.

۳. تأویل الآیات، ص ۳۶۵.

خلافت ائمه هدا علیهم السلام و فرمود که: «لَيَسْتَخْلِفُنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ».

و آنچه در اصول کافی از عبد الله بن سنان نقل کرده که من از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که: مراد از «الَّذِينَ ءَامَنُوا» در آیه «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ» کدام جماعت اند؟ حضرت در جواب من فرمود: هم الأئمة<sup>۱</sup>، مراد همان خواهد بود که به توفیق الله الکریم ذکر کردیم؛ زیرا که خلافتی که متضمن تبدیل خوف به امن باشد، جز در زمان مهدی هادی قائم آل محمد - صلی الله علیهم - به وقوع نخواهد آمد، اما چون خلافت آن حضرت در واقع خلافت ائمه طاهرین است، بنا بر این، حضرت صادق علیه السلام فرمود که: هم الأئمة. و غبار منافات نیز میان این حدیث و حدیث سابق مرتفع است و بر اذکیا پوشیده نخواهد بود که بنا بر اجتماع دنیا که در سابق سمت گزارش یافت، مشید نیست بنیان قول عامه که گفته اند این آیه در شأن اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده و دلالت دارد بر صحت خلافت خلفاء ثلاثه بله بنا بر آن خلافت و کفر آنها اظهر من الشمس و ابین من الامس خواهد بود. انتهای<sup>۲</sup>.

و سایر اقوال متعلق به این آیه مفصلاً مذکور است در کتاب ذخر العالمین فقیر و در کتاب غیبت محمد بن ابراهیم نعمانی علیه السلام که در سال سیصد و چهل و دو تصنیف آن نموده و صاحب بحار الأنوار از شیخ مفید و غیره توثیق او را نقل فرموده، چند حدیث که مناسب این مقام است باسناده مروی است:

از آن جمله حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: هرگاه قائم آل محمد صلی الله علیه و آله ظاهر شود، هر علتی که در مؤمن باشد، الله تعالی آن را بر طرف سازد و قوتش را به آن ردّ فرماید.<sup>۳</sup>

و ایضاً حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: گویا می بینم عجم را که سر پرده های خود را در مسجد کوفه برپا داشته اند و مردم را تعلیم قرآن می کنند بر وجهی که فرو فرستاده شده. اصبع بن نباته که راوی این حدیث است گفت که گفتم که: آیا آنچه در دست مردم

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۹۳، ح ۳.

۲. تفسیر شریف لاهیجی، ج ۳، به تصحیح محمد ابراهیم آبتی، ص ۳۰۶-۳۰۷.

۳. الفیبة، نعمانی، ص ۳۱۷، ح ۲؛ بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۶۴، ح ۱۳۸.

است موافق نیست با آنچه فرو فرستاده شده؟ آن حضرت ﷺ فرمود که: نه، ولیکن محو شده از قرآن نام هفتاد کس از قریش که مذکور بودند در آن به نام‌هایشان و نام پدران خود، واگذاشته نشده از ایشان اسم ایی لهب مگر برای آزار به حضرت پیغمبر ﷺ به اعتبار این که ابولهب عموی آن حضرت بود.<sup>۱</sup>

و ایضاً حضرت امام جعفر صادق ﷺ فرمود که: باید مهیا شود یکی از شما برای خروج حضرت قائم - علیه التحية والثناء - هر چند که به تحصیل تیری باشد؛ چه به درستی که الله تعالی چون داند این معنی را از نیت مؤمن، امید دارم که تأخیر کند عمر او را تا این که ادراک خدمت آن امام ﷺ کند و در سلک اعوان و انصار او ﷺ منسلک گردد<sup>۲</sup>، انتهی.

و صاحب حق یقین گفته که:

سعد بن عبد الله در بصائر از حضرت صادق ﷺ روایت کرده که: شیطان از خدا سؤال کرد که او را مهلت دهد تا روزی که مردم زنده می شوند در قیامت. حق تعالی ابا کرد و گفت که: «تو را مهلت دادم تا یوم وقت معلوم». چون آن روز شود، ظاهر شود شیطان با جمیع اتباعش از روزی که خدا عالم را خلق کرده تا آن روز و حضرت امیر المؤمنین ﷺ برگردد و این آخر برگشتن های آن حضرت است. راوی گفت که: مگر رجعت‌ها بسیار خواهد بود؟ فرمود: بلی و هر امامی که در قرنی بوده است / ۶۱ / نیکوکاران و بدکاران او با او بر می گردند تا حق تعالی مؤمنان را بر کافران غالب گرداند و مؤمنان از ایشان انتقام بکشند. پس چون آن روز شود، حضرت امیر المؤمنین ﷺ برگردد با اصحابش و شیطان بیاید با اصحابش و ملاقات ایشان در کنار فرات واقع شود نزدیک به کوفه، پس قتالی واقع شود که هرگز مثل آن واقع نشده باشد. گویا می بینم اصحاب حضرت امیر المؤمنین ﷺ را که صد قدم از پس [به] پشت برگردند و پای بعضی در میان آب فرات داخل شود، پس ابری بیاید از آسمان که پُر باشد از ملائکه، و رسول خدا ﷺ حربه‌ای از نور در دست داشته باشد و در پیش آن ابر آید. چون نظر شیطان بر آن حضرت افتد، از عقب برگردد و اصحابش به او گویند: اکنون که ظفر یافتی، به کجا می روی؟! او گوید که: «من می بینم آنچه شما

۱. الغیبة، نعمانی، ص ۳۱۸، ج ۵؛ بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۶۴، ح ۱۴۱ و ج ۹۲، ص ۵۹، ح ۴۶.

۲. الغیبة، نعمانی، ص ۳۲۰، ح ۱۰؛ بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۶۶، ح ۱۴۶.

نمی‌بیند من می‌ترسم از پروردگار عالمیان! پس حضرت رسول ﷺ حربه را میان کنفش بزند که او و اصحابش همه به آن هلاک شوند. پس بعد از آن همه مردم خدا را به یگانگی پرستند و هیچ چیز را با خدا شریک نکنند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چهل و چهار هزار سال پادشاهی کند تا آن که یک مرد از شیعه آن حضرت، هزار فرزند از صلب او متولد شود همه پسر، هر سال یک فرزند، پس در آن وقت دو باغ سبز که حق تعالی در سوره رحمن فرموده، در دو طرف مسجد کوفه به هم رسد.<sup>۱</sup> و ایضاً از حضرت صادق علیه السلام مروی است که: حساب خلائق با حضرت امام حسین علیه السلام خواهد بود در رجعت پیش از قیامت.<sup>۲</sup>

و به چندین سند از حضرت باقر علیه السلام مروی است که: اول کسی که در رجعت بر خواهد گشت، حضرت امام حسین علیه السلام خواهد بود و آن مقدار پادشاهی خواهد کرد که از پیری ابروهای او بر روی دیده‌اش آویخته شود.<sup>۳</sup>

و از حضرت امام موسی علیه السلام مروی است که: ارواح مؤمنان با ارواح دشمنان ایشان بر خواهند گشت، تا مؤمنان حق خود را از ایشان استیفا کنند؛ هر که ایشان را عذاب و شکنجه کرده باشد، انتقام از او بکشند و اگر ایشان را به خشم آورده باشد، او را به خشم آورند و اگر کشته باشد، به عوض بکشند. پس سی ماه بعد از مردن دشمنان خود زندگانی کنند و بعد از آن همه در یک شب بمیرند و ایشان به نعیم بهشت برگردند و دشمنان به بدترین عذاب جهنم برگردند.<sup>۴</sup>

و شیخ مفید در ارشاد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که: چون وقت قیام قائم علیه السلام بشود در ماه جمادی الآخره و ده روز اول از رجب، بارانی ببارد که خلائق مثل آن را ندیده باشند، پس برویاند خدا به آن باران گوشت‌های مؤمنان و بدن‌های ایشان را در قبرهای ایشان و گویا نظر می‌کنم به سوی ایشان که آیند از جانب قبله

۱. ر.ک: بصائر الدرجات، ص ۳۰ و ۲۶۹؛ حق الیقین، ص ۴۴۵-۴۴۶.

۲. ر.ک: تأویل الآیات، ص ۲۷۲؛ بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۳۹، ح ۱.

۳. بحار الأنوار، ج ۵۶، ص ۴۴، ح ۱۹ به نقل از منتخب البصائر.

۴. بحار الأنوار، ج ۵۶، ص ۴۴، ح ۱۶ به نقل از منتخب البصائر.

جهنمه و خاک قبرها را از سرهای خود افشانند.<sup>۱</sup> انتهی ما فی حق الیقین.

و در باب آخر کتاب غیبت نعمانی در دو حدیث مذکور است که: مدت ملک حضرت صاحب الامر<sup>ع</sup> از زمان ظهور تا وقت فوت، نوزده سال و چند ماه خواهد بود.<sup>۲</sup> و در یک حدیث نوزده سال و در حدیثی دیگر ده سال و چند ماه است.

و در روضه کافی باسناده از حضرت صادق<sup>ع</sup> مروی است در تأویل کریمه «وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَءِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ» یعنی: «وحی کردیم سوی بنی اسرائیل در کتاب که فساد خواهید کرد در زمین دو مرتبه»، آن حضرت<sup>ع</sup> فرمود که: اشارت است به قتل امیر المؤمنین<sup>ع</sup> / ۶۲ / و خنجر زدن بر ران مبارک امام حسن<sup>ع</sup>؛ «وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا» و هر آینه طغیان خواهید کرد طغیانی بزرگ، آن حضرت<sup>ع</sup> فرمود که: اشارت است به قتل حضرت امام حسین<sup>ع</sup>، «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا» «پس هرگاه بیاید وعده انتقام اول ایشان» آن حضرت فرمود که: هرگاه بیاید وعده انتقام خون امام حسین<sup>ع</sup>، «بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ اللَّيْلِ» یعنی: «فرستادیم بر شما بندگانمان را از ما که صاحب بأس عظیم بودند در جنگ، پس گردیدند در میان خانه‌ها برای کشتن و اسیر کردن شما» آن حضرت<sup>ع</sup> فرمود: اشارت است به جماعتی که خدا ایشان را مبعوث خواهد کرد پیش از بیرون آمدن حضرت قائم<sup>ع</sup>، پس نخواهند گذاشت کسی را که احدی از آل محمد را کشته باشد، مگر این که او را خواهند کشت، «وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا» و بود وعده خدا کرده شده» آن حضرت<sup>ع</sup> فرمود: اشارت است به قیام قائم آل محمد<sup>ع</sup>، «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ»<sup>۳</sup> اشارت است به خروج حضرت امام حسین<sup>ع</sup> با هفتاد نفر از اصحابش که خودهای مطلقاً بر سر داشته باشند و به مردم گویند که این حسین<sup>ع</sup> است، او بیرون آمده است تا مؤمنان، شک در او نکنند و بدانند که او دجال و شیطان نیست و حضرت قائم<sup>ع</sup> در آن وقت در میان ایشان باشد. پس چون معرفت حضرت امام حسین در دل‌های مؤمنان قرار گیرد، حضرت قائم<sup>ع</sup> از دنیا برود و حضرت امام حسین<sup>ع</sup> او را غسل دهد و

۱. الإرشاد، ج ۲، ص ۳۸۱؛ روضة الواعظین، ج ۲، ص ۲۶۴؛ كشف الغمة، ج ۲، ص ۵۴۳؛ حق الیقین، ص ۴۴۷.

۲. الغیبة، نعمانی، ص ۳۳۲.

۳. سورة اسراء، آیات ۴-۶.

کفن و حنوط کند و بر او نماز گذارد و در لحدش بسپارد؛ زیرا که امور وصی را غیر وصی کسی مرتکب نشود.<sup>۱</sup>

و فقیر گوید که مضمون این که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام<sup>۲</sup> مشغول تجهیز حضرت صاحب علیه السلام می گردد، در بسیاری از اخبار معتبره مذکور و بر آن إشکالی مشهور است که مشغول تجهیز حضرت امام حسین علیه السلام کی خواهد بود؟ و صاحب حق الیقین در جواب گفته که:

چون آن حضرت در این نشئه شهید در معرکه بود، احتیاج به غسل ندارد و یا ائمه ای که بعد از آن حضرت به دنیا برگردند آن حضرت را غسل دهند و نماز کنند بر او تا به نفع صور منتهی شود. انتهى.<sup>۳</sup>

### قوله: والحشر في زمركم

«حشر» - به فتح حاء حطی و سکون شین قرشت و راء آن - مصدر باب قتل است و در بعضی لغات از باب ضرب نیز مستعمل شده [است] و علی التقديرين به معنی جمع است و بعضی به معنی جمع کردن جمعی کثیر یا راندن ایشان به مکانی نقل کرده اند و بر این محمول است کریمه «وَيَوْمَ يَخْشَرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»<sup>۴</sup> و «زمره» - به سکون میم - مفرد زمر است - به فتح آن - به معنی جماعت مردم. و بعضی گویند که زمر گروهی اند که از مردم متفرق در حسب و نسب با هم فراهم آمده و رفیق شده باشند و بعضی دیگر گویند زمر عبارت است از جمعی رفقا که بعض ایشان شهدا و برخی زهاد و فوجی علما و پاره ای قراء و طایفه ای ارباب حدیث و غیر ایشان از مردم ذی شأن باشند.

و بالجمله مراد از حشر در زمره ائمه علیهم السلام این است که در سبیلک مخلصان و دوستان ایشان منتظم شود و به برکت موالات ایشان از اهل بهشت گردد و لنعم ما قیل شعر:

۱. الکافی، ج ۸، ص ۲۰۶، ح ۲۵۰.

۲. ظاهراً امام حسین علیه السلام صحیح باشد.

۳. حق الیقین، ص ۳۵۰.

۴. سوره فرقان، آیه ۱۷.

حشر محبان ...

حشر محبان علی با علی

و چون ادله نقلیه بر حقیقت معاد جسمانی از کثرت به حدی است که تأویل و توجیه را ۶۳/ در آن مجالی نیست و توجیهات فلاسفه و امثال ایشان مبتنی بر استبعادات و همی است و این مختصر جای تنقیح آن مسئله نبود، لهذا قلم اخلاص رقم، تفصیل آن را به مظان خود حواله نمود.

**قوله: و هو حسبنا و نعم الوکیل**

تفتازانی در اول مطوّل در توضیح قول ماتن «و هو حسبی و نعم الوکیل» گفته که:

حسبی به معنی محسبی به صورت اسم فاعل باب افعال عبارت است از کسی که کفایت مهام کند و این جمله مفید حصر و اشارت است به این که مطالب خود را از جناب خدا سؤال می‌کنم نه از غیر او - و بعد از آن گفته که: - نعم الوکیل یا عطف است بر جمله «هو حسبی» و مخصوص مدح که مرفوع دوم نعم است محذوف است، ای نعم الوکیل هو، چنانچه در «نعم العبد» حذف شده و بنا بر این، عطف شده جمله فعلیه انشائیّه بر جمله اسمیه خبریه و یا عطف است بر «حسبی» و در این وقت مخصوص به مدح، همان ضمیر مقدم بر حسبی است؛ چنانچه صاحب مفتاح و غیر او در مثل «زید نعم الرجل» تصریح به این کرده‌اند و در این وقت اگر چه به حسب ظاهر لازم می‌آید عطف جمله بر مفرد و آن صحیح است به اعتبار این که آن مفرد متضمن معنی فعل است کما قیل فی قوله تعالی: «فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ»<sup>۱</sup> لیکن در حقیقت از قبیل عطف انشاء است بر خبر.<sup>۲</sup> انتهی مضموناً.

و میر سید شریف در حاشیه این گفته که:

شارح تفتازانی این عطف را صعب شمرده و حال آن که کار آسان است؛ چه می‌توانیم کرد این را که «نعم الوکیل» خبر مبتداء محذوف است، ای هو مقول فی حقّه نعم الوکیل و آن مجموع عطف است بر جمله «هو حسبی» از قبیل عطف جمله خبریه بر جمله خبریه و می‌توانیم اختیار کرد این را که «نعم الوکیل» عطف است بر

۱. سورة انعام، آیه ۹۶.

۲. ر.ک: مختصر المعانی، تفتازانی، ص ۱۲.

«حسبی» تنها بدون اعتبار تأویل آن به فعل که یحسبني و یکفیني باشد، بنا بر این که جملی که محلّ از اعراب می‌دارند، واقع در ابتدا می‌باشند، پس عطف آنها بر مفردات و عکس نیز جایز است؛ بلکه اگر نکته مرعی باشد، آن عطف حسن است؛ کما فی قوله تعالى: «إِنَّ اللَّهَ يُبَيِّرُكَ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ أَسْمُهُ الْفَصِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ» \* وَتُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ<sup>۱</sup>؛ چه «وجیهاً»، «ومن المقربین» و «یکلّم» حال انداز «کلمه»، علی ما فی الکشاف و مع هذا بعضی را بر بعضی معطوف کرده و «تکلیم» را به جمله فعلیه آورده برای تنبیه بر تجدد آن پس در «نعم الوکیل» می‌توان گفت که عدول به جمله فعلیه به رأیی دلالت بر مدح عام است به مالفه و این که تفتازانی گفته که در این وقت لازم می‌آید عطف انشاء بر خبر، جوابش این است که این نحو عطف در جملی که محلّ از اعراب دارند جایز است؛ چنانچه زمخشری در سورة نوح تجویز کرده و قال زید نودي للصلاة وصل في المسجد را مثال آورده و بر جواز این نحو عطف حجّتی قاطع و دلیلی است غیر علیل کریمه «وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»<sup>۲</sup>؛ چه «واو» در این مقام جزء حکایت است نه محکی و مراد این است که ایشان گفتند «حسبنا الله» را و گفتند «نعم الوکیل» را و این جواز مخصوص به حمل محکیه يقول نیست از این که جواز «زید أبوه صالح و ما أفسقه بر عارف به قوانین کلام غیر خفی است - انتهی ترجمه کلام السید ملخصاً -.

و بعضی مناقشه کرده‌اند در این که واو در آیه جزء حکایت باشد و بر فرض تسلیم گفته‌اند که شاید مبتداء مقدر باشد از «و هو نعم الوکیل» و علی التقديرین حجّت قاطعه بودن آن چنانچه سید ادعا کرده نمی‌رسد و در رد این مناقشه می‌توان گفت که احتجاج سید، بر اظهر احتمالات مبتنی است و بعد این در توجیه مخفی نیست.

تمّ ما تيسّر ذكره في هذا المقام بتوفيق الله العلام في آخر جمادي الأولى من شهر سنة ثلاث وعشرين ومئة بعد الألف حامداً مصلياً.<sup>۳</sup>

۱. سورة آل عمران، آیه ۴۵-۴۶.

۲. سورة آل عمران، آیه ۱۷۳.

۳. در حاشیه آمده است: کتبه بيمناه الفانية الجانية ابن محمد إسماعيل أصفهاني محمد إبراهيم المجاور في مشهد المقدس الرضوي في شهر ذي حجة الحرام سنة ۱۱۲۷.

## منابع و مأخذ

١. إرشاد القلوب، حسن بن محمد ديلمى (قرن ٨ ق)، مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، بيروت، ١٣٩٨ ق.
٢. إعلام الورى بأعلام الهدى، فضل بن حسن طبرسى (م ٥٤٨ ق)، تحقيق ونشر مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، قم، ١٤١٧ ق.
٣. إقبال الأعمال، رضى الدين على بن موسى بن طاووس (م ٦٦٤ ق)، تحقيق ونشر: مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، بيروت، ١٤١٧ ق.
٤. الاحتجاج، أبو منصور احمد بن على طبرسى (قرن ٦ ق)، نشر أسوه، قم، سنة ١٤١٣ ق.
٥. الإرشاد، محمد بن محمد بن نعمان مفيد (م ٤١٣ ق)، تحقيق ونشر: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، قم، ١٤١٣ ق.
٦. الانتصار، على بن حسين علم الهدى (م ٤٣٦ ق)، محمدرضا خراسان، ١٣٩١ ق، المطبعة الحيدريه، نجف، ١٣٤٩ ش.
٧. إملاء ما مَنّ به الرحمن من وجوه الإعراب و القراءات في جميع القرآن، ابو البقاء عبد الله بن الحسين بن عبد الله العكبرى (م ٦١٦ ق)، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ اول، ١٣٩٩ ق.
٨. أمالي الصدوق، ابو جعفر محمد بن على بن حسين بن بابويه قمى معروف به شيخ صدوق (م ٣٨١ ق)، مؤسسة الأعلمى، بيروت، چاپ پنجم، ١٤٠٠ ق.
٩. أمالي الطوسي، محمد بن حسن معروف به شيخ طوسى (م ٤٦٠ ق)، تحقيق: مؤسسة البعثة، دار الثقافة، قم، چاپ اول، ١٤١٤ ق.

۱۰. أمل آمل، محمد بن حسن حر عاملی (م ۱۱۰۴ق)، احمد حسینی، مکتبه الاندلس، بغداد، ۱۳۸۵ق.
۱۱. أوائل المقالات، محمد بن محمد مفید (م ۴۱۳ق)، ابراهیم انصاری، ۱۴۱۳ق، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۳۷۱ش.
۱۲. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۰ق)، مؤسسة الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م، ۱۱۰جلد.
۱۳. بداية والنهاية، ابن كثير الدمشقي (م ۷۷۴ق)، تحقيق: أحمد عبد الوهاب فتحي، دار الحديث، قاهره، ۱۹۹۲م.
۱۴. برهان في تفسير القرآن، سيد هاشم بحراني (م ۱۱۰۷ق)، تحقيق: مؤسسة بعثت، بنياد بعثت، تهران، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
۱۵. بشارة المصطفى، ابو جعفر محمد بن ابی القاسم طبری (قرن ۶ق)، نشر: مؤسسة نشر اسلامي، قم، ۱۴۲۰ق.
۱۶. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار قمی معروف به ابن فروخ (م ۲۹۰ق)، كتابخانه آية الله مرعشي، قم، چاپ اول، ۱۴۰۴ق.
۱۷. بلد الامين، ابراهيم بن علي كفعمي (م ۹۰۵ق)، انتشارات صدوق، تهران، ۱۳۸۲ش.
۱۸. تاج العروس من جواهر القاموس، محمد مرتضى زبيدي (م ۱۲۰۵ق)، نشر: دار مكتبة الحياة، بيروت، ۱۴۱۴ق.
۱۹. تاريخ التراث العربي، فؤاد سزگين، مکتبه آية الله العظمى مرعشي، قم، ۱۳۷۰ق.
۲۰. تأويل الآيات الظاهرة، علي حسینی استرآبادی، دفتر انتشارات اسلامي، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
۲۱. التبيان في تفسير القرآن، محمد بن حسن، طوسي، دار احیاء التراث العربي، بيروت، [بی تا].
۲۲. تراث العربي في خزانة مكتبة آية الله المرعشي، سيد محمود ر. مرعشي، كتابخانه آية الله مرعشي، قم، ۱۴۱۴ق.

۲۳. تفسیر الصافی، ملا محسن فیض کاشانی، مؤسسه الاعلمی المطبوعات، بیروت، چاپ اول، ۱۳۹۹ق/۱۹۷۹م.
۲۴. تفسیر الطبری، محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰ق)، دار الفکر، بیروت.
۲۵. تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود سلمی سمرقندی معروف به عیاشی (م ۳۲۰ق)، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، مکتبه علمیه، طهران، چاپ اول ۱۳۸۰ق.
۲۶. تفسیر القرآن العظیم، ابو الفداء اسماعیل ابن کثیر، اشرف خلیل المیس، دار القلم، بیروت، چاپ دوم، [بی تا].
۲۷. تفسیر القمی، علی بن ابراهیم قمی، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۲ق، ج ۲.
۲۸. تفسیر المنسوب إلى الإمام العسكري، امام ابو محمد حسن عسکری علیه السلام، مدرسه امام مهدی، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
۲۹. تفسیر فزات الکوفی، فزات بن ابراهیم کوفی (قرن ۴ق)، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۷۲۰ص، ۱۳۷۴ش.
۳۰. توحید، ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه (م ۳۸۱ق). تحقیق: سید هاشم حسینی تهرانی، انتشارات جامعه مدرسین، قم.
۳۱. تهذیب الأحکام فی شرح المقنعة، محمد بن حسن طوسی (م ۴۶۰ق)، دار الکتب اسلامیة، تهران، ۱۳۶۴ش، ۱۰ج.
۳۲. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق (م ۳۸۱ق)، تحقیق: علی اکبر غفاری، مکتبه صدوق، تهران.
۳۳. جامع البیان عن تأویل القرآن، محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰ق)، دار الفکر للطباعة، بیروت، ۱۴۱۵ق.
۳۴. جامع لأحكام القرآن، محمد بن احمد قرطبی، دار الاحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
۳۵. جمال الأسبوع بکمال العمل المشروع، علی بن موسی ابن طاووس، جواد قیومی، مؤسسه آفاق، ۱۳۷۱ش.

۳۶. خصال، محمد بن علی ابن بابویه (م ۳۸۱ق)، انتشارات علمیه اسلامیہ، تہران، ۱۳۶۳ش، ۲ ج در یک مجلد.
۳۷. خلاصۃ الاقوال فی معرفۃ احوال الرجال، علامہ حلی (م ۷۲۶ق)، تحقیق: جواد قیومی، نشر الفقاهہ، قم، ۱۴۱۷ق.
۳۸. دعوات، قطب الدین راوندی، تحقیق و نشر: مؤسسۃ امام مہدی علیہ السلام، قم، ۱۴۰۷ق.
۳۹. ذریعۃ الی تصانیف الشیعۃ، آقا بزرگ طہرانی (م ۱۳۸۹ق)، دار الأضواء، بیروت، ۱۴۰۳ق.
۴۰. رجال سید بحر العلوم، بحر العلوم، محمد مہدی بن مرتضی (م ۱۲۱۲ق)، مکتبۃ الصادق، تہران، ۴ ج، ۱۳۶۳ش.
۴۱. روضات الجنات، سید محمد باقر موسوی خوانساری (م ۱۳۱۳ق)، تحقیق و شرح: سید محمد علی روضاتی، اصفہان، چاپ اول، ۱۳۷۱ش.
۴۲. روضۃ الواعظین، محمد بن حسن بن علی فتال نیسابوری (م ۵۰۸ق)، تحقیق: حسین اعلمی، مؤسسۃ الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۶ق.
۴۳. ریاض العلماء و ریاض الفضلاء، عبد اللہ بن عیسی بیگ افندی (قرن ۱۲ق)، احمد حسینی، کتابخانۃ آیۃ اللہ مرعشی، قم.
۴۴. زاد المسیر فی علم التفسیر، عبد الرحمان بن علی ابن جوزی (م ۵۹۷ق)، تحقیق: عبد الرزاق المہدی، دار الكتاب العربی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۳ق.
۴۵. شرح أصول الکافی، محمد صالح مازندرانی (م ۱۰۸۱ق)، تعلیق: میرزا أبو الحسن شعرانی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۱ق.
۴۶. شرح الکافی، رضی الدین محمد بن حسن استرآبادی (م ۶۸۸ق)، تحقیق: یوسف حسن عمر، جامعۃ قار یونس، ۱۳۹۸ق / ۱۹۷۸م.
۴۷. شرح المواقف، علی بن محمد جرجانی (م ۸۱۶ق)، دارالکتب العلمیہ، بیروت، ۱۳۷۷ش.
۴۸. شواہد التنزیل، عبید اللہ بن عبد اللہ حسکانی (قرن ۵ق)، محمد باقر محمودی، وزارت ارشاد، تہران، ۱۳۶۹ش.

٤٩. صحاح تاج اللغة و صحاح العربية، اسماعيل بن حماد جوهرى (م ٣٩٣ق)، تحقيق: اميل بدیع يعقوب، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٣٧٨، ج ٧.
٥٠. صحيفة السجادية الكاملة، امام زين العابدين (م ٩٤ق)، جامعة مدرسين حوزه علميه، قم.
٥١. صراط المستقيم إلى مستحقى التقديم، على بن يونس عاملی (م ٨٧٧ق)، تصحيح و تعليق: محمدباقر بهبودی، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، چاپ اول، ١٣٨٤ق.
٥٢. طبقات أعلام الشيعة، محمد محسن آقا بزرگ طهرانی (م ١٣٨٩ق)، على نقی منزوی، دانشگاه تهران، ١٣٧٢ش.
٥٣. عدة الداعي، احمد بن محمد بن فهد حلی (م ٨٤١ق)، تحقيق: فارس حسن کریم، مؤسسه معارف اسلامي، قم، ١٤٢١ق.
٥٤. عدة في أصول الفقه، محمد بن حسن طوسی (م ٤٦٠ق)، محمدرضا انصاری قمی، قم، ١٣٧٦ش.
٥٥. علل الشرائع، محمد بن علی بن بابويه قمی شيخ صدوق (م ٣٨١ق)، مكتبة الداوری، قم، ١٣٨٥ق.
٥٦. عوالي اللآلي العزیزية في الأحاديث الدينية، محمد بن علی بن ابراهيم احساى معروف به ابن ابی جمهور (م ٩٤٠ق)، تحقيق: شيخ مجتبى عراقی، مطبعة سيد شهداء (م)، قم، چاپ اول، ١٤٠٣ق.
٥٧. عيون أخبار الرضا (م)، محمد بن علی بن بابويه قمی شيخ صدوق (م ٣٨١ق)، انتشارات جهان، تهران، [بی تا].
٥٨. غيبة، محمد بن ابراهيم بن جعفر کاتب نعمانی (م ٣٥٠ق)، تحقيق: علی اکبر غفاری، مكتبة صدوق، تهران.
٥٩. فتح الأبواب، سيد علی بن موسى بن طاووس (م ٦٦٤ق)، نشر: مؤسسه آل البيت (م)، للإحياء التراث، قم، ١٤٠٩ق.
٦٠. فضائل الأشهر الثلاثة، محمد بن علی بن بابويه قمی شيخ صدوق (م ٣٨١ق)، تحقيق:

- غلام رضا عرفانیان، مطبعة الآداب، نجف اشرف، چاپ اول، ۱۳۹۶ ق.
۶۱. فضائل شهر رجب، عبید الله بن عبد الله حسکانی (قرن ۵ق)، محمدباقر محمودی، وزارت ارشاد، تهران، ۱۳۶۹ ش.
۶۲. فهرست، شیخ طوسی (م ۴۶۰ق)، تحقیق: جواد قیومی، مؤسسه نشر الفقاهه، قم، ۱۴۱۷ق.
۶۳. فهرست آستان قدس، (فهرست جدید)، ج ۷ تا ۱۵، کتابخانه آستان قدس رضوی علیه السلام، مشهد، ۱۳۴۶ - ۱۳۷۲ ش.
۶۴. فهرست القبای کتب خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، محمد آصف فکرت، مشهد، کتابخانه آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹ ش.
۶۵. فهرست کتابخانه آیه الله مرعشی، سید احمد حسینی، سید محمود مرعشی و دیگران، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم، ۱۳۵۴ - ۱۳۸۳ ش.
۶۶. فهرست کتابخانه مدرسه سپهسالار، ابن یوسف شیرازی و محمد تقی دانش پڑوه و علی نقی منزوی، ۵ جلد، انتشارات مجلس و چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۳۱۳ - ۱۳۴۶ ش.
۶۷. فهرست کتابخانه مسجد اعظم قم، رضا استادی، کتابخانه مسجد اعظم قم، قم، چاپ اول، ۱۳۶۵.
۶۸. فهرست کتابخانه ملی تهران، سید عبد الله انوار، کتابخانه ملی، تهران، ۱۳۴۵ - ۱۳۵۸ ش.
۶۹. فهرست کتابهای چاپی عربی، خان بابا مشار، رنگین، تهران، ۱۳۴۴ ش.
۷۰. فهرست کتابهای چاپی فارسی، خان بابا مشار، ارژنگ، تهران، ۱۳۵۰ ش.
۷۱. فهرست کتابهای خطی کتابخانه ملی ملک، محمدباقر حجتی و احمد منزوی، زیر نظر: ایرج افشار، محمد تقی دانش پڑوه، ۱۲ جلد، ۱۳۵۲ - ۱۳۷۶ ش.
۷۲. فهرست نسخه های خطی کتابخانه امام صادق علیه السلام قزوین، محمود طیار مراغی، معاونت تحقیقات و پژوهش حوزه علمیه قزوین، قزوین، ۱۳۷۸ ش.
۷۳. فهرست نسخه های خطی کتابخانه جامع گوهرشاد مشهد، محمود فاضل، انتشارات

- کتابخانه جامع گوهرشاد، مشهد، ۴ جلد، ۱۳۶۳ - ۱۳۷۱ ش.
۷۴. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، یوسف اعتصامی و دیگران، ۱۳۰۵ - ۱۳۸۴ ش، انتشارات مجلس، تهران، ۳۸ جلد.
۷۵. فهرست نسخه‌های خطی مدرسه صدر بابل، علی صدرایی و دیگران، میراث مکتوب، تهران، ۱۳۷۶ ش.
۷۶. قاموس المحيط، محمد بن یعقوب فیروزآبادی (م ۸۱۶/۸۱۷ ق)، دار احیاء التراث، بیروت، ۱۴۱۳ ق.
۷۷. قرب الإسناد، عبد الله بن جعفر حمیری (قرن ۴ ق)، تحقیق و نشر: مؤسسه آل البيت (ع)، دار احیاء التراث، ۱۴۱۳ ق.
۷۸. کافی، محمد بن یعقوب کلینی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۸ ق.
۷۹. کتاب العین، خلیل بن احمد فراهیدی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۱ ق.
۸۰. کتاب من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق (م ۳۸۱ ق)، تصحیح: علی اکبر غفاری جامعه مدرسین، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ق.
۸۱. کشف عن حقائق غوامض التنزیل، محمود زمخشری (م ۵۳۸ ق)، دار الکتب العربی، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۷ ق.
۸۲. کشف الغمّة، علی بن عیسیٰ الیربلی (م ۶۸۷ ق)، تصحیح: سید هاشم رسولی، دار الکتب، بیروت، ۱۴۰۱ ق.
۸۳. کمال الدین و تمام النعمه والدين، محمد بن علی بن بابویه قمی، شیخ صدوق (م ۳۸۱ ق)، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۵ ق.
۸۴. لسان العرب، ابو الفضل جمال الدین محمد بن مکرم، ابن منظور (م ۷۱۱ ق)، ۱۵ ج، قم: نشر ادب حوزه، ۱۴۰۵ ق.
۸۵. مبسوط، شمس الدین سرخسی (م ۴۸۳ ق)، بیروت: دار المعرفه، ۱۴۰۶ ق.
۸۶. مجمع البحرين و مطلع النیرین، فخر الدین طریحی (م ۱۰۸۷)، تحقیق سید احمد حسینی، مرتضوی، تهران: ۱۳۶۲ ش.

۸۷. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، امین الاسلام ابو علی فضل بن حسن طبرسی (م ۵۴۸ق)، چاپ اول، ۱۰ ج، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۵ق.
۸۸. مجموعه ورام، مسعود بن عیسی ورام (م ۶۰۵ق)، محمدرضا عطائی، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۶۹.
۸۹. مجموعه ورام، مسعود بن عیسی ورام (م ۶۰۵ق)، محمدرضا عطائی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد، ۱۳۶۹ش.
۹۰. محاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی (م ۲۸۰ق)، مجمع جهانی اهل بیت، تهران، ۲جلد، ۱۴۱۳ق.
۹۱. مختصر المعانی، اسعد الدین تفتازانی (م ۷۹۲ق)، دار الفکر، قم، ۱۴۱۱ق.
۹۲. مختصر بصائر الدرجات، أبو محمد حسن بن سلیمان بن محمد بن خالد حلّی (قرن ۹ق)، تحقیق: عباد الله سرشار طهرانی میانجی، دار المفید، بیروت، ۱۴۲۳ق.
۹۳. مختلف الشیعه فی أحكام الشریعه، حسن بن یوسف علامه حلّی، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۱۲ق.
۹۴. مزار الکبیر، ابو عبد الله محمد بن جعفر مشهدی (قرن ۶ق)، تحقیق: جواد قیومی اصفهانی، نشر قیوم، قم، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
۹۵. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، میرزا حسین نوری (م ۱۳۲۰ق)، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، قم، ۱۴۰۸ق.
۹۶. مسکن الفؤاد، زین الدین بن علی شهید ثانی (م ۹۶۵ق)، مؤسسه آل البيت علیه السلام، بیروت، ۱۳۷۰ش.
۹۷. مشکاة الأثر فی غرر الأخبار، ابو الفضل علی طبرسی (م ۱۳۲۰ق)، دار الحديث، قم، ۱۴۱۸ق.
۹۸. مصباح الکفعمی، ابراهیم بن علی کفعمی (م ۹۰۵ق)، مؤسسه النعمان، بیروت، ۱۳۷۰ش.
۹۹. مصباح المتجهد، محمد بن حسن طوسی، تحقیق: علی أصغر مروارید، مؤسسه فقه الشیعه، بیروت، ۱۴۱۱ق.

۱۰۰. معانی الأخبار، محمد بن علی بن بابویه صدوق (م ۳۸۱ ق)، تصحیح: علی اکبر غفاری، مؤسسه دار المعرفه، بیروت، چاپ اول، ۱۳۹۹ ق / ۱۹۷۹ م.
۱۰۱. معجم البلدان، یاقوت بن عبد الله حموی (م ۶۲۶ ق)، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۹۹ ق.
۱۰۲. معجم رجال الحديث، سید ابو القاسم خویی (م ۱۴۱۳ ق)، قم، ۱۴۱۳ ق.
۱۰۳. مفردات ألفاظ القرآن، حسین بن محمد بن مفضل راغب اصفهانی (م ۵۰۲ ق)، تحقیق صفوان عدنان داوودی، دار الشامیه، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.
۱۰۴. مقفه، محمد بن محمد بن نعمان مفید (م ۴۱۳ ق)، مؤسسه نشر اسلامی، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق.
۱۰۵. مناقب آل أبي طالب، محمد بن علی مازندرانی، ابن شهر آشوب (م ۵۸۸ ق)، مطبعة علمیه، قم.
۱۰۶. میزان فی تفسیر القرآن، سید محمد حسین طباطبائی، دار الکتب الاسلامیه، طهران، ۲۰ ج، ۱۳۷۹ ش.
۱۰۷. نضد القواعد الفقهيّة علی مذهب الإمامیه، مقداد بن عبد الله سیوری حلی (م ۸۲۶ ق)، تحقیق: سید عبد اللطیف کوهکمری، کتابخانه آیه الله مرعشی، قم، ۱۴۰۳ ق.
۱۰۸. نوادر، أحمد بن محمد بن عيسى اشعری قمی (قرن ۲ ق)، مؤسسه امام مهدي عليه السلام، قم، ۱۴۰۸ ق.
۱۰۹. النهاية في غريب الحديث والأثر، مبارک بن محمد بن محمد جزری ابن اثیر (م ۶۰۶ ق)، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۴ ش.
۱۱۰. وسائل الشيعة، محمد بن حسن حراملی (م ۱۱۰۴ ق)، تحقیق و نشر: مؤسسه آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، قم، ۱۴۰۸ ق.
۱۱۱. وسيلة الى نيل الفضيلة، محمد بن علی ابن حمزه (قرن ۶ ق)، جمعیه متدی النشر، نجف اشرف، ۱۳۹۹ ق.